

کتاب

فوزین نیرین

شامل

الواح مبارکہ

شرح زندگانی و شہادت

سُلطان الشہداء و محبوب الشہداء

تالیف

عبد الحمید اشراق خاوری

بجنتہ ملی نشر آثار امری

مؤسسه ملی مطبعات امری
چاپ
۱۲۲-بیج

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
۱ - مقدمه	۳
۲ - اجداد و اعمام نورین نیرین	۹
۳ - پدر و برادران و خواهران نورین نیرین و اولاد واحقاد هریک	۵۳
۴ - خلاصه واقعه ^۱ شهادت نورین نیرین	۹۱
۵ - الواح مبارکه نازل از قلم جمال قدم در باره ^۲ نورین نیرین	۱۲۹
۶ - الواحی که بعد از صعود نورین نیرین در باره ^۳ شهید ^۴ اصفهان نازل شده	۱۴۱
۷ - الواحی که به اعزاز منتسبین نورین نیرین نازل شد ^۵	۱۹۵
۸ - شهادت ملا کاظم طالخونجه ^۶ و گرفتاری آقا سید آقا جان	۲۱۷
۹ - مأل حال مسببین شهادت نورین نیرین	۲۲۷
۱۰ - لوح برهان	۲۴۵
۱۱ - آنچه را که قدمای امر و مطلعین در باره ^۷ شهادت نورین نیرین مرقوم داشته اند .	۲۵۶
۱۲ - نمونه ^۸ خط سلطان الشهدا ^۹ و محبوب الشهدا ^{۱۰}	۳۰۵
۱۳ - عکس لوح حضرت مولی الوری به اعزاز بازماندگان شهید ^{۱۱}	۳۰۹

4

10

7

11

12

13

14

15

16

قولسه الاحلى تبارك و تعالى

ذکر نورین نیرین نموده بودند طوبی له قد سمعنا منسه
 ذکر الذین ناح لهم قلمی الاعلی و شهد بملوهم و سموهم
 لسان الاحدیه فی سراق الکبریا یا محمد نیکوست حال
 نفسیکه بذکر ایشان مشغول شد و مصائب ایشان را نظما و
 نثرا در صفحه روزگار و دیعه گذاشت حسن بد و شهادت فائز
 شد چه که در ایام حیات در اراده حق فانی بود . من کان
 فانیاً فی ارادة ربّه و مشیة موله انه فاز بالشهادة الحقیقه
 و بشهادت ظاهره هم فائز شد طوبی له و لا خیه و لمن سمی
 بکاظم . انتهى کلمات الله عز وجل

اصفهان که مرکز عراق ایران محسوب بوده از قدیم الایام
 یعنی قبل از این ظهور مبارک و ظهور دین مقدس اسلام
 همواره نسبت بسایر معموره های جهان حکم بصر را داشته و
 از کثرت آبادی و فراوانی و خوبی اوضاع بنصف جهان معروف
 بوده است شعرای عرب و عجم هر یک بنوبت خود در منقبت آن

شمرها گفته و مضمونها بنظم آورده اند در کتب تواریخ و جغرافیا شرح کامل و مفصل درباره این شهر و موقعیت آن و وقایع عجیب و حوادث پراهمیتی که در آن باختلاف ازمان بوقوع رسیده از قلم دانشمندان هر عهد و عصر نوشته شده است . شاعری گفته :

اصفهان نیمه‌ی جهان گفتند نیمی از وصف اصفهان گفتند
مرحوم محمد حسنخان صنیع الدوله مراغه‌ای پسر حاجب
الدوله مراغه‌ای معروف در کتاب مصروف خود مسمی بمبرات
البلدان که بقول خود در این کتاب تاریخ و جغرافی را با هم
صلح و آشتی داده است درباره اصفهان و مناقب و شئون
و وقایع تاریخیه و سلاطین نامدار و ارباب هنر و صنایع آن -
شرحی کامل و مستوفی نگاشته که خوانندگان برای اطلاع باید
بآن کتاب و امثال آن مراجعه فرمایند تاکنون متجاوز از بیست
تألیف بزرگ بنام اصفهان نگاشته شده و بطبع رسیده است و
از اینهمه بخوبی اهمیت این شهر ثابت میشود بعد از ظهور
این امر عظیم الهی این شهر از نور هدایت بهره مند گردید
در اول وهله جناب باب‌الباب بامر مبارک عازم خراسان شدند
در حین ورود با اصفهان مدتی توقف فرمودند و عده‌ئی از -
اصحاب با استعداد را بحق و حقیقت دلالت نبودن نفوس
مهمه‌ئی در آن اوقات بامر الله اقبال کردند و سپس این شهر
عظیم بر اثر تشریف فرمائی همیکل مبارک حضرت نقطه اولی جل‌اسمه
الاعلی مجدی جدید و احترامی جدید یافت و جمعی از هر طبقه

و مقام بامرالله توجه نمودند و نفوس مقدسه جان خود را در
سبیل حضرت کلمة الله فدا کردند شهدای این ارض اگر چه
بسیارند و هر کدام بنوعی مراتب وفاداری خود را از راه —
جانبازی در درگاه الهی ثابت کردند ولی جانبازی و فداکاری
نورین نیرین حضرت آقا میرزا حسن سلطان الشهداء و آقا
میرزا حسین محبوب الشهداء داستان دیگری است .
قلم حضرت طلعت قدم جل زکرة و ثناء در باره شهادت
این دو نفس مقدس در لوح مبارکی که باعزاز مرحوم آقا میرزا
آقای افغان نورالدین علیه بهاء الله نازل شده چنین بیان
فرموده است قوله الاعلى الاحلى :

”... در این فقره ملاحظه نمائید که سید عالم شهید شد
بآن تفصیل که بسمع مبارك رسیده و ایشان از عباد ایشان
محسوبند معذلك شهادت ایشان اثرش بیشتر و نفوذش کما ملتر
و حرقتش زیادتر مشاهده میشود تعالی من رفعمهم و تعالی من
عززهم و تعالی من جعلهم فائزین بهذا المقام الذی انفق الاولیاء
ارواحهم للبلوغ الیه ... انتهی ”

این دو برادر که فرزندان جناب آقا میرزا ابراهیم بودند
در شبی که هیكل مبارك را پدرشان بمنزل خود دعوت کرده
بود بحضور مبارك مشرف شدند جناب محبوب الشهداء در
آن وقت یازده ساله و جناب سلطان الشهداء نه ساله بودند
و بشرف خدمتگزاری هیكل مبارك در آن ضیافت مشرف شدند

بعد ها با عم بزرگوار خود جناب آقا . میرزا محمد علی نهري
 ببغداد عزیمت کرده بحضور مبارك جمالقدم مشرف شدند و
 بمراتب ایقان و ایمان و اطمینان فائز گشتند عنایات خفیه حق
 منیع شامل حال آن دو نفس مقدس گردید و ارادة الله بر آن
 قرار گرفت که بعلاوه ایمان که ثروت واقعی و حقیقی است از
 ثروت و مکت ظاهری و مادی هم برخوردار شوند مدتی در
 اصفهان با عزت و جلال بسر بردند و در همه حال نسبت
 بامرمبارك معروف و مشهور بودند و ما اخذتہما فی اللہ لومة
 اللائمین با مردم از یار و اغیار در نهایت عطوفت و مهربانی
 بودند هر مریضی را طہیب مہربان و ہر فقیری را ملجأ و
 پناہ شدند در قحطی سنہ ۱۲۸۸ جمعی را از مرگ حتمی
 و گرسنگی نجات دادند جمیع السنہ بذکر محامد و نمودنشان
 ناطق بود در تمام ایام عمر يك لحظہ کتمان عقیدہ نفرمودند
 و انتساب خود را بسدہ سنیہ الہیہ برای خود افتخاری عظیم
 میشمردند و ایام بر ہمین منوال بود تا دورہ شہادت کبری
 فرا رسید با کمال استقامت و انقطاع جان فدا کردند و —
 بفرمودہ مبارك ثروت آنان را از توجہ بساحت قدس حق منسح
 نکرد پس از وقوع شہادت کبری مدتها قلم الہی و لسان —
 عظمت جمالقدم در ہر لوحی کہ نازل میشد بثنای آنان ناطق
 بود در حقیقت احصای الواحیکہ باعزاز این دو نفس مقدس —
 قبل از شہادت و بعد از شہادتشان از قلم الہی نازل شدہ
 برای اینعبد ضعیف غیر مقدور است مگر بازماندگان و منتسبین

آن دو نفس مقدس آن آثار مبارکه را بتدریج جمع آوری کنند و در مجلدی مخصوص مدون سازند و بطبع و نشر آن پردازند معذک این بنده با وجود رمد شدید که همواره الیف و — مزاحم است بحی قدیر اتکال نمودم و از سماء فضل الهی مسئلت تأیید کردم و تا آنجا که ممکن بود از الواح الهیه جمع آوری کردم و از اسناد و مدارک لازمه موجوده استفاده — نمودم و عاقبت این دفتر بحیون و عنایت الهیه فراهم شد و در معرض استفاده احبای الهی قرار گرفت از الواح مبارکه نازله از سماء اراده الهی آنمقدار که اقتضا داشت در این دفتر ثبت افتاد و اگر بدرج آنچه از الواح مبارکه که در باره نورین نیرین و بازماندگان و منتسبین آنان از قلم جمالقدم و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله جاری و صادر شده مبادرت شود این دفتر که بنای آن بر اختصار است کتابی بزرگ گردد در خاتمه این رساله اسناد تاریخیه که از بعضی فضایل امرالله نظاماً و نشراً موجود بود ضمیمه نمودم تا آن آثار گرانها که نتیجه افکار و آثار اقلام علمای فی البهاء و دانشمندان امر مبارک است از دست برد محو و زوال محفوظ ماند و آیند دفتر را مسک الختام شود در این دفتر شرح حال اجداد نورین نیرین و تفصیل شهادت آن دو بزرگوار با رعایت اختصار — مندرج گردیده و برای تألیف این دفتر از الواح مبارکه الهیه و تذکره الوفاً حضرت عبدالبهاء و تاریخچه حضرت منیره خانم حرم محترم مرکز عهد و پیمان الهی و رساله جناب ابوالفضائل

گلپایگانی و تحقیقات و تاریخچه مرحوم آقا میرزا اسدالله فاضل
مازندرانی و کتاب ظهور الحق ایشان جلد دوم و سوم و از
مثنوی مرحوم آقا میرزا علی اشرف عندلیب لاهیجانی و از قول
قدمای امر که شرف خدمتشان دست داد و سایر منابع تاریخیه
غیر امریه استفاده شده است از احبای الهی رجا دارد که
این عبد مستمند را با دعای خیر خود یار و مسرور و شاد
فرمایند .

اصفهان - یوم الکمال یوم العلاء من شهر النور

۱۱۵ دوشنبه دوم تیرماه ۱۳۳۷ هـ ش

عبد الحمید اشراق خاوری

قسمت اول

اجداد و اعمام

فوریترین

حاجی سید محمد هندی

(۱) جناب حاجی سید محمد اصلا از مردم زواره اصفهان بودند پس از اینکه در مسموره مزبوره نشو و نما یافت و بسن جوانی و رشد رسید تصمیم گرفت که به هندوستان مهاجرت نماید و در آن اقلیم سکنی گزیند این تصمیم بمرحله عمل درآمد و دریکی از بلاد آن اقلیم وسیع رحل اقامت افکند قضا را یکی از ثروتمندان آن سرزمین که بمذهب شیعی معتقد بوده و ارادتی تمام با ولا د حضرت خیرالا نام علیه الصلوٰة والسلام داشت چون آثار کمال صوری و معنوی را از ناصیه سید جوان مشاهده کرد وی را بدامادی خویش برگزید و بواسطه این حسن تقدیر سید محمد مزبور بثروتی بسیار و مکنتی بس عظیم نائل گردید و سفری برای زیارت بیت الله بمکه معظمه شتافت و پس از مراجعت از زیارت خانه خدا در همان بلده اقلیم هند روزگار بسر میبرد و در نهایت عزت و آبرو و ثروت و احترام میزیست تا پیک اجل فرا رسید و دعوت حق را اجابت فرمود و بحکم کریمه کل نفس ذائقه الموت از گلخن جهان بگلشن عوالم روحانی پرواز فرمود چنانچه در آغاز این گفتار اشاره شد مشارالیه از اهل اصفهان بود و لکن بواسطه طول اقامت در اقلیم هندوستان بحاجی سید محمد هندی شهرت یافته است از

(۱) زواره از مسموره های اطراف اصفهان است و مردم آن - اکثر سادات و اولاد رسول هستند و از السنه شمرای شیرین گفتار نکات لطیفه در باره زواره و سادات آن جاری شده که در کتب ادبیه مندرج است .

مشارالیه فرزند برومندی بنام حاجی سید مهدی بیاد گسار

ماند (۱)

حاجی سید مهدی نهری

پس از وفات حاجی سید محمد هندی پسر بزرگوارش جناب حاجی سید مهدی معروف به نهری جانشین پدر گردید و مدتی در هند با کمال احترام و شهرت بسر برد پس از مدتی ثروت بی پایان خود را برداشت و عازم عتبات عالیات شده در بلده نجف رحل اقامت افکند و ثروت خویش را صرف تأسیس کاروانسرا و خانه و حمام و دکان نمود و املاک و ضیاع و عقار فراوان فراهم ساخت و از جمله امور خیریه که مشارالیه با جرای آن موفق گردید یکی آن بود که برای استفاده مردم آن دیار نهرا بی احداث فرمود و با این اقدام یکی از مشکلات اهالی را مرتفع ساخت و از آن پس بحاجی سید مهدی نهری معروف و مشهور گردید در جریان گذشت ایام در آن دیار نندای قیام و اقدام حضرت شیخ احمد احسائی علیه الرحمة والرضوان (۲)

۱- در رساله حضرت حرم مسطور است که مشارالیه در پسر داشته و بزرگتر حاجی سید مهدی بوده است

۲- شیخ احمد بن زین الدین احسائی پیشوا و مقتداى شیخیه و مؤسس این طریقه است . مشارالیه در سال ۱۲۴۲ هـ ق در بین مکه و مدینه وفات فرمود و در قبرستان بقیع در مدینه طیبیه مدفون گردید شرح حالش در تاریخ نبیل و در لغت نامه دهخدا و کتاب ریحانة الادب بتفصیل مسطور است برای اطلاع بکاتب مزبوره مراجعه شود .

را استماع نمود و در سلك پيروان آن عالم شهير در آمد پس از مدتی هوای وطن اصلی را در سر پرورد و پس از تهیه وسائل لازمه و مقدمات ضروری از نجف عزیمت اصفهان فرموده و در آن بلده طیبه رحل اقامت افکند داستان تأهل مشارالیه را مقدمه ایست که زیلا مینگاریم :

در آن اوقات از جمله علمای مشهور اصفهان که مقتدای انام و مرجع خواص و عوام محسوب میشد مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام بود پدر مشارالیه سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی بود و شفت یکی از قراء رشت گیلان است و لهذا حجة الاسلام مزبور را سید شفتی میگفتند نفوذی تام و اقتداری عظیم داشت و تحصیلات علمیه مختلفه خود را در محضر علمای اعلام مانند سید بحر العلوم و صاحب ریاض و - کاشف الغطاء و ملا مهدی نراقی و میرزای قمی و غیرهم به پایان برده بود صاحب ریحانة الادب در شرح حال وی مینویسد که " شرح جلالت وی خارج از قوه تقریر و تحریر است " مشارالیه دارای تألیفات متعدده قریب به بیست مجلد است وی حدود شرعیه را اجرا میگرفته و گویند بآدست خود جمعی را بحکم شرع بقتل رسانیده و جمعی هم بفتوای او بقتل رسیدند زیرا شرعا مستوجب این حد شرعی بودند و برخی عده مقتولین مزبور را تا صد و بیست (۱۲۰) تن نوشته اند حجة الاسلام شفتی همانست که در آغاز حال بر حسب مندرجات تاریخ نبیل زرنندی با پيروان شیخ احمد احسائی و سید رشتی

رحمة الله علیهما بشدت مخالفت میکرد بلکه معاندت میورزید و شیخ و سید و پیروان آن دو وجود مقدس را کافر و خارج از دین مقدس اسلام میدانست سید کاظم مرحوم جناب ملا حسین بشرویه‌ئی (بعداً به باب‌الباب ملقب شد) را برای مذاکره با سید شفتی باصفهان فرستادند و ملاحسین مزبور پس از چند جلسه که با حجة الاسلام مذاکره فرمود او را — بحقیقت حال دلالت کرد و باو ثابت فرمود که تعلیمات شیخ و سید بهیچوجه مخالف با اسلام نیست و از آن بیمد سید شفتی جبران مخالفت‌های قبلی خود را نمود و نسبت بشیخ و سید نهایت احترام را مراعات میفرمود و حتی بخط خود هم مکتوبی در اینخصوص نوشت و توسط ملاحسین بشرویه‌ئی برای جناب سید کاظم رشتی فرستاد و بالاخره در سال ۱۲۶۰ هـ ق . قبل از اظهار امر مبارک در هشتاد و پنج سالگی بمرض استسقاء وفات کرد و در مسجدی که خودش در بیدآباد اصفهان ساخته بود و بمسجد سید معروفست مدفون گردید بهر حال مقصود نگارنده از این مقدمه این بود که زوجه حجة الاسلام شفتی مزبور از پیروان شیخ و سید علیهما الرحمة بود و چون جناب حاجی سید مهدی نهری وارد اصفهان شد و سکونت گزید زنی از خویشاوندان زوجة حجة الاسلام را بحالہ نکاح خود درآورد و از این اقتران فرزندی چند از نسل جلیل وی بوجود آمدند از این قرار : جناب آقا میرزا محمد علی نهری — جناب آقا میرزا هادی



محمد علی نہری اصفہانی
والد حرم مبارک حضرت عبدالبہاء

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

نهری - جناب آقا میرزا ابراهیم آقا، و اینک شرح حال هر یک
را بترتیب مندرج مینماید :

جناب آقا میرزا محمد علی نهری

این بزرگوار محل تولدش بلده اصفهان است و پس از بلوغ
بحد رشد بکسب علوم و معارف پرداخت و شب و روز در مدرسه
" کاسه گران بسر میبرد و در تحصیل علوم متعارفه در آن عصر
سعی بلیغ مبذول میفرمود مدتی برایین منوال گذشت تا آنکس
برای تکمیل مراتب تحصیل عازم عراق عرب گشت و در کربلای
معلی رحل اقامت بیفکند و از مدد طالع بیدار و مساعدت
ظروف و اقدار بمحض حاجی سید کاظم رشتی علیه الرحمة
والرضوان * راه یافت و از بحر علم آن عالم ربانی باستفاضه
مشغول گردید و در همان بلده مکره تأهل اختیار فرمود و در اوقاتی
که هیکل مطهر حضرت نقطه اولی جل ذکرة الاعلی قبل از اظهار
امر مبارک وارد کربلا شدند و چندی توقف فرمودند آقا میرزا محمد
علی نهری چند مرتبه هیکل اطهر را در حرم مطهر حضرت

* حاجی سید کاظم پسر سید قاسم رشتی و جانشین مرحوم
شیخ احمد احسائی است مشارالیه پس از شصت سال زندگی
در سال ۱۲۵۹ هـ ق روز نهم ذی حجة که بیوم عرفه معروفست
صعود فرمود و در کربلا در پیشگاه مرقد منور حضرت سید الشهدا
مدفون گردید شرح حالش در تاریخ نبیل و ریحانة الادب
مندرجست مراجعه فرمائید .

سید الشهدا^۱ علیه السلام ملاقات کرده شیفته و فریفته آن —
وجود مظهر گردید و برادر والا گهرش آقا میرزا هادی نهری
نیز بشرحی که خواهد آمد در این موهبت شریک بود و چون
آوازه امر مبارک از شیراز مرتفع گردید آقا میرزا محمد علی نهری
زوجه خویش را در کربلا گذاشت و با برادرش آقا میرزا هادی
بصوب شیراز روان گردید و در آنجا استماع نمود که هیکل
اطهر بزیارت کعبه تشریف برده اند میرزا محمد علی نهری
و برادرش در آن ایام با جناب ملا حسین بشرویه برخورد
کردند و بوسیله آنجناب بمعرفت کامل مظهر حضرت رب الارباب
فائز شدند و از ایمان و ایقان بهره کافی یافتند و با آن
جناب عازم اصفهان شدند و از آنجا روانه شیراز مینو طراز
گشتند و بشرف لقای موعود الهی مشرف گردیدند در آن ایام
وفود اصحاب از هر طرف بشیراز روز افزون بود و هر یک
حسب الامر مبارک در گوشه از شهر بکار و کسبی روزها
میدرختند و شبها بر حسب اقتضا با اجازه هیکل مبارک
بحضور انور مشرف میشدند و از آنجمله میرزا محمد علی نهری
و برادرش آقا میرزا هادی نهری و ملا عبدالکریم قزوینی و غیرهم
بودند پس از وقوع حوادث بیشمار عاقبت الامر اصحاب بامر
مبارک هر یک بطرفی رفتند از جمله آقا میرزا هادی نهری —
بشرحی که خواهد آمد بکربلا مراجعت نمود و آقا میرزا محمد
علی نهری با اصفهان برگشت و اقامت نمود پس از چندی خبر
رسید که زوجه اش در کربلا وفات کرده لهذا از عزیمت بکربلا

اصلاً منصرف شد و در مدرسه کاسه گران اصفهان اقامت
گزید پس از چندی یکی از تجار اصفهان که حاجی آقا محمد
نام داشت دختر خود را بجناب میرزا محمد علی نهری داد
از این زن هم مانند زوجه قبل فرزندی برای میرزا محمد علی
نهری بوجود نیامد و احوال بر همین منوال بود تا وقتی که حضرت
رب اعلی جل ذکرة از شیراز باصفهان ورود فرمودند و شبی را
که بر حسب تقاضای جناب آقا میرزا ابراهیم آقا برادر آقا میرزا محمد
علی نهری هیگل مبارک در منزل میرزا ابراهیم میهمان بودند
از ساخت اقدس رجا کردند که عنایتی فرمایند تا خداوند
فرزندی بمیرزا محمد علی عطا فرماید هیگل مبارک عنایت فرمود
خداوند دختری والا گهر بایشان عطا فرمود که نامش را فاطمه
گذاشتند که بعدها بلقب منیره ملقب شده و بشرافت خدمت
حضرت غصن الله الاعظم درآمد و فرزندان دیگر نیز خداوند
بجناب میرزا محمد علی نهری عطا فرمود که شرحش خواهد آمد
باری مدتها گذشت و امر مبارک حضرت اعلی خطاب باهل
ایمان صادر شد که علیکم بارض الخاء چون این ندا مبارکرا
جناب میرزا محمد علی نهری شنید از اصفهان با برادر خود
آقا میرزا هادی بجانب مشهد خراسان عزیمت فرمود و بالاخره
در انجمن بدشت شرکت جست و از فتنه نیالا نیز مرد و برادر
نصیبی موفور یافتند جناب میرزا هادی نهری بشرحی که در
ذیل ترجمه حالش خواهیم نگاشت وفات یافت و جناب میرزا
محمد علی نهری تنها بطهران رفت و از آنجا باصفهان عزیمت

فرموده رحل اقامت افکند و جناب آقامیرزا حسن سلطان الشهد
و حضرت محبوب الشهداء پسران جناب آقامیرزا ابراهیم
بوسیله جناب آقامیرزا محمدعلی نهری که عم محترمشان بود
به هدایت کبری فائز شدند و بشرحیکه بخواست خداوند خواهیم
نگاشت در میدان وفاداری و جانفشانی گوی سبقت از همگان
ربودند و قلم نسخ بر جریده سرگذشت شهیدان راه الهی
در ایام ماضیه کشیدند از جناب میرزا محمدعلی نهری یک پسر
موسوم بسید یحیی و سه دختر مسماة فاطمه خانم و راضیه بیگم
و گوهر بیگم باقی ماند اشهر فرزندان مشارالیه همان فاطمه
خانم ملقبه بمنیره خانمست که ترجمه حال مشارالیه را در —
این مقام برای تتمیم فایده مینگارد .

فاطمه خانم ملقبه بمنیره حرم مبارک

حضرت عبدالبهاء جل سلطانہ

بشرحی که پیش از این نگاشته شد حضرت منیره خانم والد
بزرگوارشان جناب آقا میرزا محمدعلی نهری اصفهانی بودند
این مخدره مکرمه بصرف اراده و توجه هیکل مبارک حضرت
رب اعلی بحلیه وجود آراسته شده و از غیب بصره شهود
قدم گذاشت و مختصری پیش از این مرقوم گردید که هیکل
مبارک حضرت اعلی بر حسب دعوت آقا میرزا ابراهیم پسر
حاجی سید مهدی نهری شبی را بمنزل او تشریف بردند —
میزبان برای احترام میهمان عزیز خود جمعی را نیز دعوت

کرده بود که از آنجمله میر سید محمد امام جمعه سلطان^(۱)

و برادرش میر محمد حسین (۲) و آقا سید محمد رضای

پاقله‌ئی و حاجی محمد تاجر پدرزن آقا میرزا محمد علی نه‌ری

و جناب آقا میرزا محمد علی نه‌ری و برادرش آقا میرزا هادی

نه‌ری که برادران میزبان بودند و ملا محمد تقی هراتی و غیرهم

بودند و در هنگام صرف شام هیکل مبارک مقداری غذا با

دست خود بجناب آقا میرزا محمد علی نه‌ری عنایت فرمودند

و بشارت بوجود آمدن فرزند ارجمندی را باو تلویحاً دادند

و خداوند منان دختری نیک اختر باین عنایت فرمود که

نامش را فاطمه گذاشتند تاریخ ولادت حضرت منیره خانم که

وجه اشتها را شان باین لقب بعد از این ذکر خواهد شد

بطوریکه از خلال رساله که در شرح حال خودشان مرقوم

فرموده اند در سال ۱۲۶۴ هـ ق است که اصحاب در نیالا

گرفتار ظلم و هجوم اعداء شدند جناب آقا میرزا محمد علی

وقتیکه از اصفهان بجانب خراسان عزیمت فرمودند بحرم

محترمشان گفتند که اینک ما روانه راهی هستیم که راه خداست

و عاقبت کار ما مجهول است لهذا پس از تولد فرزندت اگر

(۱) سلطان العلماء همانست که از طرف منوچهر خان معتمالدوله

مأمور پذیرائی از هیکل مبارک در منزل خود بود و تفسیر سوره‌ها و الحصر

بدرخواست او نازل شده و در ابتدا به هیکل مبارک محبت داشت و

بعد ها از مقام ریاست خود بیمناک شد که میاد ازوال پذیرد و در

باره حضرت فتوای جنون داد و فاتش سال ۱۲۹۱ هـ ق است .

(۲) میر محمد حسین بعد ها بواسطه اقدامشهادت نورین نیرین در

لوح برهان از قلم رحمن بر قشاه ملقب شد .

دختر بود نام او را فاطمه خواهی گذاشت و اگر پسر بود
 او را به علی تسمیه نما خلاصة القول بشرحیکه حضرت منیره
 خانم نوشته اند نظر پدر بزرگوارشان آن بوده که دختر خود
 را بساحت اقدس بفرستند تا بخدمات اهل سرادق عصمت
 و طهارت بپردازد ولی قبل از عملی شدن این منظور جناب
 آقا میرزا محمد علی نهری صمود فرمود و فاطمه خانم بتدریج
 نشو و نما میکرد تا اینکه نهالی برومند شدند .

و پس از چندی لوحی از ساحت اقدس باعزاز سلطان الشهداء
 و برادرشان محبوب الشهداء رسید و بیانی باین مضمون در
 آن مندرج بود که فضل الهی در باره شما بحدی است که
 شما را از ذوی القربی و منتسبین حق قرار داده است . مضی
 و مصداق این بشارت وقتی ظاهر شد که شیخ سلمان پیک
 رحمن * از ارض مقصود وارد اصفهان گردید و بجناب
 سلطان الشهداء و محبوب الشهداء عرض کرد که جمالقدم

* شیخ سلمان پیک رحمان دارای الواح بسیار است و خدمات عظیمه
 انجام داده شرح حالش را در تذکرة الوفا حضرت عبدالبهاء
 مرقوم فرموده اند اولاد و احفادش امروز موجود و در ظل امرالله
 هستند مشارالیه اصلا از مردم هند یجان اهواز از چم خلف
 عیسی است و نام مادریش که باو داده شیخ خنجر بوده و
 پس از تصدیق بامر مبارک بشیخ سلمان مقصوف شد نام قریه
 مولد او در چم خلف عیسی هند یجان امروزی باقی و به
 در پیک مقصوفست . صمودش بسال ۱۳۱۶ هـ ق و
 قبرش در شیراز است .

بمن امر فرموده اند بنت عم شما دختر آقا میرزا محمد علی
 نهری را با قافله حجاج حرکت بدهم و بارض مقصود ببرم
 زیرا اراده الله بر این قرار گرفته که مشارالیهها مخطوبه حضرت
 غصن الله الاعظم باشد باری فاطمه خانم با شیخ سلمان از
 راه شیراز و بوشهر عازم شدند و در شیراز فاطمه خانم با
 حضرت حرم محترم حضرت رب اعلی خیر النساء خدیجه خانم
 ملاقات کردند و از فیض محضر آن ورقه ممتحنه مطهره استفاضه
 نموده به سفر خود ادامه دادند و پس از طی سفر از راه —
 حجاز باسکندریه و از آنجا وارد عکا شدند و حسب الامر
 مبارک در منزل جناب میرزا موسی کلیم ورود فرمودند و مدت
 پنج ماه در آن منزل اقامت داشتند و در همان ایام فاطمه
 خانم از لسان مبارک به منیره خانم لقب یافتند . جناب حاجی
 میرزا حیدر علی اصفهانی نیز ذکر این بیان جمال مبارک را
 در باره فاطمه خانم کسبه از قبیل نگاشته شد نموده اند
 و تصریح کرده اند که بعد از آن بیان مبارک که بین احباب
 شهرت یافت فاطمه خانم بمنیره خانم شهرت یافتند اینک
 داستان منیره خانم را در همین جا متوقف ساخته و برای —
 تکمیل سلسله وقایع تاریخی کلمه چند در باره شهربانو کسبه
 اول بار مخطوبه حضرت غصن اعظم بود و چگونگی عدم تحقق
 این قرار داد را در این موضع مینگارم .
 " جناب آقا میرزا محمد حسن برادر جمالقدم جل
 جلاله را دختری بود مسما بشهربانو در اوقات توقیف

جمال قدم و سایر منتسبین در طهران و قبل از نفی ببغداد
چنین مقرر شد که شهر بانو دختر جناب میرزا محمد حسن
مخطوبه حضرت عبدالبهاء باشد و قول و قرار داده شد و در
آن ایام هر دو کوچک بودند و در ایران این رسم جاری بود
که خانواده نجباء و بزرگان پسر و دختر را از کوچکی نامزد
یکدیگر میساختند مدتی گذشت و مسئله نفی و تبعید عائله
مبارکه از طهران ببغداد و سایر جهات پیش آمد شهربانو با
پدر و بستگانش در طهران بود. خواهر بزرگ ابی جمال قدم^م
که نسبت بهیكل مبارك و عائله مبارکه نهایت بغض و عداوت را
داشت در طهران اقدام کرد و شهربانورا بمیرزا علیخان پسر
صدر اعظم نوری تزویج نمود و مقداری زر و بتواهر و گل الماس
و غیره برای شهربانو آورد و او را فریب داد شهربانو که باطنا
باین وصلت ناجور تمایل نداشت و باجبار حاضر شده بود پس
از مدت قلیلی از غصه و اندوه مسلول شد و بدرود حیات گفت.
حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لى شیخ قسى در باره شهربانو
و مسلول شدن و وفات یافتنش چنین میفرمایند :

قوله الاحلى : "....." یکی از بنات اعمام از صفر^{سن}

× او مسماة به عزیزه و با امرالله بسیار مخالف بود و رساله ای بنا م
او در رد بر امرالله نگاشته اند لوح حضرت عبدالبهاء خطاب
بهمه که در مکاتیب جلد دوم موجود است خطاب بهمین عزیزه است.

باراده مبارك نامزد اين عهد شد چون بيفداد آمديم عم
 بزرگوار بساحت اقدس شتافت و گريه كنان رجای تحكيم و توثيق
 اين ارتباط نمود ولی اين عهد قبول نمينمود عاقبت بامر قلمی
 جمال مبارك قبول نمود معذلك همواره آرزوی تجرد داشتم
 تا بادر نه آمديم و در ادر نه بوديم كه عمه خانم بزرگ چون
 ارتباط بيحيی داشت محض سرور خاطر آن كوشيد تا آن بيمچار
 را پسر صدر اعظم ميرزا عليخان داد و از قرار مذکور گريه
 كنان و هراسان و لـرزان رفت و ايام معدود نگذشت كه
 بمرض سل مبتلا گرديد و مسلولاً وفات نمود رحمه الله عليها
 . . . انتهي

(مقصود از عم بزرگوار مذکور در لوح مبارك جناب ميرزا محمد
 حسن برادر جمال مبارك است كه باین معنی در آخر لوح
 ابن زئب از قلم مبارك اشاره شده است و اسم آن دختر بقول
 جناب حاجی ميرزا حيدر علی اصفهانی شهر يانو بوده است .
 حال برگرديم بنگارش دنبال سرگذشت حضرت حرم محترمه
 منيره خانم عليها بهاء الله " پس از پنجاه توقف در بيت جناب
 كلیم عاقبت بيت عبود برای عروسی تعيين شد حضرت ورقه
 مباركه عليا بهائيه خانم پيراهن سفیدی برای عروسی تهيه
 فرمودند و باند امش آراستند منيره خانم را حرم مبارك جمال القد
 ام حضرت عبدالبهاء بمحضر جمال مبارك جل جلاله هدايت
 كردند و بشرف حضور فائز گرديد هيكل مبارك خطاب بمرو
 فرمودند " يا ورقتی و يا امتی انا اخترناك و قبلناك لخدمه

غصنی الاعظم و هذا من فضلی الذی لا یعاد له کنوز السموات
والارضین . . . در بغداد و ادرنه و این سجن اعظم چه
قدر دخترها که امید این عنایت را داشتند و قبول نشد تو
باید شکر کنی که باین موهبت و عنایت کبری فائز شدی . . .
.. " آنشب مجلس جشن برپا بود و الواح مخصوصه تلاوت
شد در باره این اقتران سعادت توامان نبیل زرندی شمر
بسیار فرمود و از جمله این قصیده است که در آن لیلہ مبارکه
انشاء و انشاء کرد :

الا ای عاشقان شادی که عالم گلشن است امشب
مزین بزم عشاقان زسرو و سوسن است امشب
همه اشیاء غزلخوان شد همه ذرات رقصان شد
تونیزای دل بزن بشکن که بشکن بشکن است امشب
زمان روح و ریحان شد زمین رشک گلستان شد
که در بزم از گل و سنبل هزاران خرمن است امشب
هلا وقت عروسی شد زمان دیده بوسی شد
تمام اهل ابهی را دو دیده روشن است امشب
بما شادی مسلم شد نشاط غصن اعظم شد
که دست افشان و پاکوبان همه مرد و زن است امشب
بنوشانوش ملها بین بهوسا بوس گلها بیمن
کزین نقل فرح افزا جهان تر دامن است امشب . .
همان شادی که در کنز بها مکتوم و مخزون بود
هویدا گشت و سرالله امین مخزن است امشب

نه تنها فرشيان رقصان تمام عرشيان رقصان
 كه آن دلدادۀ بلبل را زگل پيراهن استامشب
 همه آفاق در شادی گه وجد است و آزادی
 كه خورشید درخشان را قمر نرمكن است امشب
 بسرضوان حوريان رقصان بمحفل نوريان رقصان
 كه هتگام قنوان جان شادی با تن است امشب
 همه ارواح قدوسی همه اشباح سبوحی
 تماشا جوی این محفل ز پشت روزن است امشب
 بیا مطرب سرودی زن ریاب و چنگ ورودی زن
 كه مجلس مجلس یار و زاغیار ایمن است امشب
 بیا ساقی ز خمر جان خمار عاشقان بشکن
 كه بر پا محفل شادی با بهی مأمن است امشب
 مبارك لیلة القدری كه دروی يك مه و بدری
 ببنج وصل و الفتشان مقام و موطنست امشب
 سرور غصن رب آمد طرب اندر طرب آمد
 سرور اندر سرور آمد شب وجد من است امشب
 الا ای یار دیرینم بفرما گام شیرینم
 كه سُرُخ از آتش بهجت دلم چون آهن است امشب
 بساط فضل بر پا کن عنایت ها مهیا کن
 كه وقت رأفت و احسان بتوجه احسن است امشب
 حریم حضرت سبحان مبارکباد شادیتان
 از آن چیزی كه میخوایم لسانم الکن است امشب

پذیرید از کرم نظمم اگر چه بس پریشانست
که جذب غصن رحمانی خرد رارهنزست امشب

* * *

از این اقتران هشت فرزند بوجود آمد که چهارتای آنان
در کودکی وفات کردند از این قرار :

۱ - حسین (هیگل مبارک حضرت عبدالبهاء در باره^{حسین}
فرموده اند " اطفال خیلی مایه سرور و تسلی هستند من
طفلی داشتم حسین افندی سه چهار ساله بود وقتی خواب
بودم با هستگی در رختخواب من میامد کیفیتی داشت که
بوصف نیاید انتهی : (سفرنامه مبارک)
- این حسین افندی همانست که مهم را در کودکی " ب "
تلفظ میکرد و کلمه " تماشا " را " تباشا " میگفته و پس از
صعودش لوح مبارکی نازل شد که از لسان او کلمه تماشا را -
" تباشا " فرموده اند .)

۲ - مهدی ۳ فوادیه - ۴ روح انگیز . و چهار دختر
دیگر بسن رشد و بلوغ رسیده شوهر اختیار کردند و دارای
اولاد و احفاد شدند و اسامی آنان بقرار ذیل است .
۱- ضیائیه که با میرزا هادی افغان شیرازی پسر آقا سید^{حسین}
بن حاجی سید ابوالقاسم افغان معروف بسقاخانه ای فرزند
آقا میرزا علی بن میرزا عابد ازدواج کردند نوگل شادابی از
این اقتران بوجود آمد که عبارتست از وجود مقدس حضرت
شوقی ربانی ولی امرالله غصن الله الممتاز جل سلطانسه

(۱۲۷۵ - ۱۳۳۶ هجری شمسی) (۱۸۹۷ -
 ۱۹۵۷ میلادی)

که پس از صعود هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء بر حسب نص صریح مبارك در الواح مبارکه وصایا بر سریر ولایت عظمی و تبیین آیات رب اعزابهی استقرار یافتند و حسب الوعدہ حضرت عبدالبهاء شرق و غرب از انوار جمال بيمثالش روشن و امثالہ سراسر جهان را فرا گرفت و در سال ۱۹۳۷ میلادی با صبیہ مستر مکسول حضرت روحیہ خانم که بدعای حضرت عبدالبهاء بسال میلادی ۱۹۱۰ متولد شدند و بسیار مورد عنایت بودند اقتران فرمودند .

۲ دختر دیگر هیکل مبارك حضرت عبدالبهاء روحا بود کہ زوجه میرزا جلال پسر حضرت سلطان الشہداء شد بر صبیہ دیگر هیکل مبارك طوبی بود کہ زوجه میرزا محسن شد
 ۴ - صبیہ دیگر هیکل مبارك منور بود کہ بحبالہ نکاح میرزا احمد یزدی درآمد .

باری منیرہ خانم بعد از صعود حضرت عبدالبهاء مدتی ہم در عالم یا سوز و گداز فراق طلعت میثاق دمساز بودند تا در سال ۱۳۱۳ هـ در حیفاً بملکوت ابہی صعود -
 لله فرمودند و رمس آن مخدرہ بامر هیکل مبارك حضرت ولی امرای شوقی ربانی جل سلطانہ در کوه کرمل استقرار یافت و بنائی مجلل بر مزارش ساخته و پرداختہ گردید :
 داستان ترجمہ حال جناب آقا میرزا محمد علی نہری و

اولاد و احقادش در اینجا خاتمه مییابد از حضرت طاهره
نامه در دست هست که از کربلا بجناب آقا میرزا محمد علی
نهری مرقوم فرموده اند سوادیکه از آن نامه در دسترس این
عبد است بسیار مفلوط است و زیلا بنقل چند جمله از آن
برای اتعام فایده مبادرت مینماید .

قبل از نگارش بیانات جناب طاهره مقدمه عرض میکنم در
ضمن این نامه جملهئی بقرار ذیل مسطور است
" ارجع الی ارض الصاد و نبه اخاك بمظمة حکم
رب العباد " مقصود از برادریکه میفرمایند او را بعظمت
امرالله متنبه ساز جناب آقا میرزا ابراهیم است زیرا مشارالیه
در اوائل حال بامر مبارک مؤمن نبود و دعوتی را کسه از
حضرت اعلی بمنزل خود کرد بواسطه آن بود که هیکل مبارک
مهمان میرسید محمد سلطان العلماء یعنی امام جمعه
بودند و آقا میرزا ابراهیم ناظر امور امام جمعه بود و برای
تجلیل میهمان امام از هیکل مبارک شبی را تعیین کرد و
درخواست نمود که بمنزلش تشریف ببرند باری آقا میرزا
ابراهیم پس از وفات زوجه اولش خانمجان با زوجه اخسوی
مرحوم خود آقا میرزا هادی نهری که سماته بنورشید بیگم
و ملقبه بشمس الضحی بود ازدواج فرمود و دختر برادر مرحوم
خود را هم بحباله نکاح فرزند ارجمند خویش آقا میرزا حسن
سلطان الشهداء در آورد آقا میرزا ابراهیم هر چند پیش
از ازدواج با خورشید بیگم تا اندازهئی از امرالله مطلع

بود ولی در جرگه اهل ایمان نبود اما پس از ازدواج با
 مشارالیه با وسیله آن ورقه مؤمنه موقنه بتصدیق امر مبارک فائز
 گردید و در ایمان و ایقان بدرجه اطمینان رسید و السواح
 مبارکه متعدده از قلم جمال قدم باعزازش نازل شد که صورت
 بعضی از آن الواح مبارکه در قسمت ششم این کتاب مندرج
 است.

اینک بنگارش قسمتی از نامه حضرت طاهره مبارک می شود
 قولها علیها بهاء الله :

..... "یا اخی الشفیق و مولای علی التحقیق
 لا یخفی علیک حالی لا تک نور بنور الایمان و تنظر بطلعة
 البیان مولای ادع ربک راجیا لعل یحدث بعد ذلک امرا
 و تلحق بمولانا روح من فی ملکوت الاسماء و الصفات فداء
 طلعت آه آه ثم آه آه الی ماشاء ربی و اسفاه و احسرتاه علی
 ما فرطت فی جنب الله مولای بابی انت و امی یا جامع^{سمین} لا
 (محمد علی) و مظهر الرمزین ارجع الی ارض الصاد و نبه
 اخاک بمظمة حکم رب العباد و بلضهم حکم الله و عرفهم
 امر الله فمن شاء فلیؤمن فمن شاء فلیکفر بمرة ربی لیس هذا
 التنبیہ الا فضلا محضا لو ارسل ربی نارا فیحرقنا فی الحین
 لکنا مستحقا لاننا غیر نافرطه الله و کذبنا حجة الله و اختلفنا
 فی امرنا بعد الذی جعلنا امة واحدة و دینا واحدا الله
 اکبر نبههم یا سیدی و ذکرهم یا مولای والله الحق تالله
 ذوالفیض المطلق ان الامر قد قضی و الکل مامورون بالخروج

وعدم الامهال ولو رقیقه ذکرهم یا مولای بالنظر الی کتاب
 الله الذی لایاتیه الباطل ولا یقارنه العاطل و من قتل
 مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه
 کان منصورا و اکشف الغطاء عن بصایرهم ۰۰۰۰۰ الخ "

جناب آقا میرزا هادی نهری

این وجود مبارک نیز پسر حاج سید مهدی نهری و برادر
 والا گهر جناب میرزا محمد علی نهری است مولدش شهر
 اصفهان و معروف به " قدس و تقوی " و عبادت و انزوا بود
 جمیع علمای شهر نسبت با و از هیچگونه احترامی فرو نمیگذاشتند
 مورد اعتماد تمام پیشوایان روحانی بود و مخصوصا مرحوم
 سید محمد باقر شفتی حجة الاسلام که پیش از این مذکور
 شد نسبت با آقا میرزا هادی نهایت محبت و عنایت را مجری
 میداشت و تا آن اندازه بمشارالیه محبت و عطوفت داشت
 که عموزاده خود خورشید بیگم را که دختری تحصیل کرده
 و دانا و دین دار و از هر جهت آراسته بود بحباله نکاح
 وی در آورد و آقامیرزا هادی نهری بر اثر این پیش آمد
 مدتها در اصفهان توقف فرمود و پس از چندی با خانواده
 خود از اصفهان بلمتبات رفته در کربلا سکونت اختیار فرمود
 و بهمراهی برادرش آقا میرزا محمد علی نهری که در آن
 ایام ساکن کربلا بود به محضر حاجی سید کاظم رشتی میرفت

و از علم و دانش بی پایان آن بزرگوار استفاده مینمود این دو
 برادر و عاقله شان در کرپلا بمحبت شیخ و سید مصروف بودند
 و از مشاهیر شیخیه بشمار میرفتند و چنانچه در شرح حال
 آقا میرزا محمد علی نهری نگاشته شد این دو برادر در همان
 ایام در حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام چندین
 مرتبه حضرت نقطه اولی جل زکرة را که در خلف سیمین الف
 حجاب من النور در آنروزگار مستور بودند ملاقات کردند و دل
 بمهرش پیوستند و بارها جناب آقا میرزا هادی نهری ^{رش} برادر
 میرزا محمد علی میفرمود که قلب من گواهی میدهد که این
 سید جوان حجت عصر و صاحب الزمان است مخصوصاً توجه
 تام و خضوع و خشوع بی مثل و مانندی که از حضرت اعلی در
 حین زیارت مرقد منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام ظاهر
 و آشکار میشد و نیز احترام فوق العاده که سید رشتی نسبت
 به یکل مبارک مرعی میداشت بیشتر جالب نظر آن دو برادر
 صاحب بصیرت بصوب نقطه حقیقت بود و چون ندای الهی
 از شیراز مرتفع گردید آقا میرزا هادی برادرش فرمود که
 گمان میکنم صاحب این ادعا همان جوان شیرازی باشد که
 سابقاً در کرپلا او را دیده ایم لهذا هر دو برادر بمزم
 تحقیق حال عازم شیراز شدند وقتی رسیدند که هیکل مبارک
 بزیارت کعبه مکرمه رفته بودند و قضا را اتفاق ملاقاتشان با
 جناب ملاجسین بشرویه افتاد و بارشاد آن منبع ایمان و صفا
 بمرفان نقطه الهیه فائز شدند و با جمعی از اصحاب و

جناب ملا حسین بجانب اصفهان و از آنجا بشیراز توجه نمودند و بشرحیکه گذشت مدت‌ها از محضر مبارک در اوقات مقتضی استفاضه مینمودند و پس از حدوث وقایع شدیدۀ — شیراز بامر مبارک از شیراز عزیمت نمودند جناب آقا میرزا محمد علی نهری بشرحیکه گذشت باصفهان رفتند و جناب آقا میرزا هادی نهری هم بکربلا تشریف بردند و پس از مدتی از کربلا باصفهان آمدند و پس از ورود هیکل اطهر از — شیراز باصفهان بفیض لقای محبوب امکان بارها مشرف شدند پس از آنکه حضرت رب اعلی جل زکرة الاعلی در زندان ماکو محبوس شدند جناب آقا میرزا هادی نهری را شوق دیدار طلعت مظهر پروردگار تاب و توان از کف برد و بقصد تشرف محضر مبارک روانه ماکوشده بآرزوی خود رسید و از آنجا مجدداً باصفهان عزیمت نمودند خورشید بیگم زوجه جناب آقا میرزا هادی در طول مدت در کربلا توقف داشت مشارالیه از بحر علم و حکمت سید رشتی بهره‌ها برده و کسب فیض بی پایان نموده بود و پس از وفات سید رشتی که در روز عرفه (۹ ذی حجه) سال ۱۲۵۹ در کربلا بوقوع پیوست خورشید بیگم معتکف محضر حضرت طاهره قره الحین که در کربلا تشریف داشتند گردید و فیض موفور نصیبش شده از کأس کافور حقایق بهره کافی یافت و در بین یاران مشهور و ملقب بشمس الضحی گشت و در عرفان و ایقان بر اثر معاشرت با حضرت طاهره بدرجه اعلی رسید و حاضر قدح معلی گردید

قضا را روزی اراندل و او باش بتحریر اعدا بخانه حضرت طاهره هجوم کرده و شمس الضحی را اشتباها بجای طاهره گرفته اذیت و آزار بسیار روا داشتند و سنگسار نمودند باری شمس الضحی با حضرت طاهره همه جا همراه بود تا وقتی که حضرت طاهره بقزوین وارد شدند شمس الضحی نیز با ایشان بود و در همین وقت شوهرش جناب آقا میرزاها دی نهری که از ماکو مراجعت میکرد که باصفهان برود در قزوین از ورود حضرت طاهره و شمس الضحی آگاه شد و مشارالیه را با خود از قزوین باصفهان برد در فصول آینده باز دربار احوال شمس الضحی سخن خواهیم گفت باری جناب آقا میرزا هادی نهری با برادر خود پس از استماع امر مبارک حضرت اعلی که فرمودند علیکم بارضی الخاء بشرحیکه گذشت بجانب مشهد عزیمت کردند و در بین راه در انجمن بدشت شرکت نمودند و پس از پایان انجمن مزبور با جمعی از اصحاب بجانب مازندران رهسپار شدند قضا را در نیالا مورد هجوم اشراق واقع و جمعی از مردم هزار جریب مازندران بجمعی از اصحاب و از جمله جناب آقا میرزا هادی نهری اذیت و آزار بسیار وارد ساختند پس از صدمه بیشمار دو برادر نهری خود را بکناری کشیده در خرابه پناه گرفتند و جناب آقا میرزا هادی نهری در آنجا صمود فرمودند شرح این داستان و تفصیل واقعه از این قرار است که بعد از خاتمه یافتن انجمن اصحاب در بدشت یاران عزیمت مازندران کردند

جمال‌المبارك جل جلاله دستور دادند كه هودجی فراهم سازند و چون امر مبارك انجام یافت در يكطرف هودج جناب قدوس و در طرف دیگر جناب طاهره سوار شدند طاهره هر روز اشعار لطیفه و ابیات پر شور و هیجان میسرود و -
 اصحاب در اطراف هودج آنرا با هلهله و نشاطی عجیب میخواندند و راه را با سرور و انبساط و رقص و بیخودی و بهجت و نشاط عجیبی طی مینمودند تا بقریه نیلا رسیدند و شب را در دامنه کوه گذراندند هنگام فجر صادق جمعی از مردم هزار جریب بفته بر اصحاب هجوم کردند علت این هجوم ناگهانی از طرفی شدت بغض و عنادی بود که به تحريك علماء و فقهاء نسبت باصحاب داشتند و از جهت دیگر افتراءات عجیبه و تهمت‌های ناروایی بود که از مردم در باره اصحاب شنیده بودند و آنان را سزاوار کشتار و قتل میدانستند و از دیگر جهت خوف و هراس غریب از بابیه در قلوب آن مردم بوجود آمده که از راه علاج واقعه قبل از وقوع خواستند غفلة اصحاب را مورد حمله قرار دهند تا هم از بیم آنان ایمن شوند و هم بواسطه قتل و نهب اموال آنان بشوایی عظیم ناثل گردند بخصوص که شور و نشاط و سرور و جهور اصحاب در شب که در دامنه کوه فرود آمده بودند بغضی شدید در قلوب آنمردم نادان ایجاد کرد و ازطرفی هم تحريك علماء و تحریص پیشوایان دین آن گروه سفله را بهجوم باصحاب وادار کرد خلاصة القول جمیع این علل و

اسباب دست بهم داد و اصحاب مورد هجوم واقع شدند
 مردم هزار جریب با چوب و سنگ و سایر آلات و ادوات حرب
 و ضرب اصحاب را مورد صدمات بسیار و اذیت و آزار بیشمار
 قرار دادند جمعی از اصحاب مجروح شدند و اموال بسیار
 بتاراج بردند و چون اصحاب در آن موقع از هر جهت آسوده
 خاطر بودند و انتظار چنین حمله و هجوم عنیفی را نداشتند
 لهذا در قبال آن حمله ناگهانی تاب مقاومت نیاورده ...
 پریشان شدند و هر يك بطرفی رفتند حضرت قدوس بجانب
 مانندان رهسپار شدند و در آن گیر و دار که هر يك بطرفی
 فرار اختیار کردند جناب طاهره تنها و بی پناه باقی ماندند
 جوانی از اصحاب موسوم بمیرزا عبدالله شیرازی برای حفظ
 حضرت طاهره بفداکاری اقدام نموده شمشیر از غلاف کشید
 و خواست بگروه مهاجمین حمله کند ولی جمال مبارك جل -
 جلاله او را از هجوم و کشتار منسع فرمودند و خود هیکل
 مبارك در مقابل مهاجمین قرار گرفتند و با نصایح و مواعظ
 مؤثر و پند و اندرز بیشمار آنانرا از هجوم باز داشتند و از
 آنجماعت پرسیدند که رئیس شما کیست گفتند دریابگی رئیس
 ماست فرمودند من با او آشنا هستم و با هم سابقه معرفت
 داریم جمعی رفتند و دریابگی را مطلع ساختند و بمحض
 اینکه نام مبارك را شنید بحضور مبارك مشرف شد و اظهار
 عبودیت و خلوص کرد جمال مبارك از او خواستند مردم را از
 هجوم و حمله باز دارد و اموالی را که بفارت و تاراج -

برده اند از مهاجمین بگیرد و مسترد سازد دریابگی فوراً
 امر مبارك را اطاعت کرد و جمیع اموال بفارت رفته را از مردم
 پس گرفت و مسترد داشت جمالقدم امر فرمودند که حضرت -
 طاهره از راه بار فروش که امروز به بابل معروف است عازم
 خطه نور شوند هیکل مبارك در نور منزل و محلی را برای
 سکونت جناب طاهره تعیین فرمودند و بملا ابوتراب اشتها^{ری}
 که حاضر بود دستور دادند جناب طاهره را بنور ببرد و در
 محل و منزل معین سکنی بدهد باری از جمله نفوسیکه از
 اصحاب در آن واقعه هائله کتک بسیار خورد و اذیت و آزار
 فراوان از مهاجمین اشرار دید جناب میرزا هادی نهری
 بود برادر والا گهرش جناب آقا میرزا محمد علی نهری این
 واقعه را چنین بیان فرموده است که چون گروه عوام و مهاجمین
 کالانعام در نیالا با صاحب با وفا هجوم کردند و اموال
 و اثقال همه را بتاراج و یغما بردند هر یک از اصحاب بطرف^{فی}
 رفتند من و برادرم آقا میرزا هادی نهری با چند نفر دیگر
 راهی را پیش گرفته روانه شدیم برادرم آقا میرزا هادی که
 آسیب بسیار دیده و زخم های متعدد داشت در بیسن راه
 قوایش بتحلیل رفت و از شدت ضعف تاب و توان و قوت از او
 سلب شد اجباراً هر طور بود خود را بکارونسرای که خراب
 و ویران بود رسانیده پناهنده شدیم برادر من آقا میرزا
 هادی همان شب در آن کارونسرای خراب وفات فرمود و از
 مشقات دنیا رهائی یافت چند نفر از اصحاب هم که با من

همراه بودند نیمه شب از خوف هجوم اشراَر فرار کردند و من تنها ماندم و فکر میکردم که چکنم و برای دفن برادرَم از چه کسی استمداد نمایم صبح جنازه برادرَم را از کاروانسرا بیرون برده در کنار جاده گذاشتم شاید عابری پیدا شود و در دفن جنازه مرا مساعدت نماید چشم بجاده دوخته بودم پس از ساعتی از انتهای راه گردی برخاست و دلیل عبور مسافری بود منتظر ماندم که چه کسی باشد بالاخره چون رسید دیدم زنی است چون بمن رسید پرسید کیستی و در اینجا چه میکنی؟ گفتم غریب این دیارم و دیشب برادرَم در این کاروانسرا وفات کرده و جویای شخصی هستم که مرا در دفن جنازه اش مساعدت نماید زن گفت بهیچوجه نگران مباش الان من تو را در این خصوص مساعدت مینمایم و اصلا برای همین کار اینجا آمده ام گفتم چگونه از این جریان اطلاع یافتی؟ گفت دیشب حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهراء علیها سلام الله را در خواب دیدم که بمن فرمودند یکی از فرزندان من در این نزدیکی ها بی کس و غریب وفات کرده فوراً برو و او را با کمال اعزاز و احترام دفن کن من هم حسب الامر آن بزرگوار همراه افتادم و اینک مقصود خود را یافته ام و خدا را بر حصول این موهبت شکرگزارم آنگاه بجانب ده روان شد و جمعی را برای انجام مراسم کفن و دفن با خود آورد برادرَم را در نهرا ب غسل دادند و کفن کردند و چون برادرَم بارها گفته بود که اگر من وفات کردم البته مرا در سر راه زوار کربلا دفن

کنید لهذا او را در همان جایگاه که سر راه بود بخاک سپردیم . این بود خلاصه آنچه جناب آقا میرزا محمد علی نهری پس از مراجعت باصفهان برای احباب و هویشاوندان نقل فرمودند . از جناب آقا میرزا هادی نهری و خورشید بیگم ملقبه بشمس الضحی قرینه محترمه اش يك پسر و يك دختر باقی ماند پسرشان موسوم به سید علی بود که با دختر عموی خود راضیه بیگم صبیبه جناب آقا میرزا محمد علی نهری ازدواج کرد و از این اقتران پسر موسوم بمیرزا عنایت الله * بوجود آمد که امروز در حیفا متوطن و در قید حیات و ثابت بر امر و میثاق محکم الهیست و دارای فرزندان میباشد . اما دختر جناب میرزا هادی نهری مسماة بفاطمه بیگم بسود مشارالیهها بشرف مصاحبت جناب آقا میرزا حسن سلطان الشهداء علیه بهاء الله مفتخر گردید و از این اقتران فرزندان بوجود آمد که در ضمن ترجمه حال و شرح احوال جناب سلطان الشهداء بدان اشاره شده است . در کتاب تذکرة الوفا شرح حال فاطمه بیگم صبیبه آقا میرزا هادی نهری و شمس الضحی و قرینه مکرمه حضرت سلطان الشهداء از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ نگاشته شده و در این مقام بنقل آن میپردازم

میفرمایند قوله الاحلی :

* میرزا عنایت الله در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۰ مطابق چهارم شهر العظمة ۱۱۸ در طهران صعود کرد .

حرم حضرت سلطان الشهداء

و از جمله مهاجرات حرم حضرت سلطان الشهداء^۱ امة الله المحزونه فاطمه بیگم است . این ورقه مقدسه شجره الهیه از جوانی در سبیل الهی بیلایای نامتناهی گرفتار گشت . اول مصیبت پدر پاک گهرش در اطراف بدشت بعد از مشقتها^۲ عظیمه در بیابان و کاروانسرائی بزحمت بی پایان در غربت و کربت و ناتوانی وفات نمود و این مخدره یتیم گشت . . چندی گرفتار بود تا آنکه بدرقه عنایت رسید و در ظل عفت و عصمت حضرت سلطان الشهداء^۱ درآمد و چون سلطان الشهداء^۱ بیبهای شهیر آفاق و دلدادۀ دلبر رحمانی و سرگشته و سودائی بود ناصرالدین شاه در نهایت خونخواری و اعدا^۳ در کمین بودند هر روز سماعیتی مینمودند و فتنه و آشوبی می انداختند لهذا خاندان سلطان الشهداء^۱ روزی در حق او آامن نبودند و همیشه مترصد شهادت او بودند و در نهایت اضطراب ایام بسر میبردند خاندان مشهور بیبهای اعدا^۳ در نهایت ظلم و بیدادی حکومت در تعرض نامتناهی پادشاه^۴ اقلیم در غایت خونخواری دیگر معلوم است که این خانواده ایام را چگونه بسر میبردند هر روز صدائی بود هر دم — ضوضائی در هر نفس غوغائی تا آنکه شهادت حضرت سلطان الشهداء^۱ بمیان آمد حکومت چنان درندگی ظاهر نمود که عالم انسانی بجزع و فزع آمد و جمیع اموال بتالان و تاراج رفت و آن خانواده بقوت ضروری محتاج شد .

فاطمه بیگم هر شب زار زار گریه مینمود و تا بامداد همدم چشم اشکبار بود چون نظر باطفال مینمود از آتش حسرت مانند شمع میگداخت ولی بشکرانه حضرت پروردگار میپرداخت که الحمد لله این مصائب و نوائب در سبیل نیر آفاق و در محبت کوکب اشراق است مظلومیت خاندان حضرت سید الشهداء علیه السلام را بخاطر میآورد که بچه مصائب شدیده در راه خدا امتیاز یافتند چون متذکر میشد قلبش پرواز مینمود که الحمد لله ما نیز با خاندان نبوت همدم و همراه شدیم و چون تضییق بر خاندان سلطان الشهداء شدید بود لهذا جمال مبارک امر بحضور آنان نمودند تا در سجن اعظم در جوار موهبت کبری تلافی مافات گردد .

چندی در نهایت شکر و شادمانی در جوار رحمانی زندگانی نمود و هر دم حمد و ستایش ربانی بر زبان میراند با وجود آنکه سلیل سلطان الشهداء آقا میرزا عبدالحسین در سجن اعظم وفات نمود والده اش فاطمه بیگم در نهایت تسلیم و رضا بود ابد آه و فغان ننمود و ماتم نگرفت و کلمه ثنی متأثرانه و متحسرانه بر زبان نراند .

این امة الله بی نهایت صبور و شکور و وقور بود ولی بوقوع مصیبت کبری و رزیه عظمی صعود سراج ملااعلی صبر و قرار نماند اضطراب و احتراق بدرجه ثنی رسید که دائماً مانند ماهی لب تشنه بر روی خاک میغلطید و جمیع اعضاء در اضطراب و انقلاب بود عاقبت مقاومت فراق نماند اطفال را وداع کرده

بجوار رحمت کبری صمود نمود و بظل عنایت حضرت احدیت
بشتافت و در بحر انوار مستغرق گشت علیها التحية و الثناء
وعلیها الرحمة و البهاء و طیب الله تراثها بصیب الرحمة
من السماء و اکرم الله ثوبها فی ظلال سدرۃ المنتهی .

خورشید بیگم " شمس الضحی "

اینک که داستان زندگانی جناب آقا میرزا هادی نهری
بپایان رسید شرح حالی هم از قرینه محترمه اش لازمست که
نگاشته شود در اینباره از کتاب مبارک تذکرة الوفا آنچه را
که حضرت عبدالبهاء جل سلطانہ در باره آن ورقه مطمئنه
مرقوم فرموده اند در اینجا نقل مینماید .

قوله الاحلی :

" و از جمله مهاجرات و مجاورات والسده
حرم سلطان الشهداء امة الله المنجذبة بنفحات الله حضرت
خورشید بیگم الملقبة بشمس الضحی است این امة الله الناطقة
بنت عم حاجی سید محمد باقر مصروف است که در اصفهان
امیرالعلماء و شهیرالآفاق بود این امة الله المنجذبة در
سن طفولیت چون پدر و مادر وفات نمودند در آغوش —
جده شان در سرای عالم فائق مذکور و مجتهد مشهور تربیت
شدند و در علوم و فنون و معارف دینی تتبع نمودند و چون
بسن بلوغ رسید اقتران بجناب آقا میرزا هادی نهری نمود
و چون هر دو از نفحات عرفان النجم الساطع و البهارع

الصادع حضرت حاجی سید کاظم رشتی مشام معطر داشتند
 لهذا با برادر آقا میرزا هادی جناب آقا میرزا محمد علی
 نهری بکریلا شتافتند و در مجلس سید کاظم حاضر میشدند
 و اقتباس انوار معارف می نمودند تا آنکه امة الله المنجذبة
 از مسائل الهیه و کتب سماویه اطلاع و در حقائق و معانی
 تتبع تام یافت و یک دختر و یک پسر سلاله یافتند پسر نامش
 سید علی و دختر نامش فاطمه بیگم که بعد از بلوغ حرم
 حضرت سلطان الشهداء گشت .

باری آن کنیز نورانی الهی در کریلا بود که ندای رب اعلی
 از شیراز بلند شد فوراً فریاد بلی برآورد اما قرین محترم
 آقا میرزا هادی نهری با برادر بزرگوارش فوراً عازم شیراز
 شدند زیرا این دو برادر در روضه سید الشهداء علیه الصلو
 والسلام جمال مبارک نقطه اولی روحی له الفدا را مشاهده
 نموده بودند و از آن شمائل نورانی و خصائل و فضائل
 رحمانی حیران گشته بودند که این شخص جلیل شبهه‌ئی نیست
 که رجل عظیم است لهذا بمجرد استماع نداء فریاد بلی
 برآوردند و بتار محبت الله برافروختند و همچنین هر روز
 در محضر پر فیض مرحوم سید صراحة میشنیدند که میفرمودند
 ظهور نزدیک است و مطلب بسیار دقیق و باریک کل باید در
 تجسس و تفحص باشند شاید حضرت موعود در بین خلایق
 حاضر و مشهود ولی کل غافل و محجوب چنانکه در حدیث
 اشاره بآن شده

باری آن دو برادر چون بایران رسیدند سفر مکه حضرت
اعلی را شنیدند لهذا حضرت آقا سید محمد علی باصفهان
رفتند و جناب آقا میرزا هادی بکر بلا مراجعت کردند اما
شمس الضحی در این بین با امة الله ورقة الفردوس همشیره
جناب باب الباب آشنا گشتند و بواسطه ورقة الفردوس ملاقات
با جناب طاهره کردند و شب و روز در نهایت الفت و محبت
و مؤانست بودند و بتبلیغ مشغول چون بدایت امر بود استیضاح
ناس چندان نبود از ملاقات حضرت طاهره انجذاب و —
اشتمالشان بیشتر گشت و استفاضه بیحد نمود :

سه سال در کر بلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و
شب و روز مانند دریا بنسائم رحمن پر جوش و خروش و بلسان
فصیح در گفتگو چون حضرت طاهره در کر بلا شهرت یافت
و امر حضرت اعلی روحی له الفداء صیتش در جمیع ایـران
منتشر گشت علماء آخر الزمان بر تکفیر و تدبیر و تحقیر قیام
نمودند و فتوی بقتل عام دادند از جمله علماء سوء در کر بلا
جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان مینمودند که در
خانه شمس الضحی است در خانه او ریختند و امة الله
المنجذبه را احاطه کردند و بسب و شتم و لعن پرداختند
و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان کشان از خانه
ببازار بردند و بچوب و سنگ و دشنام هجوم مینمودند در
این اثنا ابوی قرین محترمشان حاجی سید مهدی رسید
فریاد بر آورد که این زن جناب طاهره نیست ولی فرایشان

و چاوشان و نفیر عام دست برنداشتند و بر این مدعا شاهدی
خواستند در بین این ضوآء و غوغا شخصی فریاد بر آورد که
قرة العین را گرفتند لهذا از شمس الضحی دست برداشتند
باری در خانه جناب طاهره مستحفظ گذاشتند و در خوا
و خروج ممنوع بود و منتظر اوامر بغداد و اسلامبول بودند
چون انتظار بطول انجامید جناب طاهره از حکومت خواهش
نمودند که ما را بگذارید خود ببفداد میرویم و تسلیم صرف
هستیم هر چه وارد گردد همان بهتر و خوشتر است حکومت
نیز اجازه داد لهذا جناب طاهره ورقة الفردوس و والد مشا
و جناب شمس الضحی از کربلا رو ببفداد حرکت کردند ولی
عوام کالهوام تا مسافتی از دور سنگسار مینمودند چون ببفدا
رسیدند در منزل جناب آقا شیخ محمد شبل والد جناب آقا
محمد مصطفی منزل کردند چون از کثرت مرادت عریده در -
محلۀ افتاد از آنجا بمنزل مخصوصی نقل و حرکت کردند و
شب و روز بتبلیغ و اعلاء کلمة الله مشغول بودند و علمای و
مشایخ و دیگران حاضر میشدند و سئوال و جواب مینمودند
لهذا در بغداد شهرت عجیب یافتند زیرا در ادق -
مسائل الهیه صحبت میداشتند .

چون این اخبار بدیوان حکومت رسید حضرت طاهره را
با شمس الضحی و ورقة الفردوس بخانه مفتی شهر بردند و
مدت سه ماه در خانه او بودند تا جواب از اسلامبول رسید
و در ایام اقامت در خانه مفتی با مشارالیه در اکثر اوقات

بمکالمه و مذاکره مشغول بودند و اقامهٔ براهین و حجّت قاطعه مینمودند و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث از حشر و نشر مینمودند و از حساب و میزان سخن میراندند و بیان مضلّات حقائق و معانی مینمودند و بعد پدر مفتی روزی وارد و بنهایت تصرّض و اطالۀ لسان پرداخت مفتی از این معامله قدری آزرده گشت و بعد رخواهی پرداخت و گفت که جواب شما از اسلامبول آمد پادشاه شما را مرخص کرده ولی بشرط آنکه از مملکت او خارج شوید لهذا صبحی از خانهٔ مفتی بیرون آمده بحمام رفتند و جناب حاجی شیخ محمد شبل و جناب شیخ سلطان عرب تهیهٔ اسباب سفر دیدند و بعد از سه روز از بغداد بیرون آمدند یعنی جناب طاهره و جناب شمس الضحی و جناب ورقمة الفردوس و والده آقا میرزا هادی و چند نفر از سادات یزدی از - بغداد رو بایران برون آمدند و مصارف طریق را جناب شیخ محمد متحمل شد تا آنکه بکرمانشاه رسیدند ایمن مخدّرات در خانهٔ منزل نمودند و رجال در خانهٔ دیگر ولی تبلیغ و تحقیق مستمر بود و چون علماء مطلع شدند حکم باخراج دادند لهذا که خدا با جمعی بخانه ریختند و اسیاب حضرات را تالان و تاراج نمودند و در کجاوهٔ بسی روپوش نشانند و از شهر براندند تا بصحرایی رسانند مکاریها حضرات را بر روی خاک نهادند و دواب برداشتند و بردند نه زاد و توشه‌ئی نه لانه و آشیانه‌ئی نه اسباب سفر^ی

جناب طاهره بوالی کرمانشاه نامه‌ی مرقوم نمودند کسه
مسافر بودیم و میهمان اکرموا الضیف ولو کان کافرا آیسا
میهمانرا تحقیر و تدمیر جائز و شایان والی شهر حکم
باعاده منہویات نمود که آنچه تالان و تاراج نمودند دوباره
ارجاع نمایند لهذا مکاریها نیز از شهر آمدند و حضرات
را سوار نموده بهمدان وارد شدند و در همدان نساء حتی
شاهزاده خانها هر روز می آمدند و ملاقات مینمودند و ماه
در آنجا زیست نمودند جناب طاهره در همدان بعضی
از همراهان را مرخص نمودند تا مراجعت بهفداد نمایند
لکن بعضی دیگر تا قزوین مرافقت نمودند در بین راه سوارانی
از منسوبین جناب طاهره رسیدند یعنی برادرانشان گفتند
که ما بامر و اراده پدر آمده ایم تا او را تنها ببریم ولی
جناب طاهره قبول ننمودند لهذا مجتعا وارد قزوین
شدند جناب طاهره بخانه پدر رفتند و احباب از سواره و
پیاده در کاروانسرای منزل نمودند .

اما جناب آقا میرزا هادی قرین شمس الضحی بجهت
تشرف بحضور حضرت اعلی بما کو رفته بود حین مراجعت در
قزوین منتظر ورود شمس الضحی شد و چون وارد شدند با
او باصفهان حرکت نمودند و چون باصفهان رسیدند جناب
آقا میرزا هادی سفر ببدشت نمودند در بدشت و اطراف
آن بدرجه‌ی اذیت و جفا و مشقت و ابتلاحتی سنگسار دیدند
که در کاروانسرای خرابه‌ی وفات نمودند و جناب آقا میرزا

محمد علی اخویشان در سر راه ایشان را دفن نمودند حضرت
شمس الضحی در اصفهان ماندند ولی شب و روز بذکر حق
مشغول بودند و بتبلیغ امر الله در بین نساء مألوف بلسان
فصیح موفق بودند و ببیان بدیع مؤید در میان اجلاء نساء
در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد و ورع و تقوی نزد
کل مسلم عفت مجسمه بود و عصمت مشخصه و شب و روز بـ
ترتیل آیات مینمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض
مسائل الهیه یا تبلیغ امر الله و نشر نفحات قدسیه .

لهذا حضرت سلطان الشهداء روح المقربین له الفدا
بصبریت او قیام نمودند و بصبیه محترمشان اقتران کردند
و چون در خانه ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان
الشهداء شب و روز ملو از آینده و رونده بود زیرا اجله
نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مراوده مینمودند و شمس
الضحی بنار محبت الله افروخته و بنهایت انجذاب در اعلاء
کلمة الله میکوشید این بود که در میان اغیار بفاطمة الزهراء
بهائیان مشهور گشت .

حال بر اینمنوال میگذشت که رقصاء و نثب اتفاق نمودند
و فتوی هر قتل حضرت سلطان الشهداء دادند و بـ
حاکم شهر همدانستان شدند تا اموال بی پایان بتالان و
تاراج ببرند شاه نیز با این دو گراز همراز گشت و هم آواز
شد امر بسفک دم مطهر دو برادر حضرت سلطان الشهداء
و حضرت محبوب الشهداء داد بفتة عوانان رقصاء و نثب

و فراشان و چاوشان پر جفا هجوم نمودند و آن دو بزرگوار را بسلاسل و اغلال بحبس خانه بردند و سرای سلطان — الشهداء و محبوب الشهداء را بتمامه تالان و تاراج کردند حتی باطفال شیر خوار رحم ننمودند تا توانستند بستگان و منسوبان آن دو نفس مقدس را طعن و لمن و سب و ضرب و اذیت بی پایان نمودند .

ظلّ السلطان در پاریس حکایت میکرد و بقسم های موکّده روایت مینمود که من آن دو سید جلیل را بکرات و مراتب نصیحت نمودم ولی فائده نبخشید عاقبت شبانه آنان را خواستم و بالمشافهه بنهایت الحاح پند و نصیحت دادم که حضرات سه مرتبه است که شاه امر بقتل شما نموده و فرمان پیایی رسیده حکم قطعی است چاره‌ئی ندارد مگر اینکه شما در حضور علماء تبرّی نمائید در جواب گفتند یا بهاء‌الابهی جانها فدا باد عاقبت راضی شدم که تبرّی ننمائید همین قدر بگویند که ما بهائی نیستیم گفتیم باین دو کلمه اکتفا مینمایم تا من این را وسیله نموده کیفیت را بشاه نگارم تا سبب خلاصی و نجات گردد گفتند این ممتنع است ما بهائی هستیم یا بهاء‌الابهی تشنه شهادت کبری هستیم یا — بهاء‌الابهی عاقبت تغیر نمودم و بحدت و شدت خواستم که آنانرا منحرف و منصرف نمایم ممکن نشد و فتوای رقشاء و ذائب ضاری و حکم شاه مجری گشت .

باری بعد از شهادت آنان پایی شمس الضحی شدند

آن امة الله منجذبة مجبور بر این شد که بخانه برادر رود
 زیرا برادرشان هر چند مؤمن نبود ولی در اصفهان مشهور
 بزهده و تقوی و علم و فضل و اعتکاف و انزوار بود لهذا محل
 رسوخ و اعتماد و اعتقاد عموم ناس گشت در خانه برادر ماندند
 ولی حکومت پایی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر
 یافت حکومت شمس الضحی را خواست علماء سو^۱ نیز به
 حکومت همراه و همداستان شدند لهذا برادرشان مجبوراً
 او را برداشته بخانه حاکم رفتند خود در خارج و شمس^{لضحی}
 را باندرون حاکم فرستادند حاکم در دم اندرون رسید و
 شمس الضحی را بیز لگد بدرجهئی کوبید که نفس منقطع شد
 و حاکم فریاد برآورد و بهمسر خویش خطاب کرد امیرزاده
 امیرزاده بیا و تماشای فاطمة الزهراى بهائیان نما
 باری زنها او را برداشته در اطاقی نهادند برادر در
 بیرون سرای حیران عاقبت شفاعت کنان بحاکم گفت که این
 خواهر از شدت ضرب بی جان و روان گشته و وجودش در—
 اینجا چه ثمر دارد امید حیاتی نه لهذا مساعده فرمائید
 که بخانه مراجعت دهم در آنجا اگر از این جهان درگذرد
 بهتر است این سیده است از سلاله طاهره است جرم و
 قصوری ندارد مگر آنکه منسوب بداماد خویش است حاکم
 گفت این از صناید بهائیانست باز سبب هیجان گسرد
 برادرشان گفت من تمهد مینمایم که نفسی بر نیارد و یقین
 است بیشتر از چند روز بقائی نخواهد داشت جسمی است

بیجان و تنی است در نهایت ضعف و ناتوان و مورد صدمات
 بی پایان چون آن شخص بسیار محترم بود و محل اعتماس و
 خواص و عام لهذا حاکم او را بخشید و بدست برادر پسر
 چندی در آن خانه بسر میبرد و شب و روز بیکاه و ناله و فغان
 و ماتم و عزاداری اوقات میگذراند ولی نه برادر راحت بود
 و نه عوانان دست برادر هر روز همه هفتی بود و هر وقت
 دمد هفتی برادرشان مصلحت در آن دید که او را بزیارت
 مشهد برد بلکه این غوغا و ضوضا بنشیند و ایشانرا بزیارت
 مشهد برد و در جوار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
 در خانه مخلا بطبیع تنها منزل داد چون برادر بسیار زهد
 و تقوی داشت هر روز صبحی بزیارت میرفت و تا قریب ظهر
 بعبادت مشغول بود و همچنین بعد از ظهر ببقعه مبارکه
 میشتافت و تا شام بنماز و اذکار میپرداخت خانه خالی بود
 و همچنین شمس الضحی باین وسیله بنساء احباب راه یافت
 و بنای مراوده گذاشت و چون نار محبت الله در قلب مشتمل
 بود تحمل سکوت و صمت نداشت در وقتیکه برادر در خانه
 نبود مجلس گرم بود نساء احباب میرفتند و بیان بلیغ و کلام
 فصیح میشنیدند .

باری با وجود آنکه در آن اوقات در مشهد بی نهایت
 سخت بود و ستمکاران پایی و بمجرد آنکه احساس از نفسی
 مینمودند فوراً بقتل میپرداختند ابداً راحت و امان نبود
 لکن شمس الضحی را اختیار از دست رفته با وجود آن بلایا

بی محابا خود را بآتش و دریا میزد برادر چون با کسی
 مباشر نبود و بی خبر و روز و شب از خانه بزیارت و از زیارت
 بخانه مراجعت میکرد و کسی را نمیشناخت چونکه منزوی بود
 حتی با نفسی مکالمه نمینمود با وجود این روزی ملتفت شد
 که در شهر همه ایست و منجر بصدمه خواهد شد از بسکه
 ساکن و بی صدا بود تعرض بخواهر ننمود بفته او را برداشت
 و مراجعت باصفهان کرد و در اصفهان نزد صبیحه خویش
 حرم سلطان الشهداء فرستاد در خانه خود منزل ندارد .
 باری شمس الضحی در اصفهان بود و در نطق و بیسان
 جسور و در نشر نفحات الله از سورت نار محبت الله هرطالبی
 می یافت بی محابا زیان میگشود و چون ملحوظ بود که
 خاندان سلطان الشهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در
 اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا اراده —
 مبارك بحضور آنان بسجن اعظم صدور یافت شمس الضحی با
 حرم سلطان الشهداء و اطفال بارض مقدس وارد شدند و
 در نهایت روح و ریحان و سرور بی پایان اوقات بسر میبردند
 تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشهداء آقا میرزا —
 عبدالحسین از اثر شدت صدمات در اصفهان بمرض سل
 مبتلا شده در عکا فوت شد از وفات او شمس الضحی بی
 نهایت متأثر و محزون گردید و بآتش فرقت و حسرت میسوخت
 علی الخصوص چون مصیبت کبری و رزیه عظمی رخ نمود بکلی
 بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع میگذاخت

عاقبت شمس الضحی بستی شد و اسیر فراش گشت قوه حرکت
 نداشت با وجود این رمی ساکن و ساکت نبود یا از ایام
 گذشته صحبت میداشت و از وقایع امریه حکایت میکرد یا ترتیل
 آیات بینات مینمود یا بتضرع و مناجات میپرداخت تا آنکه
 در سجن اعظم بجهان الهی پرواز نمود و از این ورطه خاک
 بجهان پاک شتافت و از این خاکدان رخت بر بست و بعالم
 انوار رحلت نمود علیها التحية والثناء وعلیها الرحمة
 العظمی فی جوار رحمة ربها البکری .

انتهی

قسمت دوم

پدر و برادران و خواهران

فوریترین

و

اولاد و احفاد هریک

1

2

3

4

5

6

7

8

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام

جناب آقا میرزا ابراهیم

فرزند دیگر جناب حاجی سید مهدی نهری آقا میرزا —
 ابراهیم نام داشت مشارالیه از معاریف اصفهان بود و در
 نزد امام جمعه و حکومت و سایر اعیان اعتباری تمام داشت
 و فرزندان متعدد که عبارت از چهار پسر و یک دختر بودند
 خداوند بمشارالیه عطا فرموده بود در ضمن این اوراق —
 اشاره باحوال فرزندان او خواهیم کرد اشهر فرزندانیش
 جناب آقا میرزا حسین (محبوب الشهداء) و جناب آقا
 میرزا حسن (سلطان الشهداء) بودند که در ایمان
 و ایقان بی مثل و نظیر و در جانفشانی و انقطاع بیمانند و
 در نزد حق منبع مقرب و در امر مبارک دارای رتبه رفیع و
 درجه عالی هستند الواح متعدده نازل از قلم جمال مبارک
 باعزاز این دو برادر و الا تبار شاهد علو مقام و تقرب آنان
 بدرگاه ملیک علام است اینک در باره هر یک از آن دو نور
 بهاج و هاج مختصری نگاشته و سپس بذکر شهادت آنان
 بتفصیل میپردازد حسبن الله و نعم النصیر .

جناب آقا میرزا حسین (محبوب الشهداء)

چنانچه ذکر شد این بزرگوار نجل جلیل جناب آقا میرزا

ابراهیم پسر حاجی سید مهدی نهری است که در سال

۱۲۵۱ قمری متولد شدند حضرت محبوب الشهداء با
فاطمه سلطان بگم ازدواج فرمودند از این اقتران چهار
فرزند بوجود آمد . پس از صعود فاطمه سلطان بیگم حرم
حضرت محبوب الشهداء الواحی بافتخار ایشان نازل شد که
صورت دو فقره از آن از اینقرار است .
مناجات طلب مغفرت نازل از خامه حضرت عبدالبهاء باعزاز
حرم حضرت محبوب الشهداء :

* الله ابهى *

الهی الهی هذه ورقة قد اهتزت من نفحات نفحت من
ریاض ربوبیتك و هذه امة استشرقت من انوار لمعت و سطعت
من افق الوهیتك و آمنت بجمالک و صدقت بكلماتك و استوضحت
بیناتك و شاهدت آیاتك و انتسبت بشجرة نشئت فی حديقة
معرفتك و اخضرت من فیض سحاب رحمتك و ازهرت بازهار
موهبتك و اثمرت باثمار محبتك و احتملت كل عاصفة و قاصفة و
زوبعة فی سبیلک و تاصلت و استحکمت فی ریاض الملكوت —
بفضلک و الطافك ثم هذه الامة المنتسبة الیه بقت یا الهی فی
ذل و هوان فی محبتك بین الكواسر من الحيوانات الضاریة
والذئاب المفترسة و احتملت كل بلاء و تحملت كل شفاء و —
عولمت بكل جفاء یمجز عن ذكره الاقلام و كل ذك یا الهی
فی سبیلک و محبتك الی ان انتهت ایامها و صدقت احلامها
و رجعت الیک و حطت رحلها برحاب ملکوتک و وفدت بهباب



حضرت محبوب الشہداء، جناب آیت مزین

1. 1. 1.

2. 2. 2.

3. 3. 3.

4. 4. 4.

5. 5. 5.

6. 6. 6.

7. 7. 7.

8. 8. 8.

9. 9. 9.

10. 10. 10.

11. 11. 11.

12. 12. 12.

13. 13. 13.

14. 14. 14.

15. 15. 15.

16. 16. 16.

17. 17. 17.

18. 18. 18.

19. 19. 19.

20. 20. 20.

جبروتك واستجارت بجوار رحمتك اى رب اكرم مشاها ليحتفل
 بوقودها حوريات القدس فى الفردوس البقاء وتستقبل ورودها
 طلعات الانس فى الفردوس البهاء وافرغ الصير والسلوة -
 على فروعها وقلدة كبدها التى تتذرف عيون الصلاء الاعلى
 لحزنها واساها وجواها ونواها وحسرتها وكربتها وغربتها
 انك انت الكريم الرحيم . ع ع

* الله ابهى *

از صعود و عروج آن طير حديقه ايقان جميع قلوب محزون
 و مغموم است ولى چون آن ورقة طيبه روحانيه از حضيض
 بلالیا باوج عنایت ملکوت ابهى عروج نمود و از این ظلمات
 مصائب دنیا بعالم نورانی مسرت کبری صعود کرد لهذا
 باید فروغ و منتسبین کل متسلى باشند چه که الحمد لله آن
 ورقة مطمئن موقن بجمال الله و مطمئن بموهبة الله و معرض
 اعظم بلایا فی سبیل الله در ظل عصمت نفس مبارکی بود که
 ملکوت وجود پر جلوه باوست ولله الحمد نفوسى نیز باقى و
 بر قرار گذاشت که در ظل کلمه وحدانیت مستظل و از ملکوت
 رحمانیت مقتبسند ملحوظ لحاظ عنایتند و مشمول الطاف -
 حضرت احدیت . و البهاء علیکم . ع ع

فرزندان محبوب الشهداء

۱- فاطمه بیگم که با مرد مسلمی بنام آقا مهدی حاجی رسول

بشریه است و بدین سبب ضعف هر هیكل عنصری مستولی باید
 آنجناب دائما اسباب روح و ریحان بجهت او فراهم آورید
 که اقلا نوعا ما تسلی حاصل گردد و تأثرات قلبیه تخفیف
 یابد تالله الحق تفریح قوادها مما تفرح قلوب الملاء الاعلی
 و تسلیتها تسلیة لاهل الملاء الاعلی و البهاء علیک . ع ع

در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

ای ورقه مقدسه نورانیه فاطمه بیگم همشیره جناب آقامیرزا صاد^ق
 علیها بهاء الله الابهی فی الحقیقه در سبیل الهی در هر
 زمان مطلع بلایا بودی و مرکز رزایا جرعه آبی براحث ننوشیدی
 و روزی بی آه جانسوز نزیستی و شبی در بستر راحت نیارمیدی
 و دمی از شهد آسایش جان و راحت وجدان نچشیدی و لسی
 محزون مباح دلخون مباح زیرا اگر راحت دل و آسایش روح و
 خوشی تن محبوب و مقبول و مرغوب بود حضرت سیدالشهداء
 البته میجست و آرزو مینمود و جمیع انبیا و اولیا از برای
 خود اختیار میکردند پس بدان که مصائب در راه حق موهبت
 است و رضا بقضاء از خصائص اهل الله ع ع

۲- آقامیرزا محمدعلی فرزند محبوب الشهداء هنگام شهادت
 آنحضرت چهارساله بود همدا یکی از نوه های اخت سلطان
 الشهداء را بحباله خود درآورد .

۳ میرزا احمد پسر دیگر محبوب الشهداء بود و در -
 هنگام شهادت پدر بزرگوارش یازده ساله بود مشا رالیه با
 زنی طلعت نام که ایمانی کامل نداشت وصلت کرد و فرزندی

دارا شد پس از صعود جناب آقا میرزا احمد توقیفی از خامه
مقدس حضرت عبداله‌ها^۱ جل ثنائہ خطاب بزوجه مشارالیه
طلعت خانم صادر شد و در آن لوح اورا نصیحت میفرمایند
به وفا قیام نماید و به پرورش اطفالش پردازد تا در ظل امرالله
محشور شوند ولی این زن نصیحت الهیه را نشنید و بوخامت
عاقبت مبنی گشت صورت آن لوح مبارک در این مقام مندرج
میگردد . قوله الاحلی :

ارض ص

هو الله

ورقه وفيه موقنه امة الله حرم من رجع الى مقعد الصدق آقا
میرزا احمد علیها بهاء الله الابهی :

هو الابهی الابهی

ای امة الرب الورقة الطيبة النوراء هر چند این مصیبت
چنان شدید بود که جبل حدید تاب و تحمل نتواند و بنیان
عظیم مقاومت نکند ولی حکمت رب جلیل پنهان و خفی است
اما نفوس برّیه در این برّیه سیر و سیاحت نتواند و بحقیقت
اسرار احدیه آگاه نشود در هر صورت باید صبر و تحمل را
شمار و دثار خویش نمود و رضا بقضا داد نظر عنایت باشما^{ست}
و توجهات ملکوت ابهی شامل حال شما اگر چنانچه بویا قیام
نمائید و نوعی انشاء الله حرکت نمائید که سبب تسلی قلوب
و حسن پرورش و تربیت اطفال باشد بسیار سبب روح و ریحان



حاج میرزا محمد صادق ولد ارشد محبوب الشہداء

1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

21

22

23

24

25

26

27

28

29

30

31

32

گردد و وفا در نزد حق از جمیع امور اعظمست . ع ع

۴- میرزا محمد صادق - ارشد اولاد حضرت محبوب -
 الشهداء جناب میرزا محمد صادق بود که هنگام شهادت پدر
 بزرگوارش ۱۵ ساله بود پس از مدتی با دختر حضرت سلطان
 الشهداء مسماة بسکینه بیگم ازدواج کرد و یکسال بعد از
 اقتران دختری بوجود آمد که نامش را خانم ضیا نهادند
 طولی نکشید که حرم محترمه جناب آقا میرزا محمد صادق -
 یعنی سکینه بیگم مریض شد و بملکوت ابهی عروج نمود و چون
 خبر این مطلب بساحت اقدس رسید لوحی بعنوان جناب
 میرزا محمد صادق نازل که با بازماندگان شهداء بساحت
 مبارک مشرف شود مشارالیه نیز با خورشید بیگم شمس الضحی
 و فاطمه بیگم زوجه سلطان الشهداء و خانم افندی خواهر
 سکینه بیگم متصاعده مزبوره و دو برادر مشارالیه و کنیز
 سلطان الشهداء مسماة حبیبیه و حنا سب پیشکار سلطان
 الشهداء و یک نوکر همه بساحت اقدس مشرف شدند و لقای
 ملکات عظام از آلام و مصائبشان کاست و این تشرف اولین موهبتی
 بود که بعد از صمود زوجه میرزا محمد صادق نصیب او گردید
 باری مدتی بر این منوال گذشت و دوران تشرف پایان رسید
 و پس از مراجعت باصفهان و نظم و ترتیب کارها جناب میرزا
 محمد صادق با حرم دوم خود ازدواج فرمودند و آن مخدره
 نوه حضرت مشکین قلم بود که نامش طوپی خانم بوده است و

ده سال پس از وفات زوجه اولیه اش این اقتران واقع شد و
فرزندان متعدد بوجود آمد .

لوح مبارکی باعزاز حرم میرزا محمد صادق و فرزندانش از قلم
حضرت عبدالبهاء جل ثنائه نازل شده که در این مقام مندرج
میگردد . قوله الاحلی :

اصفهان حرم محترمه متصاعدالی الله آقا میرزا محمد صادق
و امة الله روحا و امة الله حوریه و امة الله فرح انگیز -
و امة الله اقدس و امة الله عذرا و حسین آقا و حسن آقا
علیهم بهاء الله الاهی

* هو الاهی *

ای بازماندگان د و نفس مقدس مبارک^ک نامه شما رسید از مضامین
واضح و مبرهن بود که بصورت و عنایت جمال قدم بعد از صعود
حضرت صادق سلیل جلیل حضرت شهید بر امر الله ثابت و
مستقیمید شما ها منتسب بجناب بنده نور مبین حضرت
مشکینید آن نفس بزرگوار مدت حیات را در محو و فنا و محبت
و خلوص در امر الله بانتهای رساند شخصی بود روح مجسم و
دور مصور و در کمالات ظاهریه از جمیع اقران ممتاز و چون
مشام بنفحه رحمانی معطر نمود بکلی فانی و منقطع از دون
حق گشت راحت و آسایش خویش را فدای سبیل الهی نمود از
ایران باقلیم عثمانیان هجرت کرد مدتی در عراق بود بعد
برومیلی شتافت و از رومیلی سفر بمدینه کبیره اسلامبول نمود
و در آنجا بخدمت پرداخت شهیر آفاق شد و اسیر زنجیر

محبة الله و از مدینه کبیره سرگون گردید و در کلیبولسی
 بساحت اقدس مشرف شد و در معیت حضرت احدیت در کشتی
 بنهایت روح و ریحان گذراند چون بعکا رسیدیم ایشانرا
 بقبرس بردند و در قلعه ماغوسا حبس نمودند مدت مدیدی
 در آن قلعه با نهایت زحمت و مشقت بسر برد و چون جزیره
 مذکور بتصرف دولت عادلہ یعنی حکومت انگلیس افتاد ایشانرا
 آزاد نمود فوراً بسجن اعظم شتافت و از مجاورین گردید
 شب و روز مشغول بتحریر و ترتیب الواح و تنمیق قطعات اسم
 اعظم بود و آن قطعه ها بجمع آفاق منتشر در ایران و توران
 و در اروپ و آمریکا و در آسیا و آفریک شهری نیست که اثر
 خامه او در آن نباشد و اکثر آن الواح اسم اعظم است حتی
 یکی از وزرای ایران در پاریس حکایت نمود که من بممالک روس
 شتافتم و از آن سمت بسپاریس آمدم در مدینه مسکو در نهایت
 حزن و الم و یأس بودم تا بخانه شخصی بسیار محترم از —
 دوستان خود داخل شدم چشم بر لوحه‌ئی افتاد که در —
 صدر آن اطاق معلق بود و آن لوحه بخط حضرت مشکین در
 نهایت اتقان بود و یابهاء الابهی مرقوم بود چون نظرم
 باسم اعظم افتاد که در اوطاق شخص عظیم و در موقع تعظیم
 بود بفتة یکفرح و سروری عظیم رخ داد و الی الآن آن فرح
 و سرور در خاطر است ابداً فراموش نمیشود این شخص —
 وزیر معیر الممالک داماد ناصرالدین شاه بود و بایمان و ایقان
 فائز گشت و در پاریس بخدمات مشغول بود و همچنین شما

ها منتسب شمع بارق حضرت صادق آن وجود مبارک پدر
 بزرگوار حضرت محبوب الشهدا^۱ را در قربانگاه عشق قتل و
 شهید مشاهده نمود دیگر معلوم است چه صدماتی بر او
 وارد شد در جمیع موارد صابر و در جمیع امتحانات ثابت تا
 آنکه بملکوت ابهی جهان بی پایان پرواز نمود شماها منتسبین
 این دو نفس مبارک مقدسید و در نزد عبدالبهاء بسیار عزیز
 لهذا تضرع بآستان مبارک مینمایم که در ظلال عنایت و درصو
 حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید و سراج
 منیر آن دو بزرگوار را روشن و تابان نمائید اقتدا بآنان کنید و
 اخلاف موافق آن اسلاف بزرگوار شوید فردوسی در شهنامه در
 حق کیخسرو می گوید نشان از دوشه دارد این نیک بی . .
 ز افراسیاب و ز کاوس کی . و علیکم البهاء الابهی

عبدالبهاء عباس

۴ شمعان ۱۳۳۹ حیفا

باری جناب آقامیرزا محمد صادق اولین فرزند حضرت —
 محبوب الشهدا^۱ در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت
 هجری قمری متولد شد و پس از شصت سال زندگانی در این
 عالم و موفقیت بهمه گونه مواهب روحانی و حقیقی در اول —
 شوال سال ۱۳۳۸ هـ ق در اصفهان بجهان الهی صعود
 فرمودند مدفن منورش در تخته فولاد اصفهان است جمعی
 از احباء و منتسبین جنازه ایشان را با کمال جلال و عزت
 بتخته فولاد بردند مرحوم میرزا محمد صادق وصیت فرموده

بود که بر سر قبر مشارالیه و قبور شهداء بنائی ساخته شود و حسب الوصیه بازماندگان شب باین کار اقدام کردند و بساختن بنائی که جالب انظار بود مباردرت نمودند ولی علماء سوء بكمك اشرار بمخالفت برخاستند و حکومت اصفهان را که سردار جنگ بود وادار کردند که آن بنا را خراب کند و قبور را از بین ببرد اشرار جاهل هجوم نمودند سنگها و کاشی های قبور مقدسه را شکسته و ایوان را ویران ساختند و قبور احباب که در آن حول و حوش بود همه را از بین بردند این واقعه بحضور مبارك حضرت عبدالبهاء جل ثنائه عرض شد لوح مبارکی در این خصوص نازل شد از اینقرار است قوله الاحلی :

* هوالله *

نامه مفصل که بتاريخ غره محرم سنه ۱۳۳۹ بود رسید از قرائتش تأثرات قلبیه حاصل گردید البته احبای الهی از واقعه اصفهان بسیار متأثرند لابد قلوب اصفیاء از توهین اعداء محزون گردد ولی چون بحقیقت نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم دلیل بزرگواری آن نفوس مبارك است و برهان عزت ابدیه برای شهدای سبیل الهی ملاحظه نمائید که بعد از شهادت سید الشهداء روحی له الفداء در ایام امویین آثاریکه در قتلگاه بود بکلی محو و نابود کردند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال بر این منوال قتلگاه مفقود الاثر بود و امویون نگهبانان

گذاشتند که مبادا کسی از يك فرسخی بتواند زیارتی نماید
 در این هفتاد سال ابدًا تقرب بقتلگاه ممکن نبود و اگر نفسی
 مبتهلی مؤمن بود از ده فرسخی توجه بقتلگاه میکرد و زیارت
 مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت
 امیر علیه السلام را بهمین منوال محو و نابود نمودند بعد از
 اینکه بنی عباس خلافت امویه را محو نمودند و بر سریر سلطنت
 نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبان آنحضرت
 آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل مینمود بهمد
 از مدتی مدید در زمان متوکل عباسی نیز حکم مبرم صادر که
 دوباره آن مقامات مقدسه را ویران کنند باز بگلی محو و نابود
 نمودند و آن صحرا را شخم زدند و ویران کردند حتی از
 ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیک برود تا آنکه حکومت و
 صدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد آل بویه از محبان
 حضرت سیدالشهدا^۱ روحی له الفداء بودند و چنان نفوذ و
 قدرتی حاصل که از برای خلافت عباسی نفوذی نگذاشته امور
 جمیعاً در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بخود
 مشغول در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین
 مرقد منور حضرت امیر را دفعه ثالث باز آنجا نمودند حتی
 عضدالدوله که اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایرانرا تجدید^۲
 کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه زکری
 پادشاهی عضدالدوله بود آن روز را ایرانیان در بغداد —
 عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال تادم دوباره

علم بر افراشتند و آن روز در قصر عضدالدوله در خارج بغداد
 بزم طرب آراستند و با چنگ و چفانه و نغمه و ترانه پاکویان
 دست افشان کف زنان روز را بمصر رسانیدند بعضی از —
 حاضرین از وزراء ایرانی بودند از عضدالدوله خواهش
 نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزوار
 نهایت شادمانی الحمد لله بزم طرب از هر جهت برپاست
 لهذا رجا میمائیم که اذن و اجازت فرمائید که بر حسب
 عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر
 بمیان آید عضدالدوله گفت آن شرب الراح مقبول بالمطهر
 ” نم نم باران بمیخوران خوش است . امروز بارانی نیست
 بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند
 ایها الملك باران بارید قضا و قدر اجرای امر تو نمود دیگر
 مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست . و ساغر بدور
 آمد در این اثنا عضدالدوله بیمار شد و جمع شدید درامه
 حاصل گشت قریب بصبح از حیات ناامید گردید از او سؤال
 نمودند که ای شخص جلیل چه وصیتی داری گفت چه وصیت
 کنم هیچ وصیتی ندارم جز يك وصیت و آن این است که مرا
 در آستان حضرت امیر نظیر پاسبان دفن کنید و بر قبر من
 بنویسید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کنید
 چه خبر است لهذا یقین بدانید که آن اجداد مطهر چنان
 مرتفع ^{گریند} که با کیوان همعنان شود در امر الله نفس خرابی سبب
 آبادی است و حقیقت زلت سبب عزت کبری بی نام و نشانی

نشانه عظمت عظمى ذرهم فى خوضهم يلعبون و عليك البهاء

الابهى .

٢٤ صفر ١٣٣٦ حيفا عبد البهاء عباس

لوح مبارك جمال اقدس ابهى جل كبريائه بافتخار سليل
جليل حضرت محبوب الشهداء مرحوم حاج ميرزا محمد صادق
عليه رضوان الله :

جناب ميرزا صادق عليه بهاء الله

هو الله تعالى شانه الحكمة والبيان صادق ذكره رحمته
الله من شرب رحيق الايمان واقبل الى افق الرحمن متمسكا
بحبله ومتشبثا بذيله وقائما على خدمته امره ومتوجها الى
انوار وجهه الى ان حضر وفاز بما انزله الرحمن فى الفرقان
وفى الانجيل والتوراة والزبور يشهد لسان المظمنة لنفسه
بنفسه انه لاله الا هو المهيمن القيوم قد اتى من سماء البرهان
برايات البيان طوبى لمن شهد واجاب ويل لكل غافل محجوب
يا ايها الحاضر لدى المظلوم والساكين فى جواره انه يشهد
بانك فزت باللقاء واقبلت اذا عرض الورى الا من شاء الله رب
ما كان وما يكون قد قصدت المقصد الاقصى والذروة العليا
وطرت بقوام الانقطاع الى ما لك الابداع الى ان قمت لدى
باب فتح على من فى الغيب والشهود اشكر الله بما يشهد
لك القلم الاعلى فى هذه الليلة البلماء اذ كان المظلوم —
مستويا على المرش وناطقا بما يقرب الناس الى المقام المحمود
طوبى لك بما وجهت واقبلت بحيث ما منعتك شغونات

الامراء ولا سبحات العلماء و خرجت عن مقامك متوكلا على الله
 ربك العزيز الودود نسئل الله ان يوفقك و يؤيدك على ما
 يحب و يرضى و يظهر منك فى العالم ما يبقى بدوام اسمائه
 الحسنى و صفاته العليا انه هوالمقدر على ما يشاء بقوله
 كن فيكون لله الحمد شنيدى و فائز شدى و اقبال نمودى
 در اياميكه كل براعراض قيام نمودند از حق ميطلبهم شما را
 مؤيد فرمايد بر حفظ اين مقام اعلى اوست قادر و توانا
 نامه جناب امين عليه بهائى و عنائتى كه به آن جناب ارسال
 نمودند ملاحظه شد اظهار محبت و مودت او به آن جناب
 و اهل بيت سبب فرح و ابتهاج گشت نسأل الله ان يويدة
 وينصره انه هو الفضال الكريم فى الحقيقه جناب امين
 مستقيمند و بر خدمت قائم طوبى از براى نفوسيكه به طراز
 محبت شهيدين و آن جناب و منتسبين مزينند ان لكم شانا
 عند الله رب العالمين طوبى لمن اقبل اليكم و فاز بحبكم و
 سمع ما نطق به لسانكم فى امر الله العزيز الحكيم و البهاء
 من لدنا عليكم و على الامين و على كل ثابت مستقيم و كل راسخ
 امين .

در اينجا مناجات طلب مغفرت صادره باعزاز جناب آقاميرزا
 محمد صادق عليه السلام را كه از قلم مركز پيمان جارى شده
 ثبت مينمايد :

* هو الله *

الهي الهي لم ينقض يوم على عبد البهاء الا وتقع مصيبة

دهماً ولم تتول ليلة الاستمع برزية كبرى تقطع بها الأكباد و
 تدوب بها القلوب وتسيل بها المبرات و تصعد بها الزفراً
 رب أن الفرع الرفيع من شجرة الشهادة الكبرى محبوب —
 الشهداء قد اشتدت عليه المواقف وهبت عليه القواصف حتى
 استاصلته يد القضاء وقلعته صدمة الاجل المسمى رب ان —
 هذا الفرع كان رياناً خضلاً خضراً طرباً بفيض سحاب الطافك
 ومهتزا بنسيم هاب من مهب عنايتك قد احتمل المصائب في
 سبيلك وصبر على الشدائد في محبتك رب قد سلب الظالمون
 منه الاموال والاثاث ظلماً وعدواناً وعتوا وطفياناً ولا زال
 كانوا يهجمون عليه بالسهام والظبا والسنان في اوان الحيوة
 ويلدغونه بالسنة حداد ويمذبه اللثام بالشماتة والملام
 ولا يفترون في الاذاء ولا ينتهون في الظلم والعدوان وهو
 صبور في موارد البلاء وشكور على الابتلاء وقور بين السورى
 لا تاخذه لومة لائم ولا سلطة شاتم بل ثبت بهتوت الجبال على
 ظلم اهل الضلال ولم يزل يناديك بكل تضرع وابتهال ويقول
 لك الحمديا الهى بما جعلتنى وريث محبوب الشهداء و
 خصيص رحمتك فى هذه البلدة التى تظاهرت بالبفضاء
 والشحناء رب اجعلنى صابراً على بلائك وشاكراً على فضائك
 و ثابتاً على عهدك وميثاقك لا يزعزعنى هجوم الشبهات ولا
 يزل قدسى مفتريات اهل السبحات بل اغرق الحجابات و —
 اشاهد انوار جمالك من ملكوت الايات رب ان المحتجبين
 يزمزمون ليلاً ونهاراً والناكثين يتمتمون عشيّاً وابكاراً فاجعلنى

سَدًّا سَدِيداً فِي مَقَابِلَةِ هَؤُلَاءِ الْخَصَمَاءِ وَحَصْنَا مَنِيعاً اقَاوِمِ
 سُلْطَةَ الزَّمَانِ فَاحْفَظْنِي مِنْ كُلِّ مَمْتَدَاثِيمٍ وَافَاكِ وَفَتَاكِ زَنِيمٍ
 وَهَتَاكِ لَمْ يَخْشِ يَوْمَ الْوَعِيدِ رَبُّ ثَبَتَ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ وَقَوَّنِي
 فِي سَبِيلِ النِّجَاةِ وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الْمَخْلَصِينَ أَيَّامَ الْحَيَاةِ
 وَالْفَاذِينَ بِالطَّافِكِ بِعَمَدِ الْوَفَاةِ رَبِّ افْضِ عَلَى شَاءِ بَيْبِ -

رَحْمَتِكَ وَاغْرِقْنِي فِي بَحَارِ مَغْفِرَتِكَ وَنُورِ وَجْهِهِ بِنُورِ عَفْوِكَ وَ
 مُوَهِّبَتِكَ وَابْنِ لِي بَيْتاً مَعْمُوراً فِي جَوَارِ رَحْمَتِكَ وَاعْرِجْ لِي إِلَى
 مُلْكُوتِ الْإِلَافِ وَاجْعَلْنِي مِنْ عَذَابِ صَنَادِيدِ الظُّلْمِ وَالْإِعْتِسَافِ
 حَتَّى اسْتَرِيحَ فِي ظِلِّ سِدْرَةِ رَحْمَانِيَّتِكَ وَآوِيَ إِلَى كَهْفِ
 فِرْدَاوَيْسَ رَبِّ إِنِّي فَقِيرٌ أَغْنِنِي مِنْ كُنْزِ مُلْكُوتِكَ وَاسِيرٌ طَلِّقْنِي
 وَكَسِيرٌ فَاجْعَلْنِي يَا طَبِيبَ رُوحِي وَقَلْبِي وَفَوَادِي وَاصْصَدْنِي
 إِلَى مُلْكُوتِ رَحْمَانِيَّتِكَ رَبِّ إِنَّهُ تَرَكَ أَوْلَاداً وَآحْفَاداً فَاحْفَظْهُمْ
 بِعَمَلِكَ وَحِمَايَتِكَ وَاحْرُسْهُمْ بِمَحْفَظَاتِ أَعْيُنِ رِبَانِيَّتِكَ وَإَيْدِيهِمْ
 عَلَى الْإِقْتِدَاءِ بِأَمْرِهِمُ النَّبِيَّ حَتَّى يَثْبُتُوا عَلَى الْإِيمَانِ وَيَتَجَنَّبُوا
 أَهْلَ الضَّلَالَةِ وَالطُّغْيَانِ وَاحْرُسْهُمْ مِنْ شَرِّ النَّاسِ أَهْلِ الْوَسْوَاسِ
 حَتَّى يَكُونُوا آيَاتِ الْهُدَى بَيْنَ الْوَرَى وَفُرُوعِ لَتَلِكِ الشَّجَرَةِ
 الَّتِي قَطَعْتَ فِي سَبِيلِكَ بِسُيُوفِ الظُّلْمِ وَالْبَغْضَاءِ حَتَّى يُوَافِقَ
 اخِلَاقَهُمْ أَعْرَاقَهُمْ وَيَصْبَحُوا أَسْرَاراً لَأَبَائِهِمْ وَآجِدَادِهِمْ -
 فَاجْعَلْ انْتِسَابَهُمْ نَسَبَةَ حَقِيقَةٍ لَا النِّسَبَةَ الْمَجَازِيَّةَ حَتَّى
 لَا يَقَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ رَبِّ إِيْدَهُمْ
 وَشَيْدَهُمْ وَانصُرْهُمْ عَلَى الْقَوْمِ الْفَافِلِينَ رَبِّ إِنَّ هَذَا الْفَرْعَ
 الْجَلِيلَ مِنْ ذَلِكَ الشَّجَرِ النَّبِيلِ كَانَ عَبْدًا صَادِقًا فِي عِبَادَةِ

ربانیتک و اخلص وجهه لوجهک الکریم فاشمله بفیضک المبین
 حتی ینال الفوز المظلم و یتفرق فی بحر الانوار فی عالم
 الاسرار و یتمکن من الفردوس الاعلی و یتمتع فی الجنة الماوی
 و یترنم بتسبیحک و تقدیسک کالطیور علی افنان سدرۃ المنتهی
 انک انت الففور انک انت الرؤف الرحمن الرحیم :

عبد البهاء عباس

جناب مشکین قلم

در ضمن این داستان زکری از مشکین قلم بمیان آمد -
 لهذا برای تکمیل اطلاعات قارئین گرامی مختصری هم در
 باره حیات سعادت توامان مرحوم مشکین قلم که نوه اش -
 طوبی خانم حرم جناب آقا میرزا محمد صادق نجل حضرت
 محبوب الشهداء گردیده نگاشته میشود .

جناب مشکین قلم از معاریف قدمای احبا و مشاهیر
 طائفین حول بوده است اسم مبارکش میرزا حسین و از اهل
 اصفهان است ادوارد برون بخلط مشارالیه را در مقدمه
 کتاب نقطة الکاف خراسانی نوشته است شرح حال و ترجمه
 احوالش از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در -
 تذکرة الوفاء بشرح ذیل مندرج است . قوله الاحلی :

مشکین قلم

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین خطاط شهیر



مشگین قلم

میر عماد ثانی حضرت مشکین قلم است . قلم مشکین بسود و
 جبین روشن بنور مبین . از شاهیر عرفا و سر حلقه ظرفا
 بود . این عارف سالک صییتش بجمیع ممالک رسید در ایران
 سرور خطاطان بود و معروف در نزد بزرگان در طهران در
 نزد وزراء و امناء مکانت مخصوصی داشت و بنیان مرصوصی
 گذاشت و در روم شهیر هر مرز و بوم بود و جمیع خطاطان
 حیران از مهارت قلم او زیرا در جمیع خطوط ماهر بود و در
 کمالات نجمی با هر این شخص کامل صیت امرالله را در
 اصفهان شنید . لهذا عزم گوی جانان نمود . مسافرات
 بصیده طی کرد و دشت و صحرا پیمود و از کوه و دریا گذشت
 تا آنکه بارض سر وارد شد و بهمنتهی درجه ایمان و ایقان
 واصل گشت صهبای اطمینان نوشید و ندای رحمن شنید
 بحضور مشول یافت و باوج قبول عروج نمود سرمست باده عشق
 گردد و از شدت وله و شوق سرگشته و سرگردان گشت آشفته
 و سودائی شد و سرگشته و شیدائی گردید مدتی در جوار عنایت
 بسر میبرد و هر روز مورد الطاف جدید میشد و بتزیین و تنمیق
 قطعه های رنگین میپرداخت و اسم اعظم یا بهاء الابهی را
 باشکال مختلفه در غایت اتقان مینگاشت و بجمیع آفاق میفرستاد
 پس مأمور سفر اسلامبول گردید و با حضرت سیاح همراه شد
 چون بآن مدینه عظمی رسید در بدایت جمیع بزرگان ایرانی
 و عثمانی کل نهایت احترام مجری داشتند و شیفته خط
 مشکین او گردیدند ولی لسان بلیغ گشاد و بی محابا بتبلیغ



- ۱ - میرزا موسی کلیم ۲ - بدیع خراسانی (حاصل
 لوح سلطان) ۳ - سلطان الشهدا ۴ - حاجی
 امین اردکانی ۵ - ابوالفضائل گلپایگانی ۶ - ورقاء
 شهید ۷ - میرزا محمود فروغی ۸ - حاجی آخوند
 ایاری ۹ - فاضل قائنی ۱۰ - حاج میرزا محمد
 تقی وکیل الدوله افغان - ابن ابهر ۱۲ - نبیل زرندی
 ۱۳ - شیخ کاظم سمندر ۱۴ - محمد مصطفی بغدادی
 ۱۵ - مشگین قلم ۱۶ - میرزا احسن اریب ۱۷ -
 شیخ محمد علی قائنی ۱۸ - زین المقربین ۱۹ - ابن
 اصدق .

پرداخت سفیر ایران در کمین او بود حضرت مشکین را نزد
وزراء متهم باین نمود که این شخص از طرف بهاء الله بجهت
فساد و فتنه و ضوضاء باین مدینه کبری آمده جمعی را مسخر
نموده و بانواع تدبیر باز بتسخیر مشغول است ایمن
بهایان ایران را زیر و زیر نمودند حال بیایتخت عثمانیا
پرداختند. دولت ایران بیست هزار نفر طعمه شمشیر کرد
تا بتدبیر این نائره فساد را بنشانند حال شما بیدار
شوید عنقریب آتش فساد شعله زند و عاقبت خرمن سوز بلکه
جهان سوز گردد و چاره از دست برود و حال آنکه آن مظلوم
در پایتخت روم مشغول بخوشنویسی و معروف بخداپرستی
بود در اصلاح میکوشید نه در فساد در الفت بین ادیان
سعی مینمود نه کلفت بین مردمان غریبان را مینواخت و بتر
اهل وطن میپرداخت بیچارگان را ملجأ و پناه بود و فقیران را
گنج روان بوحدت عالم انسانی دعوت مینمود و از بفساد و
عداوت بیزار بود ولی سفیر ایران نفوذ عظیم داشت و با وزراء
روابط خصوصی قدیم جمعی را بر آن داشت که در آن
مجالس و محافل داخل شوند و هر نسبت باین طائفه بدهند
جواسیس بتحریر عوانان از هر طرق احاطه بجناب مشکین
نمودند و بتعلیم سفیر لوائحی بصدراعظم تقدیم کردند که
این شخص شب و روز بتحریر فساد مشغول طاغی و باغی
است و عاصی و یاغی این بود که جناب مشکین را مسجون نمودند
و بگالیپولی فرستادند و باین مظلومان همداستان شد ا و

را بقبرس فرستادند و ما را بسجن عکاء در جزیره قبرس در
 در قلعه ماغوسا محبوس گردید و از سنه ۸۵ تا ۹۴ در ماغوسا
 مسجون و اسیر بود و چون قبرس از دست عثمانیان برفت
 حضرت مشکین از اسیری رهایی یافت و آهنگ کوی دوست
 در مدینه عکا نمود و در ظل عنایت ایام بسر میبرد و
 بتزیین و تنمیق لوح های مکمل میپرداخت و باطراف میفرستاد
 و شب و روز در نهایت روح و ریحان مانند شمع بنار محبت
 الله میگذاخت و جمیع یارانرا تسلی خاطر بود و بعد از -
 صعود حضرت مقصود در نهایت ثبوت و رسوخ در عهد و
 میثاق محکم و متین بود و مانند سیف شاهر بر رقاب ناکثین
 ابداء مدارا نمیدانست و لافیرالله محابا نمیکرد و دقیقه‌ای
 در خدمت فتور نداشت و در هیچ موردی قصور نمینمود بعد
 از صعود سفری به هندوستان نمود و در آنجا با حقیقت
 پرستان آمیزش کرد و ایامی بسر برد و هر روزی همتی جدید
 نمود چون خبر ناتوانی او باین عبد رسید فوراً او را احضار
 نمود مراجعت باین سجن اعظم کرد یاران شادی نمودند
 گامرانی کردند شب و روز همدم و همراز بود و هم نغمه و
 هم آواز حالت غریبی داشت و انجذاب شدیدی جامع
 فضائل بود و مجمع خصائل مؤمن و موقن و مطمئن و منقطع
 بود بسیار خوش مشرب و شیرین سخن و اخلاق مانند بوستان
 و گلشن ندیم بی نظیر بود و قرین بی مثیل در محبت الله
 از هر نعمتی گذشت و از هر عزتی چشم پوشید راحت و

آسایش نخواست ثروت و آسایش نجست باین جهان تقید ی
 نداشت و شب و روز خویش را بر تبتل و تضرع میگماشت همیشه
 بشوش بود و در جوش و خروش محبت مجسم بود و روح مصور.
 در صدق و خلوص بی نظیر بود و در صبر و سکون بی مثیل
 بکلی فانی بود و بنفس رحمانی باقی اگر آشفته جمال و دلپسته
 بملکوت جلال نبود از برای او هر خوشی میسر بود زیرا بهر
 مملکتی میرفت این خطوط متنوعه سرمایه عظیم بود و فضاثلش
 واسطه حرمت و رعایت هر امیر و فقیر ولی چون سرگشته و
 سودائی معشوق حقیقی بود از جمیع این قیود آزاد شد و
 در اوج نامتناهی پرواز داشت عاقبت در غیاب این عباد از
 این جهان تاریک به عالم نورانی شتافت و در جوار رحمت
 کبری فیض نامتناهی یافت علیه التحية و الثناء و علیه الرحمة
 الكبرى من الرفیق الاعلى .

جناب میرزا حسین معروف بمشکین قلم پسر مرحوم حاجی
 محمد علی تاجر اصفهانی است که در سال یکهزار و بیست
 و بیست و هفت هجری قمری در اصفهان متولد شد و پس
 از رشد به تحصیل مقدمات معموله در آن زمان پرداخت
 استعداد و قریحه و ذکاوتی بس عجیب داشت در دوران —
 جوانی پدر برای او در صد اختیار همسر زندگانی برآمد
 و دختری را بنام آغا بیگم بحباله نکاح میرزا حسین در آورد
 نتیجه این اقتران دختری بود مسماة بشاه بیگم که بعد ها
 بحباله نکاح یکی از تجار معروف بآنتیک فروش و مسمی باقا

میرزا جواد پسر میرزا ابوالحسن تاجر در میاید و از ایمن
 وصلت دختری بنام طویی خانم متولد میشود که بعد هـ
 بحاله نکاح جناب آقا میرزا محمد صادق پسر حضرت محبوب
 الشهداء در میاید و فرزندان برومندی از آنان پیدا میشود
 و بشرحیکه پیش از این مفصل و مشروح بیان گردیده . حال
 بر گردیم بنگارش دنباله مطلب که شرح حال مشکین قلم بود
 پدر جناب مشکین قلم مرحوم حاجی محمد علی بتجارت مشغول
 و با تجار معتبر دور و نزدیک معاملات داشته است قضا را
 یکی از تجار در طهران و بقولی در مشهد که با او طرف
 معامله بوده اجناس بسیار از حاجی مزبور دریافت میدارد
 و مدتها از او نه وجهی میرسد و نه جنسی در مقابل برای
 حاجی مزبور باصفهان میفرستد و نه خبری از او میشود حاجی
 محمد علی برای استحضار از حال طرف خود سفر اختیار
 میکند و بجانب طهران و مشهد رهسپار میگردد و پس از
 تحقیق معلوم میشود که طرفش مفلس و ورشکست شده اطلاع
 بر این مقدمه حاجی را بی اندازه ناراحت میسازد و باصفهان
 بر نمیگردد و بدوود زندگی مینماید پسرش پس از استماع
 خبر وفات پدر برای رسیدگی بمحاسبات و تعیین تکلیف
 با طرف مفلس بطهران عزیمت کرد میرزا حسین در آن اوقات
 دارای مهارت در انواع خطوط بود و در نقاشی و طراحی
 های بدیع در تمام ایران نظیر نداشت از جمله هنر های
 او آن بود که باناخن خود روی کاغذ بهترین خطوط را

مینگاشت که خط سفید زیبایی بوجود میآید و نگارنده نمونه خطوط ناخنی او را دیدهام و از جمله آنکه با ناخن تصویر اشخاص را روی کاغذ میانداخت که سبب بهت و حیرت هر بیننده ای میشد و قتیکه بطهران رسید روزی در دکان یکی از آشنایان نشسته بود که موکب پر جلال و جبروت صدر اعظم از آنجا گذر کرد مشکین قلم را که چشم بر صدر اعظم افتاد در همان مدت کم با ناخن نقش او را بر کاغذ تصویر نمود و برفیق خود داد مشارالیه آنرا در هنگام مراجعت صدر اعظم بنظر او میرساند و میرزا حسین را معرفی میکند صدر اعظم او را بدربار احضار میکند و پس از امتحان مجدد او را بشاه معرفی میکند^(۱) شاه هنر او را تمجید کرده و بمصلی ولیعهد که در تبریز بود برقرار میسازد و بمیرزا حسین لقب مشکین قلم میدهد و نعمت بسیار باو میرسد مشکین قلم درآمد خود را برای عائله خود باصفهان میفرستد و چندی میگذرد آغا بیگم زوجه مشکین قلم با التماس

در طهران از شاه درخواست مرخصی شوهر خود را مینماید و پس از رفت و آمد بسیار شاه اجازه میدهد که مشکین قلم باصفهان برای سرکشی بامور عائله برود ولی مرخصی او موقت و محدود بوده مشکین قلم باصفهان وارد میشود و در این هنگام بود که مقدمات پیدایش فرزند دیگری برای مشکین قلم فراهم میگردد که پس از تولد نامش را میرزا علی اکبر گذاشته و بعد ها میرزا علی اکبر در ارض اقدس ازدواج میکند و چند

فرزند از او پیدا میشود که از قرار مسموع در بغداد شام و سوریه سکونت دارند خلاصة القول دوره مرخصی جناب مشکین قلم بپایان میرسد و حسب الامر عازم طهران میشود در عرض راه از سید مهدی ندای امرالله را میشوند و مؤمن میشود و تا حدی ایمانش شدید بوده که منقطعا^۶ عما سوى الله ترك همه شئون و مقام و ثروت را مینماید و بجانب بغداد - توجه کرده و در ادرنه بساحت اقدس حضرت بهاء الله جل جلاله مشرف میگردد شاه که از غیبت طولانی او با خبر میشود کسانی را بتعقیب او میگمارد ولی اثری از او بدست نمیآورند در خلال همین احوال زوجه مشکین قلم بشرحی که نگاشته شد دختر خود شاه بیگم را با آقا میرزا جواد عقد می بندد و مشارالیه که بتجارت مشغول بوده با جناب سلطان الشهدا^۷ و محبوب الشهدا^۸ معاملات داشته و مربوط بوده و از طرف دیگر پدرش در دستگاه امام جمعه ناظر امور امام بوده است آقا میرزا جواد از غیبت مشکین قلم غمگین و تگران بوده و روزی که جناب سلطان الشهدا^۷ و برادرشان از راق دل او مطلع میشوند که از فراق پدرزنش در تب و تاب است و او را مفقود الاثر پنداشته است بغمگساری او میپردازند آقا میرزا جواد بایشان عرض میکند که چون جناب مشکین قلم متجاوز از بیست سال است که مفقود الاثر است زوجه اش از فراق او غمناک و همسر من نیز از دوری پدر نالان است و هر چه بیشتر او را جسته ایم کمتر یافته ایم ایشان میفرمایند

اگر تصویر مشکین قلم را ببیند میشناسد عرض میکند البته ایشان عکس مشکین قلم را با و نشان میدهند و او را مطمئن میسازند که مشکین قلم سالم و صحیح و زنده است میرزا جواد عکس را نزد زوجه مشکین قلم و زوجه خود میبرد و آنان را از مؤده سلامتی مشکین قلم مسرور و مطمئن میسازد و آنان را بمنزل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء میبرد و پس از چندی وسائل انتقال و سفر زوجه و پسر مشکین قلم را بارض اقدس فراهم میکنند و از طرف دیگر دختر مشکین قلم با شوهرش نیز با عائله آن دو برادر محترم معاشرت میکنند و عاقبت کار بجائی میرسد که دختر آقا میرزا جواد مسماة بطوبی خانم بحالہ نکاح جناب آقا میرزا محمد صادق پسر ارشد حضرت محبوب الشهداء در میآید بشرحیکه پیش از این نگاشته ایم باری جناب مشکین قلم مورد عنایت کبری بوده و پس از صعود جمال قدم بر عهد و میثاق الهی ثابت ماند تا قبل از صعود جمال مبارک قطعات آثار خود را که امضاء میکرد مینوشت "بنده باب بهاء مشکین قلم" و پس از صعود مبارک در دوره عهد و میثاق مینوشت "بنده عبدالبهاء مشکین قلم" در رواق یکی از مقابر مهمه تبریز که در جوار امامزاده معروفی است کتیبه کسه عبارت از قصیده ای بسیار مفصل است بخط جناب مشکین قلم موجود است که

امضای آن را بنام مشکین قلم نگاشته اند بشرحیکه گفتیم
جناب میرزا حسین مشکین قلم در سال ۱۲۲۷ هـ ق متولد
شد و زوجه اش آغا بیگم نیز در ارض اقدس بعضی از البسه
مبارکه جمال مبارک و اهل سرادق کبریا را میدوخت و در ارض
اقدس وفات کرد و جناب مشکین قلم در سال ۱۳۲۷ هـ ق
بملکوت بابهی صمود فرمود مبلغ او آقا سید مهدی و مبلغ
دخترش شاه بیگم و دامادش آقا میرزا جواد مرحوم حاجی میرزا
حیدرعلی اصفهانی صاحب کتاب بهجت الصدور و دلائل
العرفان بوده است شاه بیگم تولدش بسال ۱۲۵۲ هـ ق بو
و در محرم سال ۱۳۶۱ هـ ق پس از یکصد و نه سال عمر در
طهران صمود کرد و در گلستان جاوید ارض طاء مدفون
گردید حکایات و لطائف بسیار از مشکین قلم بیادگار است
که مقام را حوصله نگارش آن نیست و اغلب آن ظرائف و لطائف
در السنه و افواه احبای الهی معروفست در باره مشکین قلم
الواح مبارکه از کلک اقدس حضرت بهاء الله و حضرت
عبدالبهاء صادر شده که در دسترس عموم احبا قرار دارد .

آقا میرزا حسن سلطان الشهداء

فرزند دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم پسر حاجی سید مهدی
نهری موسوم بجناب آقا میرزا حسن متولد بسال ۱۲۵۲ هـ ق
بودند که از قلم جمال قدم جل جلاله بسلطان الشهداء ملقب
و مصروف شدند پس از صمود جناب آقا میرزا هادی نهری

بشرحیکه قبلا ترقیم یافت جناب آقا میرزا ابراهیم زوجه
برادر متوفای خود شمس الضحی را بحباله خود در آوردند و
دختر او فاطمه بیگم را هم برای پسر اوسط خویش آقا میرزا
حسن سلطان الشهداء گرفتند .

تولد جناب سلطان الشهداء در سال ۱۲۵۲ هـ ق
بوقوع پیوست بشرح حال فاطمه بیگم از قبل اشاره
شد بهر حال برای جناب آقا میرزا حسن سلطان
الشهداء فرزندی بوجود آمد بزرگتر از همه پسری
بود مسمی بجلال که در حین شهادت پدر دوازده
ساله بود و مشارالیه پس از واقعه شهادت پدر بارض
مقصود رفت و مورد عنایت الهیه قرار گرفت و
بدامادی حضرت عبدالبهاء مفتخر شد و فرزندی از
او بوجود آمد که در ضمن شرح حرم محترمه حضرت
عبدالبهاء اشارتی باین قسمت رفت .

فرزند دیگر جناب سلطان الشهداء دختری بود
بنام سکینه بیگم مطابق آنچه از قبل نگاشتیم بحباله
نکاح جناب آقا میرزا محمد صادق پسر حضرت
محبوب الشهداء در آمد و خانم ضیا زوجه آقا میرزا
عنایت الله اصفهانی از این اقتران بوجود
آمد و شرح آن از قبل نگاشته شد .

فرزند دیگر حضرت سلطان الشهداء دختری
بود بنام خانم افندی که در ارض اقدس بحباله نکاح سید



1

2

3

4

5

6

7

8

9

10

11

12

13

14

15

16

17

18

19

20

یحیی برادر حرم محترم مرکز عهد و پیمان و پسر آقا میرزا محمد علی نهری در آمد و خورشید خانم نتیجه این اقتران بوده است خانم افندی در اصفهان در موقع شهادت پدر هفت ساله بوده است فرزند دیگر جناب سلطان الشهداء موسوم به عبدالحسین بوده که پس از شهادت پدر بارض اقدس رفت و در هیجده سالگی در همانجا صعود نمود .

آقا میرزا اسماعیل

پسر دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم موسوم بمیرزا اسمعیل است که از دو برادر دیگر کوچکتر بود و در موقع گرفتاری برادران او نیز گرفتار و محبوس گردید ولی روز پنجشنبه از حبس خارج شد و از قتل و شهادت برکنار ماند در مثنوی مرحوم عندلیب و مقاله جناب ابوالفضائل و غیره این معنی بصراحت مذکور شده است جمعی از منتسبین نورین نیرین ذکر کرده اند که امام جمعه برای استهلاك هیجده هزار تومان قرض خود ببرادران برای آنکه برادر کوچک را که از حبس خارج شده بود قانع و ساکت کند که در صد مطالبه طلب بر نیاید طاقه شالی بدوشش افکند و اعلان کرد که آقا میرزا اسمعیل مسلمان شده ولی خود ایشان هیچوقت کلمه ای که دلیل بر تبری و یا عدم ایمان خود بامر بدیع مبارک باشد بهیچوجه نفرموده اند و دلیل این معنی آنستکه لوح مبارکی و طلب مغفرتی باعزاز او از قلم مبارک نازل شده و بعد از حمد و ثنای

ازدواج گرد و در حین گرفتار شدن پدر بزرگوارش بچنگال اعدا و مخالفین محنت بی پایان تحمل نمود و بر اثر مشاهده مصائب لا تحصی مبتلی به بیماری شدید گردید و شوهرش تا یکسال بمداوی زوجه پرداخت و مشارالیهها بالاخره در - قرب سی سالگی صعود کرد شوهر مشارالیهها هر چند مسلمان بوده ولی نهایت محبت را بهمسر خود داشته است حضرت عبدالیهاء جل ثنائه در ضمن لوحی خطاب بمشارالیه چنین میفرمایند . قوله الاحلی :

" یا من شرفه الله بالانتساب الی محبوب الشهداء نعمت برد و قسم است یکی مترقبه و دیگری غیر مترقبه . نعمت موعوده مسبوقه المصروفة است غیر موعوده نعمتی بود که بغیر از سؤال و بدون طلب و بدون اطلاع و انتظار محض لطف و عنایت خاصه کردگار میسر گردد و حال آنجناب را حضرت احدیت در حالتیکه هیچ اطلاع و التفات نداشتند صهر پر مهر ذات محترمی فرمود که افق شهادت کبری بنور جبین - مهینش روشن و زجاج موهبت عظمی بسراج روی دلنشینش منور است در کشور ملکوت ابهی سریر بزرگواریش مستقر و در انجمن ملاء اعلی تاج عزت مقدسه اش بر سر از بد و بلوغ تا زمان ایمان نه مترقب چنین نعمتی بودید و نه ملتفت حصول چنین موهبتی پس قدر این الطاف را بجان و دل باید بدانید و در هر دم صد هزار شکر باید بنمائید چون آن ورقه مفرقه درگاه احدیت صدماتی چند خورده اند که مافوق طاقت

الهي بيان مبارك در لوح مزبور اين است . قوله الاحلى :

...فرجعت يا الهي عن الثناء الى طلب المغفرة والعفو والمطا
لمن انتسب بك و توكل عليك و سرع اليك ليفوز بين يد يسك
سمى الذبيح عبدك الاسماعيل رب رب انه كان مومنا بك
وباياتك و معذبا بيد اعدائك و مضطهدا في ايامك لا تتسا^{به}
اليك الى ان انشبت المنية به اظفارها و وضعت الساعة
او زارها فرجع اليك متضرعا خاضعا خاشعا متمنيا عفوكم
ولقاءك رب رب انله كاس الخفران و انعم عليه الهرا والاحسان
و ادخله في ملكوت الرحمة يا رب الفضل و الجود انك انت
العزیز الودود ثم ابتهل اليك مكبا بوجهي على التراب
راكما ساجدا لك يا ربي العزيز الوهاب ان تغفر لمن
انتسب الي باب احديتك و ابتهل الي ساحة رحمانيتك و
كان يتقى و يختفى من ظلم الاعداء الي ان قرب الحمام وآن
او ان الوداع و ترك ما سواك و اجاب نداك فخشع قلبه
وهاج حبه و ذرفت عينه بالدموع في تلك الرجوع و تأوه و تأوه
المستهم في تلك الايام شوقا اليك استغفر لذنبه معتمدا
عليك و نطق بالاعتراف عند بضعة الرحمانية و قال اني راجع
الي رب الوهاب الذي يراني في هذا الاضطراب انك انت
الغفور العزيز الكريم الودود " ع ع

حقيقت حال ايشان در واقع و نفس الامرا از مفاد و مضامين
لوح مبارك مزبور كاملا واضح و روشن است . و آقا ميرزا

اسمعیل با دختر میرزا تقی پسر میرزا محمد شفیع خوئی که از مقریان امام جمعه میرسید محمد بود ازدواج کرد میرزا تقی و دخترش ربابه سلطان و سایر منتسبین او همه مسلمان و مبغض بودند و علی المشهور همین میرزا تقی پدر زن آقا میرزا اسمعیل نامه ای از طرف داماد خود با امام جمعه نوشت و در آن نامه عدم انتساب او را با مرالله و عدم ایمانش را بشریعة الله تصریح کرد لهذا در حاشیه آن نامه امام و شیخ نوشتند که میرزا اسمعیل مسلمان است و برای او خلعت فرستادند و ربابه سلطان و پدرش داماد خود را از حبس و مصائب دیگر باین وسیله آزاد ویرکنار کردند بهر حال این اقدام سودی نداد و پس از یکسال که از شهادت نورین ^{بین} گذشت آقا میرزا اسمعیل صعود کرد و عاقله و خانواده اش از امرالله خارج بودند و نامی از آنان نمانده است در ضمن مناجات طلب مغفرت که از قلم مبارک در باره میرزا اسمعیل نازل شده دو جمله " و کان یتقی و یختفی من ظلم الاعداء " دلیل است که مشارالیه در آن دوران امتحان بتقیه و اختفای ایمان خود میکوشید و لکن عنایات مبارکه پس از صعودش البته سبب آموزش گناهان و عفو جرائم وی خواهد شد در لوح مبارک نازل از قلم جمال قدم جل جلاله باعزاز میرزا آقای افغان ملقب بنورالدین در باره آقا میرزا اسمعیل چنین نازل شده

قوله تعالی :

و اینك در باره جناب میرزا اسماعیل مرقوم داشتند مكتوب

ایشان بتمامه عرض شد فرمودند در بعض آنچه ذکر نمود ه
 صادقست و باید با او ملاطفت و مدارا نمود لوح امع اقدس
 هم مخصوص ایشان از سماه فضل نازل و ارسال شد ملاحظه
 فرمائید و بفراستید ان ربنا لهو الامر العليم الخبير ولكن
 بسیار میرزای مذکور پریشان شده اند اگر چه حق با ایشانست
 امسر بزرگ بوده چه که نسبتش الی الله بوده ولكن اگر
 قدری در بحر آگاهی متغمس شوند مشاهده میکنند که
 احسن و اعظم و اقوم و اکمل و اعلاى امور عالم بوده و خواهد
 بود " انتهى

و از جمله فرزندان جناب آقا میرزا ابراهیم پسر بنام میرزا
 کاظم بود که دارای ایمان و ایقان بوده ایشان در سن بیست
 و پنج سالگی بجهان باقی صعود کردند و بشرحیکه در ضمن
 شرح حال حضرت حرم محترمه مرکز عهد و پیمان الهی نگاشته
 شد چون از همسری فاطمه خاتم بنت آقا میرزا محمد علی نهری
 دختر عموی خود محروم شدند مبتلی بکسالت گشته و از دنیا
 چشم پوشیده و بجهان جاودان انتقال یافتند آرامگاه آقا
 میرزا کاظم در " سر قبر آقا " واقع و معلومست

خدیجه سلطان بیگم

فرزند دیگر جناب آقا میرزا ابراهیم دختری بود بنام
 خدیجه سلطان بیگم که پس از بلوغ و رشد بحباله ثروتمندی
 مسلمان بنام حاجی عبدالفقار درآمد کنیز و غلام متعدد

برسم آن زمان در خدمت داشت از این وصلت چند دختر و پسر بوجود آمد از قبیل زهرا بیگم که با تاجری مسلمان ازدواج کرد و دارای فرزندان متعدد شد یکی لقائیه خانم که زوجه میرزا محمدعلی پسر حضرت محبوب الشهداء گردید و بشرحیکه از قبل نگاشته شد پنج اولاد بوجود آورد باسامی میرزا ابراهیم میرزا اسمعیل میرزا حسن رضوانیه و منور خانم که محب امرالله اند و دیگری منور خانم دختر دیگر خدیجه سلطان بیگم مسلمات بفاطمه بیگم بوده که بعد از فوت مادرش با میرزا آقا برادر میرزا فضل الله ملوک ازدواج کرد و دارای دو دختر بنام منیره و طلعت شد که با احباب معاشرت ندارند دختر سوم خدیجه سلطان بیگم گوهر بیگم نام داشت که در پانزده سالگی بمرض سکتہ درگذشت و دو پسر نیز برای خدیجه بیگم بوجود آمد بنام میرزا محمدعلی و میرزا عبدالحسین که در اوائل حال وفات یافتند و شوهرش هم در طهران ورشکست شد و وفات کرد خدیجه سلطان بیگم ناچار از طهران باصفهان سفر کرد و عاقبت در سسی و پنجسالگی بملکوت ابهی عروج نمود مشارالیها پس از شهادت برادران عزیز خود خیلی نالان و گریان بود اشرار او را از خانه شوهر مسلمانش بیرون کشیدند و نزد ظل السلطان — بردند حاکم او را وادار بتبری نمود اما خدیجه بیگم استقامت فرمود حاکم او را بمنزل شوهرش عودت داد و شوهر او را برداشته از اصفهان بطهران رفت و رحل اقامت او —

افکند مشارالیهها بعد ما برای حفظ اموال شهداء و رعایت
 بازماندگان آنان خدماتی کرد و آخر کار در اصفهان صعود
 نمود و در تخته فولاد مدفون گردید و پس از صعود از قلم
 جمال قدم جل جلاله زیارتنامه باعزاز او نازل شد از این قرار:
 اخت سلطان الشهداء علیها بهاء الله الابهی
 قوله تعالی :

"اول ذکر خرج من لسان العظمة والكبرياء عليك يا ايتها
 الورقة العليا والمشرق من افق الامر في ايام الله مالك
 الاسماء اشهد انك اقبلت الى الافق الاعلى وفزت بما لا فاز به
 اكثر الوری واشهد انك حملت الشدائد والهلايا في سبيل
 الله وكنت في الامر على شان ما اخذتك في الله لومعة
 اللامعات ولا اعراض المشركات طوبى لك ولمن حضر مقامك
 وزارك بما ظهر من قلم الله العلي الابهی الذي حبسه
 الظالمون في حصن عكا واشهد انك اسلمت الروح بالفرار
 بعد ما كنت مشتملة بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم
 التلاق سحقا لقوم ما عرفوا ثنائك وما شربوا كأس ذكرك ونعيما
 لمن يذكرك بما ذكر به الله في الصحف والالواح" انتهى

قیمت سوم

خلاصہ واقعہ شہادت

نورین نازین



مناظری از داخل منزل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

•

شرح شهادت نورین نیرین

شرح شهادت و علت پیش آمدن این واقعه هائله را چنین گفته اند که میر محمد حسین که بعد از برادر خود سلطان العلماء امام جمعه اصفهان شده بود جناب آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین را ناظر و متصدی امور و معاملات خود کرده بود همانطور که پدرشان آقا میرزا ابراهیم در دوره - سلطان العلماء امام جمعه قبل بشرحیکه گفته شد ناظر و متصدی امور خصوصی مشارالیه بود مدتی این دو برادر جمیع حواله جات امام را پرداختند و مبلغی هنگفت هم برای او املاك و ضیاع و عقار خریدند و در حسابش نوشتند تا آنکه بصرافت محاسبه ارقام افتادند و پس از رسیدگی دریافتند که مبلغ هیجده هزار تومان بابت حواله ایام پرداخته اند و چون این مبلغ بسیار هنگفت بود لهذا مراتب را با امام ابلاغ کردند و مطالبه طلب خود را نمودند امام که جز درهم و دینار کمبه مقصودی نداشت در ظاهر چیزی نگفت و قرار بر رسیدگی محاسبات داد مدت چهل روز رسیدگی بحساب طول کشید و در این مدت شبانه روز امام و بستگان و محرر و منشی و نوکران و منتسبین او ببهانه رسیدگی بحساب در خانه آن دو برادر اغلب رحل اقامت افکندند و از خوان نعمت آنان برخوردار بودند پس از چهل روز امام که محاسبات

را درست یافت قول داد که طلب آنان را بپردازد ولی این همه برحسب ظاهر بود و در باطن همت گماشت که آن دو برادر را بهر نحوی هست یا از اخذ طلب منصرف کند و یا وسیله استیصال و حتی قتل آنان را فراهم سازد در همین اوقات مجلس نامزدی و جشن فاطمه بیگم دختر محسوب الشهداء با آقا مهدی حاجی رسول فراهم و برپا میشود این جشن مدت یک هفته طول داشت انجام این جشن هم بر حسد و بغض امام افزود و در صدر برآمد که برای از بین بردن طلبکار باوفای خود همدستی پیدا کند و قضا را روزی در حمام با شیخ باقر مجتهد مصروف که بعدها از قلم حضرت اعزابهی بذنب ملقب شد ملاقات نمود و راز دل بر او بگشود و بمصدق ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم زخرف القول غرورا شیخ را بطمع دست یافتن بمال و املاک آن دو برادر با خود همدستان ساخت و نقشه اقدامات هائسه خود را برای از بین بردن مقربان درگاه خدا در حمام کشیدند و قرار بر آن دادند که برای این منظور مهم ظل السلطان مسعود میرزا فرمانفرمای اصفهان و سایر اقطار شاسعه ایران را با خود همراز و همراه نمایند پس از خروج از حمام هر يك بانجام نقشه هائله مشغول شدند و در جستجوی وقت مناسبی بودند و از جمله با ظل السلطان ملاقات نمودند و او را هم با خود همدست ساختند و قراردادند که روز هفدهم ربیع الاول که

بقولی روز تولد حضرت رسول الله است بدستگیری آن دو نور دیده بتول و مقرب درگاه خدا و رسول اقدام کنند روز موعود فرا رسید و سه برادر برای عرض تبریک عید میلاد رسول الله ص بدیدن امام جمعه رفتند و آن سه جناب میرزا اسمعیل و آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین بودند که پیش از این بشرح حال هریک باختصار اشارت رفت و در آن مجلس که مملو از خاص و عام بود جناب آقا محمد باقر مدرس که مردی محترم و متین و بزرگوار و پدر زن ظلالسلطان و با برادران نورانی مزبور آشنائی و محبت داشت بجناب آقا میرزا حسن فرمود که هر چه زودتر از این مجلس شوم بیرون روید و خود را بمأمنی پنهان نمائید زیرا امام را عداوت همت بر قتل شما استوار است یکنفر دیگر هم از آشنایان در آن مجلس این سخن را تأیید نمود و جناب آقا میرزا حسن یکسر و بیخبر از هر کس بمنزل آقا محمد باقر مدرس رفتند اما دو برادر دیگر در مجلس باقی بودند و پس از مدتی قیام کردند و از امام اجازه رفتن خواستند امام آنان را اجازه رفتن نداد و گفت با شما کاری دارم و پرسید آقا میرزا حسن کجا هستند گفتند ایشان تشریف برده اند امام بهم برآمد و مأموری چند روانه کرد که او را هر کجا ببینند دستگیر کنند و نزد وی آورند مأمورین با جمعی اراذل و اجامر ابتدا بمنزل آقا میرزا حسن رفتند و در کوبیدند و نشانه آقا میرزا حسن را گرفتند اهل خانه

جواب دادند که بمنزل امام رفته و هنوز بر نگشته اند معاند
 برای تفتیش وارد منزل شدند و وقاحتها کردند و چون اثری
 نیافتند بسایر منازل و امکنه رفتند عاقبت الا مر باشاره بعضی
 از مفسدین رو بجانب منزل مدرس گذاشتند و شیخ و امام
 هر دو بحکومت پیغام دادند که آقا میرزا حسن در منزل آقا
 باقر پنهانست امر کنید او را تحویل ما بدهند حاکم مضطرب
 شد و باقا باقر پیغام داد آقا باقر از اجتماع این واقعه
 بهم برآمد و یکسره بمنزل خود رفته داستان را برای جناب
 آقا میرزا حسن نقل کرد و هر دو باهم سواره بمنزل حکومت
 رفتند چون ظل السلطان جناب آقا میرزا حسن را دید لب
 بتعرض و آزار گشود و تکلیف سب و لمن نمود جناب آقا میرزا
 حسن سکوت کرد و ظل السلطان بار دوم شدید تر سخن
 آغاز کرد و جناب آقا میرزا حسن سکوت فرمود حاکم غضبناک
 شد و تکلیف لمن کرد و چون جز سکوت جوابی نشنید
 خشمناک گردید و گفت معلوم میشود بهائی بودن تو راست
 است آقا باقر خواست غضب حاکم را تسکین دهد لهذا
 گفت عجاله جناب آقا میرزا حسن بواسطه این پیش آمد در
 تشویش هستند خوبست از ایشان در گذرید و این مطلب
 را بوقتی دیگر مرهون فرمائید ظل السلطان گفت چنین نیست
 مقصودش آنستکه بمن بی اعتنائی کند و لهذا جوابی ^{نمید}
 آنگاه با چوبی که در دست داشت ضربات شدیده بسیار بر
 سر و صورت آن زده ابرار وارد آورد سپس فرمان داد تا

عوانان خون آشام جمیع البسه آن مظلوم را از تنش بیرون آوردند و او را یکسره بزدان افکندند چون اهل حرم خبر یافتند فوراً لباس فرستادند این خبر چون بامام رسید آن دو برادر دیگر را هم بزدان فرستاد نورین نیرین باهمل حرم پیغام دادند که در بلایا صابر باشید و شاکر و بهیچوجه بشیخ و امام مشبث نشوید و مراجعه نکنید اهل حرم و منتسبین اقدام نکردند ولی تجار اصفهان که با آن دو مظلوم محاسبات و معاملات داشتند برای حفظ اموال خود تلگرافات بسیار بشاه ایران ناصرالدینشاه کردند از شاه بطل السلطان تلگراف رسید که محبوسین را بطهران روانه کند از طرف دیگر شیخ و امام بقتنه و فساد خود ادامه میدادند و مردم را تحریک میکردند ظل السلطان جمعی از تجار را انتخاب کرد و آنان را برای نصیحت زندانیان به محبس فرستاد و حسب الامر ظل السلطان تجار مزبور بآنان گفتند که با هر کس حسابی دارید بنویسید زندانیان ملکوتی مقام گفتند حساب ما خیلی زیاد است و جمیع محاسبات در دفتر تجارتخانه ثبت است تجار نزد حاکم رفتند و ماجری باز گفتند ظل السلطان دفتری تجارتی آنان را نزد خود خواست و نگاهداشت و رسیدگی کرد و بر نظم و ترتیب کارهای آنان آفرین خواند و در ضمن رسیدگی بدفتر مستحضر شد که امام جمعه مبلغ هیجده هزار تومان بآنان مقروض است و فهمید که اصرار امام برای گشتن آنان از چه راه است تلگرافاتی از شاه بحاکم میرسید و دربار

آن زندانیان سفارش اکید میشد که بهیچوجه آزاری نبایند
 بآنان برسد بهر حال شش روز از گرفتاری آنان گذشت و روز
 ششم بود که برادر کهتر آقا میرزا اسمعیل علی ما یقولون برای
 تهیه پول و پرداخت بطل السلطان از محبس خارج و آزاد
 شد و دو برادر که قلم تقدیر بشهادتشان جاری شده بود
 در زندان ماندند و چون اصام دانست که شاه با قتل آن
 دو برادر مخالف است و امر کرده که آنان را بطهران بفرستند
 مردم را تحریک کرد و با شیخ باقر و سایرین همدستانان
 ندای و اشریعتا برآورد مردم اصفهان دکانها را بستند و
 آخر کار بشرحیکه در مثنوی عندلیب و آثار جناب ابوالفضائل
 گلپایگانی بتفصیل مندرج است آن دو بزرگوار را در روز ۲۳
 ربیع الاول سال ۱۲۹۶ هـ ق بشهادت رسانیدند در میدان
 فدا آن دو برادر بر یکدیگر سبقت میگرفتند و عاقبت جناب
 آقا میرزا حسن قبل از برادر بزرگتر جام شهادت نوشید و
 برادر بزرگوارش هم بلافاصله بدو پیوست در ضمن اشعار —
 نمیم مذکور است :

هیچکس جز در اصفهان داده است

دیت قتل خود بمستقتل

مقصود از این بیت حضرت سلطان الشهداء آقا میرزا حسن
 است که در وقت شهادت انگستری در دست داشت آنرا
 بدژخیم داد و فرمود که حضرت بهاء الله میفرماید دست
 قاتل را باید بوسید اینك این انگستری را از من بیادگار

بگیر باری پس از شهادت ریسمان بپای آن دو دلداده کوی
جانان بستند و بهر طرف کشیده و عاقبت در میدان آن دو
را در پای دار افکندند و اشرار و اراذل بهانه آن دو شمع
سوزان مجلس انس جانان تاختند و هر چه بود بفارت بردند
و حجره تجارتشان را هم تاراج کردند و قسمت اعظم را بامام
جمعه تحویل دادند ناله اهل حرم تاب و توان از هر کس
میربود شیخ و امام بآنان پیغام دادند که اگر صدا بگریه
بلند کنید هر گونه بلا بر سرتان خواهد ریخت لهذا آن
مظلومان از گریه ممنوع شدند و در زیر زمین عا مجتمع گشته
آهسته و بی صدا اشک میریختند ابدان آن دو شهید
همانطور در پای دار افتاده بوده مردم بد خواه خواستند
آن دو را بدار بیاویزند ولی جناب آقا باقر مدرس مانع شد
و نزد ظل السلطان رفت و اجازه دفن آنان را گرفت شیخ و
امام فرمان دادند که آن ابدان تابناک نباید تا سه روز
دفن شوند آقا باقر مجدداً نزد ظل السلطان رفت و در نتیجه
حاکم فرمان شدید صادر کرد که بدفن اجساد پردازند اما
شیخ و امام جمعی را از طلاب فرمان دادند تا ریسمان بپای
آن دو شهید بستند و بردند و در خرابه ای انداختند
و دیواری روی بدن آنان خراب کردند و باز آقا باقر مدرس
همت گماشت و آن اجساد شریف را در محلی دفن کرد دیگر
بر اهل حرم چه گذشت حق منیع آگاه است و رمزی از مصائبش
در مثنوی عندلیب لاهیجانی علیه الرحمة مسطور و منظوم است

گویند ظل السلطان روز پنجم گرفتاری برادران مظلوم مبلغ نه هزار تومان از آنان گرفت و برادر کوچکترشان آقا میرزا اسمعیل را از زندان رها کرد که سه هزار تومان دیگر تهیه کند و بپردازد و لباس هم برای محبوسین ببرد میرزا اسمعیل پس از تهیه مراتب مزبوره خواست مراجعت کند لکن زوجه اش مانع شد و بوسیله دیگری پول و لباس را فرستاد و نیز مشهور است که ظل السلطان خود بنفسه جرئت باقدام برای قتل آنان نکرد و امام و شیخ و جمعی دیگر فتوای قتل آنان را نوشته و مهر کردند و بحاکم تسلیم نمودند باز هم حاکم میر غضب خود را پنهان کرد که این عمل صورت نگیرد زیرا از غضب شاه خوفناک بود ولی شیخ محمد تقی نجفی پسر شیخ باقر آستینی بالا زد و در مجمع مردم حاضر فریاد کشید که من خودم برای ریختن خون آنان حاضرم بهر حال گویند که ظل السلطان هم از اموال تاراج شده و بیفما رفته مظلومان شهید قسمتی قابل ملاحظه از امام و شیخ دریافت کرد سر دسته تاراج کنندگان منزل و حجره شهدا منشی و محرر امام جمعه حاجی شیخ احمد بود قیمت اموال و جواهر و دارائی آنان که بفارت رفته بسیار هنگفت و از احصاء بیرون بوده در منزل ظرفی نماد که باطفال آبی بدهند و قوتی نبود که سد جوع کنند و کسبه حتی بآنان چیزی از ماکولات نمی فروختند در حین شهادت عمر جناب آقا میرزا حسین محبوبی الشهداء و چهل و پنج سال و عمر جناب سلطان الشهداء آقا میرزا حسن

چهل و سه سال و کسری بود نگارنده از مرحوم غلام رضا خان توفیق که از قدمای احباب اصفهان بود شنیدم که میفرمود من در روز شهادت آن دو بزرگوار در معرکه مزبور حاضر بودم و بچشم خود دیدم که جسد سلطان الشهداء و محبوب الشهداء برهنه و عریان روی خاک افتاده و فقط ساتر - مختصری بود و پهلوهایی آن دوشهید سعید از ضرب لگد معاندین که با نعل کفشهای سنگین خود بر آن دوشیفته الهی وارد میساختند گبود شده بود جمال قدم جل جلاله قاتل آن دوشهید یعنی امام جمعه را عبیدالله ثانی نامیده اند و در لوح زین المقربین میفرمایند :

"از ظهور يك عمل رقصاء عبیدالله ثانی ظاهر شد و ارتکاب نمود آنچه را که عبیدالله اول ارتکاب نمود" انتهى . مقصود از عبیدالله اول پسر زیاد بن ابیه است که حضرت سیدالشهداء حسین بن علی (ع) را در کربلا بفرمان او بشهادت رسانیدند و داستان آن معروفست و در ضمن همین لوح میفرمایند :

... " آنچه در ارض از اموال بفارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض بغیر حق چکیده خلق لا تحصی از ارض رفته و میروند ... حق را نوم اخذ نکرده و نمیکند بیدار و آگاه است البته ظالمین بثمرات اعمال خود مذب خواهند شد " انتهى "

عجب در این است که این دو برادر در قحطی سنه ۱۲۸۸

که بعد از شهادت حضرت بدیع با اهل ایران مسلط شد بمردم
اصفهان عموماً نهایت مهربانی را مجری داشتند و جمعی
بسیار را از قحط و گرسنگی نجات دادند و از جمله بشخصی
بنام رمضان که میرغضب بود بسیار مهربانی و مساعدت کرده
بودند ولی مردم چنان ظلم فجیمی در باره آن دو ولینعمت
خود روا داشتند جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد میفرماید
قولیه (ص ۷۲۶)

محمد تقی نامی از تجار اصفهان حکایت نمود که چون در
سنه ۱۲۹۶ هجریه حادثه شهادت نورین نیرین الحسن
والحسین قدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم ۲۳
شهر ربیع الاول که یوم شهادت بود برای شغلی از اشغال
تجارت بجلفا که مسکن نصاری است رفته و عموم اهالی را از این
حادثه کبری غمگین و محزون یافتیم در این اثناء فتاتسی از
اجانب از من پرسید که سبب قتل این دو سید جلیل چه بود
گفتم بسبب اینکه از طائفه بابیه بودند گفت دامن بابی بودند
فائده قتل ایشان چه بود نه از زریه پیغمبر شما بودند و
بمکارم اخلاق و محاسن اطوار اشتها داشتند گفتم قتل ایشان
را علمای ما موجب ثواب میدانند و مایه تقرب حضرت رب الارباب
میشمرند چون این عبارت را مسموع داشت متعجبانه در من
نظری نمود و گفت ویل لکم ایتها الامة المجیبه اگر قتل زریه
نبویه از حسنات شماست پس سیئات شما چه باشد ؟ این
بگفت و روی بر تافت و در غایت سرعت بجانب منزل خود



اصفهان محل مقدس روحانی سید ابراهیم

دینیه تقدیری آن بنای روحانی مؤلفه ۱۳۱۷

قدس حضرت ولی امریه اورچانده ویریل ویریل

باج بریت حضرت سلطان احمد و حضرت محمد بن احمد

از امامی شیرک تاریخی محسوب ویداد احمد حضرت ویریل

محمد باقی محل حضرت محمد بن احمد ویریل

ویریل فنی او ویریل از فنی ویریل

ویریل محلی از فنی فرخام ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

ویریل احمد بن احمد ویریل

شتافت " انتہی

بقولی جناب آقا میرزا اسمعیل برادر کوچکتر با مساعدت مدرس موفق شد کہ اجساد طیبہ را از زیر خاک های دیوار بیرون آورد و در نہر نیاسرم کہ از شاخہ های زاینده رود - است آنها غسل داد و در تخته فولاد دفن کرد امروز در حظیرۃ القدس اصفہان تخته سنگی است کہ میگویند جسد آن دو شہید را روی آن سنگ گذاشتند و شستند منزل شخصی جناب سلطان الشہداء و محبوب الشہداء امروز در تصرف امر مبارکست .

خاطراتی از حضرت سلطان الشہداء و

محبوب الشہداء

نقل از دفتر چہ خاطرات جناب سرہنگ عنایت اللہ سہراب شہرت :- این دو نفس بزرگوار گذشتہ از مقام اخلاقی و روحانیت کہ نسبت بمعوم رؤوف و مہربان بودند در بارہ ضعف و فقر نہایت مساعدت را بذول میداشتند و باین صفات عالیہ موصوف و مشہور بودند از لحاظ شہرت تجارتی نیز معروفیت بسزائی داشتہ اند در آن عصر معمول نامہ رسانہای پست کہ تازہ تأسیس شدہ بود این بودہ است کہ پاکات و مرسولات تجارتی را بکاروانسرواہا و تجارتخانہ ہا بردہ و صاحبان آنرا بنام صدا کردہ دعوت بدریافت پاکات خود میکردند بنا بر آنچه شہسود عینی نقل میکرده اند در

موقع ورود نامه رسان بکاروانسرای گلشن و دعوت صاحبان پاکات متجاوز از هشتاد درصد پاکات واصله بنام آقا میرزا حسن و آقا میرزا حسین اعلام میشده و این تقریبا بسیار موجب اعجاب و حسادت سایر بازرگانان بوده است .

ثروت :- ثروت برادران معظم فوق زبانزد خاص و عام بوده بطوریکه معروف است کسان دور و نزدیک آنها بمجرّد دستگیری و توقیف آنها در منزل امام جمعه و بعد اظلال السلطان مقادیر و مبالغ زیادی نقود و طلا و جواهرات از منازل حضرات بمحل های دیگر انتقال میدهند که تا اواخر ایام در خانواده های وراث باقی بود . مع هذا پس از شهادت سهم معتنابهی طلا طعمه غسارت و یغمای مأمورین حکومت وقت گردید .

بعلاوه مبلغ معتنابهی که از رقصاء طلب داشتند و بهمان سبب عناد او آغاز گردید که منجر بشهادت شد دلیل بارزی بر زیادی ثروت آنها میباشد معروف است که در همان روز - شهادت قافله سنگینی از اموال تجارتنی حضرات باصفهان وارد و پس از ورود بمیدان نقش جهان معروف بمیدان شاه و مسلم شدن اینکه این قافله متعلق بکیست تماما به ضبط حکومت در میاید .

جوانمردی :- معروف است که معاونت حضرات شامل حال عموم حتی شخص رمضان میرغضب که بعدا بالا جبار به قتل آنان مبادرت نمود و رمضان مدتی از ارتکاب باین عمل تعلل میورزید زیرا خود را مرهون مساعدتهای آنها میدانسته است

یکی دو فقره از اثرات شهادت ۱- بنان الملك پدر

آقای فضل الله بنان شیرازی که از گماشتگان معروف

ظل السلطان بوده است شرح گفتگوی ظل السلطان را در -

مها درت باین اعمال در عمارت چهل ستون برای مرحوم

جعفر قلیخان معظم الملك میر پنج که از خوانین معظم

فریدن و صاحب منصب عالی افواج قدیم بود نقل کرده که

ظل السلطان نورین نیرین را در عمارت چهل ستون بحضور

خود دعوت کرد و با کمال عطوفت و مهربانی بنصیحت و -

دالت پرداخت که من راضی نیستم شما اولاد پیغمبر را

به کشم فقط شما محض اسکات امام جمعه و شیخ با قراظهار

دارید که ما بهائی نیستیم من خودم آنها را از قتل شما

منصرف میکنم و تمام شئون و اعتبارات شما را بر میگردانم و

نهایت محبت و مهربانی را در حق شما مجری میدارم حضرا

با نهایت متانت و استقامت جواب میدهند که چنین امری

برای ما محال و ممتنع است آنچه شاهزاده اصرار میورزد

حضرات بامتناع خود باقی میمانند عاقبت الامر خشمگین شده

با شدت هر چه تمامتر با چکمه بسر و صورت و دهان حضرات

کوبیده و امر میدهد آنها را بشهادت برسانند .

نقل این واقعه تأثیراتی در مرحوم معظم الملك بخشید و

بآن سبب هدایت یافت و فامیل بزرگی باین امر مبارك تصدیق

و گانون امر در فریدن از این فامیل تشکیل گردید .

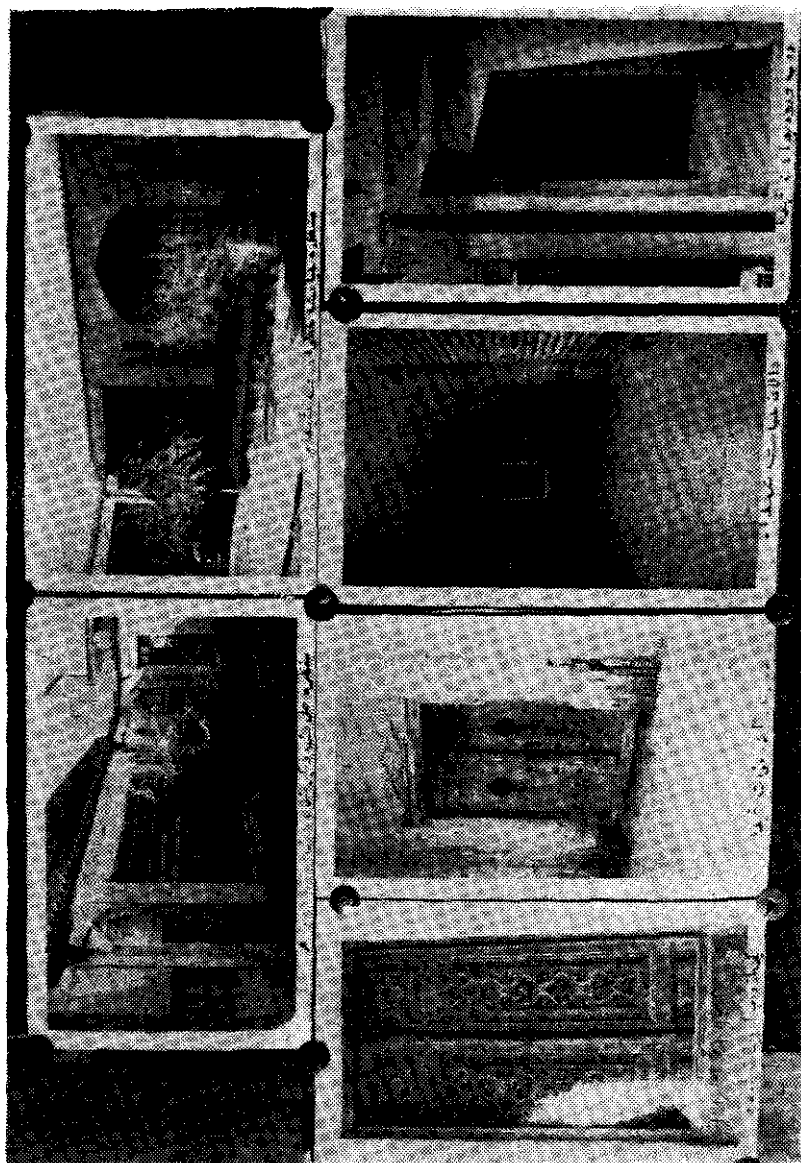
۲ - جناب آقا میرزا جعفر ثابت که سالها در اصفهان



مرقد منور سلطان الشهداء ومحجوب الشهداء

بشغل خرازی مشغول و بعداً بر اثر انقلاب و ضوضاء بطهران
 مهاجرت نمودند حکایت میکردند که من روز شهادت بدون
 اینکه از چگونگی امر مطلع باشم از میدان شاه عبور میکردم
 جمعیت کثیری اطراف میدان را احاطه و در عین حال افراد
 سرباز محوطه میدان را گرفته بودند سؤال کردم چه خبر
 است اظهار داشتند دو نفر سید که بابی شده بودند
 کشته اند و اجساد آنان در وسط میدان افتاده این عنوان
 که دو نفر سید را که بابی بوده اند کشته اند مرا بی اختیار
 متوحش و عصیان ساخت و میخواستم فریاد بزنم که چرا اولاد
 پیغمبر را کشته اند شخصی که نزدیک من ایستاده بود دست
 مرا گرفت و با ملایمت و نصیحت مرا از آن کار باز داشت و
 از میدان بیرون برد و بنا کرد با من صحبت کردن و اینکه
 بابی یعنی چه و خلاصه حقیقت امر را بر من روشن ساخت و
 موجب ایمان من گردید . نظایر این قبیل که موجب
 هدایت نفوس کثیره شده است بیشمار بوده که من دو فقره در
 خاطر مانده است .

مرض مرگ امام جمعه . شهری بر این قضیه اطلاع دار
 ند که دملی برگردن امام جمعه عارض شد که بوی عفونت آن
 تمام کسان او را متنفر و بیزار کرد او را بباغ شمس آباد انتقال
 دادند و در آنجا بمقر اصلی خود راجع گردید . معروف
 بود که شیخ باقر بواسطه سیادت حضرات اندکی تردید در
 در صدور حکم قتل کرد ولی امام جمعه که مسبب و مؤسس

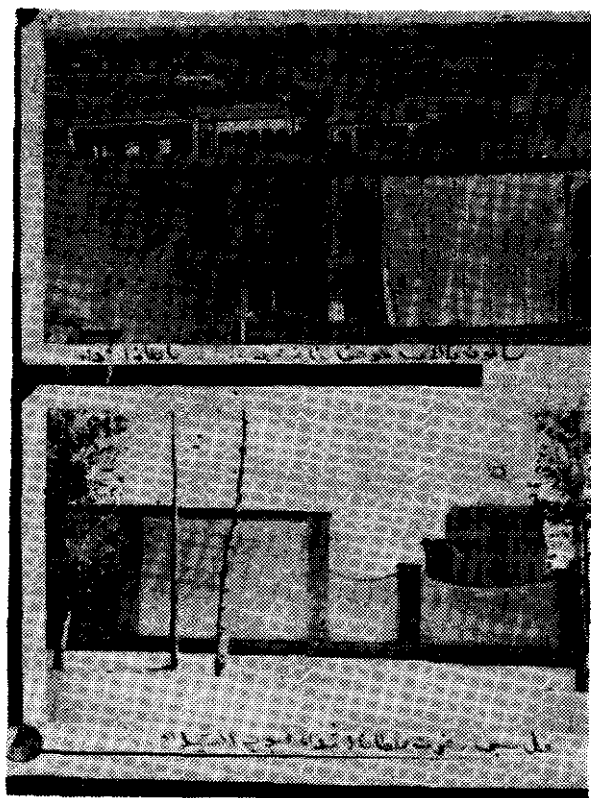


چند منظره از ورودی و داخل منزل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

اصلی بود بگردن خود دست زد و گفت بگردن من خون
این دو نفر مباح است .

آقا میرزا اسمعیل برادر حضرات که بتقیه مبادرت کرد
داماد مرحوم آقا محمد تقی پسر مرحوم حاج ملاشفیع خوئی
بود و چون از طائفه علماء بودند و از ایمان حضرات بظهور
مبارک مطلع میشوند قبلا در مقام تبرئه آقا میرزا اسمعیل بر
آمده و از شیخ باقر حکمی در این خصوص دریافت میکنند که
در اوراق سابق عینا دیده شده است

مرافعه اخیر : - در موقع تشکیل نوین دادگستری بوسیله
مرحوم داور ورثه مرحوم آقا میرزا اسمعیل برای استرداد املاک
رهنی امام جمعه که بنام حضرات بود در عدلیه طرح دعوی
کردند ولی بواسطه عدم علاقه وکلای ورثه از یکطرف و نفوذ
زیاد مالکین قبلی دعوی را بهیچ و پوچ بمصالحه برگذار
کردند و بجائی نرسید و پرونده بدون اثر ضبط شد قبل از
این مرافعه هم ورثه در زمان ظل السلطان طرح دعوی در
محضر شرع و دوایر حکومت در زمان استبداد نمودند ولی
مالکین قصبه جز که مسلط بر املاک بودند با دادن رشوه
گرافی بظل السلطان قضیه را مسکوت گذاشتند چون یکی از
وراث مرحوم خانم سید صبیح آقا میرزا اسمعیل زوجه خود
ظل السلطان بود در حقیقت شاهزاده خود من غیر مستقیم
ذیحق در دعوی بود ولی با گرفتن سهم خود بصورت رشوه
صرف نظر کرد و روزیکه دستور ختم مرافعه را داده بود يك



عکس بالا سالن منزل و عکس پائین
 محبس سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
 در اصفهان

اسکناس سه تومانی نزد زوجه اش خانم سید انداخت و گفت

(سید جون اینهم سهمی تو)

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در ضمن نطق مبارک در حیفاً
بسال ۱۳۳۲ هـ ق در باره شهادت نورین نیرین فرمودند.
قوله الاحلی :

” ظل السلطان از برای من در پاریس گفت میخوام يك مسأله
تفصیلش را برای شما بگویم خواهش دارم این حکایت را
گوش بدید گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیه سلطان الشهداء
و محبوب الشهداء را میخوام تفصیلش را برای شما ذکر کنم
قسم خورد که اینکار را پدرم کرد این گناه از من سر نزد این
عصیان برگردن پدر من است (۱) بمن نوشت حضرات را
بیاور بکش من نوشتم که حضرات یعنی سلطان الشهداء و
محبوب الشهداء از اشخاص عادی نیستند که من آنها را -
بیاورم بکشم از نفوس معتبر و محترم این شهرند از کشتن اینها
اهالی اصفهان خیلی جزع و فزع خواهند نمود مصلحت
دولت نیست که اینها را بکشد جواب ثانی رسید که باید
حکما اینها را بکشی ^{جواب} نوشتم که این مسأله بسیار مشکل است
اگر امر میفرمائید اینها را بیاورم توبه بد هم اینها از ساداتند

(۱) - بدیهی است که ظل السلطان در شهادت نورین
نیرین در حالت مستقیم داشت و اینکه در حضور مبارک حضرت
عبدالبهاء چنین گفته است برای آنستکه خود را در محضر
مبارک تبرئه کند بخیال اینکه با این دروغها میتواند خود را بیگناه
جلوه دهد غافل از آنکه حق عالم بجمیع حقایق و امور است .

از سلاله پیغمبر هستند از سادات صحیح النسب اند امر
سیم آمد که بدون مراجعه بوصول این امر فوراً اینها را بیاور
و بکش من اول اشخاصی فرستادم نزد حضرات که اینها را -
نصیحت بکنید که امر چنین است من مجبورم دیگر چاره نیست
جز آنکه شما ها تبری بکنید من علما را جمع میکنم و شما را در
مجلسی حاضر مینمایم آنجا تبری بکنید این وسیله میشود که
من شما را از این ورطه خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شد م
آنها را بحبس بیاورم بعد در حبس نفوس متعدده ثیرا محرمانه
نزد آنها فرستادم تا نصیحت کنند و بآنها بگویند که ایمن
حکم پادشاهی است نمیشود از آن صرف نظر کرد شما بیایید
تبری کنید از این مساله بگذرید والا شاه بابا ابد قبول
نمیکند آنها قبول نکردند بعد خودم آنها را در شب خوا^{ستم}
گفتم آقا سید حسین آقا سید حسن این مساله خیلی عظیم
شده است شاه بابا نهایت اصرار در قتل شما دارد وسیله
دیگر از برای من در دست نمانده است مگر آنکه بشاه بگویم
شما تبری کرده اید والا اگر من نکشم شاه بابا مرا مسئول
میداند من نمیگویم که بد بگوئید همینقدر بگوئید که ما بهائی
نیستیم دیگر من باقیش را درست میکنم گفتند ممکن نیست ما
بهائی هستیم یا بهاء الابهی هر چه گفتم آقا میرزا حسین
آقا میرزا حسن میکشند گوش ندادند گفتند یا بهاء الابهی
آنچه لازم بود من کردم ابد قبول نکردند شاه هم با نهایت
اصرار قتل آنها را میطلبید دیدم اگر من نکم شاه بابا مرا

میکشد این حکایتی است که ظل السلطان برای من میگفت .
 میگفت که آنچه من کردم که همینقدر بگوئید ما بهائی نیستیم
 آنها قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الله یا بهاء الله یا بهی
 انتهى

بطوریکه ملاحظه فرمودند رمسین اطهرین نورین نیرین
 الحسن و الحسين علیهما سلام الله را در تخته فولاد بخاک
 سپردند پس از چندی جناب آقا میرزا محمد صادق پسر
 حضرت محبوب الشهداء از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء
 جل ثنائہ درخواست نمودند که اگر اجازه مبارکه صادر شود
 ایشان رمسین اطهرین شهیدین سعیدین را از تخته فولاد
 اصفهان بمنزل شهداء که محل سکونتشان بوده انتقال دهند
 لوح مبارک در جواب صادر شد و میفرمایند حال حکمت اقتضا
 ننماید و موکول بمستقبل ایام است . عین لوح مبارک مزبور
 این است . قوله الاحلی :

* هو *

اصفهان سلیل جلیل من فاز بملکوت الابهی محبوب
 الشهداء علیه بهاء الله الابهی
 هو الله

ای بنده صادق جمال الابهی اگر چه مدتی است با تو گفت
 و شنیدی نکرده ام ولی ضمیر منیرت آگاه و گواه که دمی بسی
 یادت نیاسودم و همیشه رخ بدرگاه احدیت نمودم و زاری —
 نمودم که در جمیع موارد مصدر عبودیت ذات احدیت گردی

و آنچه برازنده و پاینده و زیبنده است پردازى حمد خدا
را که مؤید و موفق و منظور نظر عنایتی

در خصوص نقل دو هیکل مقدس مطهر از محل معلوم به بیت
محمور مرقوم نموده بودید حال نظر بحکمت جایز نه زیرا اهل
بخش و کین در کمینند و مبغضین گوشه نشین باندك فرصت
به توهین قیام نمایند . ولی در استقبال یمنی عنقریب
خوش واقع گردد . ع ع

در سال ۱۳۲۲ هـ ش. محفل روحانی اصفهان حسب الامر
حضرت ولی امرالله جل ثنائہ و ابلاغ محفل مقدس ملی بهائیان
ایران رمس مطهر نورین نیرین را از تخته فولاد بمحلی که در
جوار رمس مبلغه فصیحه شهیره امرالله میسیس کیث رانسوم کهلر
قرار داشت منتقل فرمودند این نقطه بدیعه که امروز در کنار
زاینده رود در محل زیبائی مملو از درخت و سبزه و گل قرار
گرفته مزار مقدس احبای الهیست و مرقد مبلغه شهیره در —
فاصله کمی از مرقد منور نورین نیرین قرار دارد و در این
اواخر بر حسب اشاره حضرت ولی امرالله محفل روحانی اصفهان
بنقل رمس مبلغ منقطع امرالله جناب آقا میرزا مهدی اخوان
الصفای یزدی از قبرستان تخته فولاد بجوار مرقد میسیس —
رانسوم کهلر و نورین نیرین اقدام فرمودند .
در اینجا بمناسبت کلمه‌ئی چند هم درباره مبلغه شهیره
آیت فصاحت و دارای مقام عظیم شهادت میسیس رانسوم کهلر
ذکر میکنیم :

مشارالیهها که بواسطه اجتناب از اطناب از شرح حالش صرف نظر میشود بامر مبارک وارد ایران شدند و پس از مدتی که در طهران و غیره بملاقات احباب سپری شد قرار شد سفری باصفهان و از آنجا بشیراز بروند لهذا خبر سفر مشارالیه بصوب اصفهان از طرف محفل مرکزی بمحفل روحانی اصفهان اطلاع داده شد و مشارالیهها روؤ جمعه ۱۴ مهر ماه سال ۱۳۱۱ هـ ش بعد از ظهر باصفهان وارد شدند استقبال شایانی از طرف محفل روحانی از مشارالیهها بعمل آمد که شرح آن بسیار مفصل و از اقتضای این دفتر خارجست در اصفهان میسس کهلر مبتلی بمرض آبله شدند و بالاخره در روز دوم آبان ۱۳۱۱ هـ ش پس از دو هفته بستری بودن بطکوت ابهی صعود فرمودند و بتاریخ بدیع یوم نهم شهرالعلم مطابق ۲۴ اکتبر ۱۹۳۳ موافق باسوم رجب سال ۱۳۵۲ هجری قمری بود و ابتدا در گلستان جاوید که در تخته فولاد بود بامانت گذاشته شد و پس از مدتی که محلی حالیه تهیه گردید بدانجا منتقل شدند تلگراف مبارک پس از صعود مشارالیهها رسید و بهایشان رتبه شهادت عنایت فرمودند و مشارالیهها را در زمره ایادی امرالله محسوب ساختند علیها غفران الله و بهائیه .

زیارتنامه شهید^۱

سرکار امة الله روحا خانم محبوبی مغزی از ساحت حضرت
ولی امر الله جل سلطانہ برای شہدای اصفہان تمنای صدور
زیارتنامہ از قلم مبارک کردند .

این توقیع مبارک در پاسخ عریضہ ایشان صادر شد .

اصفہان . امة الله روحا خانم محبوبی علیہا بہاء اللہ الابیہی
ملاحظہ نمایند . عریضہ تقدیمی آن کنیز آستان مقدس
الہی مورخہ ۱۶ / ۳ / ۱۳۱۲ بساحت اقدس مولای عزیز
مہربان حضرت ولی امر الله ارواحنا لا لطفہ الفداء واصل و —
مضامین کہ دلیل بر سرور و روحانیت بود موجب انبساط و —
مسرت خاطر وجود مبارک گردید ذکر شہدای ارض صادر و
تمنای صدور زیارت نامہ از قلم مبارک نموده بودید فرمودند
بنویس آنچه از قلم اعلی و کلک میثاق در حق شہدای آن —
ارض صادر کنیزست ثمین لا تعادله خزان السموات و الارض
عنایتی است کافی و موهبتی است وافی صدور زیارتنامہ از قلم
این عبد جائز نہ فرمودند این عبد آستان علو درجات آن
نفوس زکیہ را در احیان تضرع و تبطل در مقامات مقدسہ بکمال
خضوع و خشوع مسألت نماید و بازماندگان شہداء^۲ تأیید و

توفیق و سعادت ابدیه از درگاه حضرت رب البریه خواهم
صفحه منظومه بدیعه نیز منظور نظر عنایت و مکرمت وجود
اقدس واقع مجدد اظهار لطف و مهربانی در حق آن ورقه
منجذبه زکیه فرمودند حسب الامر مبارک مرقوم گردید .

نورالدین زین . ۱۵ شهرالنور ۱۰

۱۹ جون ۱۹۳۳

(بخط مبارک مرقوم شده) " جملک الله آیة
الموهبة و علم النصر و مصباح الهداية بين امائه المؤمنين
و الورقات الموقنات في تلك العدة القصوى :
" بنده آستانش شوقی "

زیارتنامه بافتخار

سلطان الشهداء و محبوب الشهداء

ثم اقبل الى المشاهد المقدسه و المقامات العالیة و اذا

عرفت و وجدت و حضرت قف و قل :

اول نور اشرق من افق ظهور وجه ربکم فاطر السماء علیکم یا
مظاہر الوفاء و مطالع الاسماء فی ملکوة الانشاء اشهد ان
بکم ظهرت رايات النصر و ارتفعت اعلام الهداية و انارت —
افق الاستقامة و سرت نسمة الله بین البرية و بکم تجدد —
طراز الشهادة و ظهر ما تحیرت به الافئدة و العقول انتسم
الذین فدیتم ما عندکم و ارواحکم و کل عضو من اعضائکم و کل
عرق من عروقکم فی سبیل الله محبوبکم و مقصودکم انتم الذین

ما منعكم فى الله ظلم ظالم ولا لومة لائم ولا سطوة كل معرض
اعرض عن الله اذ اتى بسلطان احاط من فى السموات والارضين
اشهد ان بمصيبتكم ناح الملاء الاعلى وسكان سراقق الابهى
ونطق لسان الله المهيمن القيوم من قبل كل مؤمن انا لله و
انا اليه راجعون وفى كل الاحوال الحمد لله رب ما كان وما
يكون " وبعد فاسال الله ما اردته من فضله انه هو العزيز
الودود " عليك البهاء يا مشرق الوفاء من لدى الله فاطر
السماء اشهد بك تزينت مدينة العبودية ورفعت اعلاها و
طرزت ابوابها وغنت طيورها اشهد انك قد اقبلت الى الله
ونطقت بثنائه بين عباده طوبى لك ولاخيك الذى ناح له
اهل الفردوس الاعلى وطوبى لمن توجه اليكما ووجد عرفكما
ومشى فى اثركما وتمسك بالمعروف فى اهلكما بعد كمال
" ثم توجه الى الكاظم الذى فاز بالشهادة الكبرى فى سبيل الله
مالك الورى وقل " عليك بهاء الله يا من فديت بكلك فى الله
رب العالمين اول عرف توضع من قميص رحمة ربك مالك الاسماء
عليك يا ايها النجم المشرق من افق الوفاء والناظر الى الافق
الاعلى اشهد انك اقبلت فى يوم فيه اعرض كل معرض واخذت
الكتاب اذ نبذه كل مشرك واعترفت بما نطق به لسان العظمة
اذا نكره كل منكرو شرهت رحيق المعانى اذ تركه كل منافق
طوبى لك ولا رضى فازت بجسدك ولزائر قصد مقامك وزار رمسك
ولناطق بثنائك وتفوه بما ورد عليك فى ايام ربك اشهد بك ناحت
السدرة وذابت اكباد البرية الذين نبذوا العالم واقبلوا

الى الأفق الأعلى فى ايام الله مالك العرش والثرى كذلک
نطق القلم فى المقام الذى استقر مالک القدم على عرشه العظيم
البهاء والسلم والثناء والروح عليك يا من بك رجع حديث
الحسين و ناحت البتول والرسول فى حزن مبین تباً لقوم
انكروا حقك و نبذوا ما امروا به من لدى الله العليم الحكيم
البهاء الذى ظهر و لاح فى اول فجر فيه اظهر الله نفسه
لمن فى جبروته و ملكوته و خيرة خلقه عليك يا سلطان الوفاء
واسمى الحاء والحاء يشهد لكما قلمي الأعلى بانكما توجهتما
واقبلتما الى الله فاطر السماء فى يوم فيه سقطت الكواكب و
اظلمت الشمس و نفخ فى الصور و سرت الجبال نعيماً لمن اقبل
اليكما و فاز بذكر كما و تمسك بحبل حبكما و تبرء عن الذين
قاموا عليكما من دون بينة و لا كتاب اول سلام نطق به لسان
المظمة قبل خلق الارض والسماء عليك يا اسم الحاء المشرق
من افق الوفاء اشهد انك اقبلت و سمعت النداء و اجبت
مالك الاسماء و اخذك جذب الايات على شأن انفقت ما
عندك و اهلك و روحك فى سبيل الله المهيمن العزيز
القيوم *

زيارتنامه

" هو الله "

يا قلمي الأعلى ان اذكر اسمى الحسن الذى فدى فى
سبيلى و انفق ما عنده حبا لجمالى و شوقا للقائى ثم اذكر
اسمى الحسين الذى ما رجع من مشهد الفداء بهما رجوع

حديث الذبح و ذابت الاكباد ثم اذكر الكاظم الذى شاهد
 مالا شاهد احد من المباد اشهد انكم آمنتم بالله فى يوم
 فيه اخذت الزلازل قبائل الارض كلها واضطرب فيه القلوب
 وشاخصت الابصار اشهد بكم ارتفعت رايات الذكر بين المباد
 ونصبت اعلام الهداية فى اكثر البلاد انتم الذين فى
 مصيبتكم ناحت السدرة وصاحت الصخرة وثسقت الجبال نعما
 لمن تقرب اليكم و شرف بزيارتكم ونطق به ما نطق القلم —
 الاعلى فى ذكركم و ثنائكم وما كنتم فى محبة الله مالكا المبدأ
 والمآب .

زيارتنامه شهدای ارض صاد

انك انت يا اسمى والناظر الى وجهى اذا رايت بياض
 المدينة التى فيها غابت شمس الوفاء قف و قل يا ارض الصاد
 اين مطالع نورك و مشارق عزك و اين طراز هيكلك و اين الذين
 بهم انارت افق الهداية بين البرية و اين كلمات كتاب الله
 العزيز الحميد يا ارض الصاد اين اعلامك و آياتك و اين
 بيناتك و راياتك و هل محت آثار الظلم فيك او هل يكون بمثل
 ما قد كان فاخبرينى و لا تكونى من الصابرين هل الرقشاء
 تصبى فيك و هل الذئب يحوى كما عوى من قبل ان ربك
 يسال و يجيب و هو القوى القدير نشهد فيك كنزت كنوز الوفاء
 و غرقت السفينة الحمراء و عقرت ناقة الله رب المالمين قد
 غابت من آفاقك شمس المحبة و الوفاء بما اكتسبت اياى —

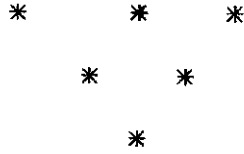
الذين كفروا بالله المميز المنيع قل يا ارض الصاد انا نوصيك
 فى امانتى و امانتى و نسالك من نار البغضاء هل انها
 طفيت اشتعالها و لهيبها فاصدقينى لوجه الله رب الكرسى
 السرفيع يا اسمى يا ايها الناطق بذكرى فاعلم من اراد ان
 يستنير بنور البقاء و يتشرف بزيارة احد من اهل البهاء -
 المستقرين على الفلك الحمراء و المتوجهين الى الافق الاعلى
 ينبغى له ان يظهر قلبه بماء الانقطاع و يقدس وجهه عن
 التوجه الى ما خلق فى الابداع و زوت فى الاختراع و يكون
 على شأن المملوك امام وجهه و ما سوى الله ورائه ثم يمشى
 بوقار الله و سكينته فى كل خطوة يقول بجوهر الخضوع و منتهى
 الخشوع يا الهى قد قصدت الذين سفكت دماهم فى سبيلك
 و انفقوا بارواحهم فى حبك الى ان يصل الى الرمس الاقدس
 و التراب المقدس يقف و ينظر الى اليمين كناظر منتظر رحمة
 الله المهيمن القيوم ثم يتوجه و يقول اول فلاح لاح من افق
 الكرم و اول عرف حاج من قميص طلعة حضرت مالك القدم و اول
 ذكر تكلم به لسان المشية فى العالم و اول نور انجذبت به
 افئدة الامم عليكم يا هياكل الثناء و مطالع الاسماء و مشارق
 الامر فى ملكوت الانشاء اشهد ان بكم استوى الرحمن على
 عرش الامكان و ما ج بحر الفجران و فا ح كوش الحيوان و
 ظهر ملكوت البيان و اشرق من الافق شمس العرفان انتم
 الذين بميثاقكم ظهرت المشية و سلطانها و برزت الارادة و
 اقتدارها و القدرة و ما قدر فيه من لدى الله المقتدر القدير

وبكم احاطت الكلمة وسرت النسمة وانا را المالين من
تجليات نور طلع و اشرق من مطلع نور الاحدية ان بكم هدرت
حماة الوفاء فى الفرووس الاعلى و نطقت سدرة المنتهى و
غن عندليب البهاء و نادت الاشياء بما شهد الله موجدكم و
خالقكم و سلطانكم و مبدئكم و مبدعكم و محييكم و مميتكم و
اولكم و آخركم و مظهركم و ملهمكم و مؤيدكم و معرفكم انتسم
حروفات الكلمة الاولى و الطراز الاول فى ملكوت الانشاء و
مظاهر العدل فى الجبروت الاعلى انتم السكتاب المسطور
و الرمز المشهور و الرق المنشور و البيت المعمور بكم ارتفعت
رايات العدل و نصبت اعلام النصر و بكم تفسرت راحة
القميص و ظهرت آية التقديس و بكم فتح باب الكرم على وجه الامم
و هطلت من سماء المرفان عناية الرحمن طوبى لكم و لمن
تقرب بكم الى الله و لمن تشبث باذىالك و تمسك بحبالكم و نطق
بذكركم و يل لمن انكر حقكم و اعرض عنكم و استكبر عليكم و جاحد
عناية الله فيكم يشهد كل شئ بعزتك و ارتفاع مقامكم و ربحكم
فى الآخرة و الاولى و خسارة الذين كفروا بالله اذ اتى بآيات
مشرقات و بينات واضحات و انوار ساطعات سبحانه يا من
باسمك طار الموحدون فى هواء قريك و لقاءك و سرع المخلصون
الى مقر الفداء فى حبك و رضائك اسألك بالذين استشهدوا
فى سبيلك و اخذهم جذب آياتك على شأن ما منصفهم ما فى
الدنيا عن التقرب اليك بان تكتب لنا من قلمك الاعلى ما
ينفصنا فى الآخرة و الاولى يا الهى و سيدى و رجائى اسالك

بهذا التراب الاطهر والرمس المظهر بان تغفر لى و تكفر
 عنى جريراتى المظمى و قدر لى بفضلك ما تقربه عينى وتنشرح
 به صدرى انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك مفاتيح
 الرحمة و الفلاح لا اله الا انت القوى الغالب القدير
 از كلك حضرت عبدالبهاء جل ثنائه هم زيارتنامه اى -
 باعزاز نورين نيرين و جناب آقا ميرزا مهدى آقاى اخوان
 الصفاء كه در جوار مرقد نورين نيرين بمدا مدفون گردیده
 صادر شده

و صورت زيارتنامه مبارك اينست . قوله الاحلى :
 اى ياران از قبل عبدالبهاء روزى مخصوص بزيارت آن بقمه
 نورا مشرف گرديد و بخوانيد و قولوا البهاء المشرق من
 اوج العللى و النور الساطع عن الملاء الاعلى ينزل و يحف
 تلك البقعة النورا التى دفن فيها تلك النجوم الساطعة
 والضياء النيران اللامعان فى ملكوت الابهى و المسراج -
 الوهاج فى زجاج التقى و الروح المجرد الهادى الى منهاج
 الهدى اشهد انكم آيات الهدى بين الورى و رايات ملكوت
 الابهى و ملوك سرير الموهبة الكبرى طوبى لكم بما نلتم هذا
 المقام الاسنى و الذروة العليا و رفعكم الله مقام صدق عليا
 و اننى اتبرك بهذا التراب المعطر و المسك الا زفر لانه مراقد
 لتلك النفوس المطمئنة الراضية المقربة الى رب البرية و اسأل
 الله بان يجعل اجداثكم مشاكي النور فى هذا المصبر
 المشهود و القرن المحمود ان ربي يختص برحمته من يشاء

حتى يستمد المخلصون منها الانوار ويستنشق منها -
 الزائرون نفحات الازهار وعليكم البهاء الابهي
 " عبد البهاء عباس "





شیخ سلمان

مربوط به صفحه ۲۰

1. The first part of the document discusses the importance of maintaining accurate records of all transactions and activities. It emphasizes that proper record-keeping is essential for transparency and accountability, particularly in the context of financial reporting and auditing.

2. The second part of the document outlines the various methods and tools used to collect and analyze data. It highlights the need for robust data collection systems that can handle large volumes of information and provide reliable results.

3. The third part of the document focuses on the analysis and interpretation of the collected data. It discusses the various statistical techniques and models used to identify trends, patterns, and correlations within the data set.

4. The fourth part of the document addresses the challenges and limitations of the data collection and analysis process. It acknowledges that while data-driven approaches offer significant advantages, they also face several challenges, including data quality, privacy concerns, and the need for skilled personnel.

5. The fifth part of the document provides a summary of the key findings and conclusions drawn from the study. It reiterates the importance of data-driven decision-making and the need for continuous improvement in data collection and analysis practices.

6. The sixth part of the document discusses the implications of the findings for future research and practice. It suggests that further exploration of advanced data analysis techniques and the integration of artificial intelligence could lead to more effective and efficient data-driven decision-making processes.

7. The seventh part of the document provides a detailed discussion of the methodology used in the study. It describes the various steps involved in data collection, from identifying the research objectives to the final data analysis and reporting.

8. The eighth part of the document discusses the ethical considerations and potential risks associated with the use of data in research and decision-making. It emphasizes the need for transparency, accountability, and the protection of individual privacy and data security.

9. The ninth part of the document provides a detailed discussion of the results of the study. It presents the various findings and conclusions, highlighting the key insights and the implications for future research and practice.

10. The tenth part of the document provides a final summary and conclusion. It reiterates the importance of data-driven decision-making and the need for continuous improvement in data collection and analysis practices. It also provides a brief overview of the key findings and conclusions of the study.

قسمت چہارم

الواح مبارکہ نازلہ از قلم

جمال قدم جل جلالہ در

بارہ فورین نیرین

علیہما السلام

لوح مبارك بافتخا ومجوباً لشهداء

هُوَ الْبَهِيُّ الْإِلَهِيُّ

أَنْ يَا اسْمَ اللَّهِ أَسْمَعَ نَعْمَاتِ الرُّوحِ وَلَا تَلْقَيْتِ إِلَى الَّذِينَ هُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَإِبَانِهِ وَكَانُوا
فِي الْأَمْرِ سَقِيًّا أَنْ أَتَيْتِ مَلَأَ الرُّوحُ فِي حُبِّ رَبِّكَ وَهَذَا أَصْلُ الَّذِينَ وَلَنْ يَعْرِفَ ذَلِكَ الْأَكْلُ
مُؤْمِنِينَ ذِكْرًا قُلْ يَا قَوْمٌ قَدْ شَقَّتْ سُبْحَاتُ الْيَوْمِ وَأَنْفَطَرَتْ سَمَاءُ الشُّرُكِ وَأَيُّ اللَّهِ عَلَى ظُلُمٍ لَقَدْ
وَفِي حَوْلِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا إِذَا بَدَّلَ كُلُّ أَمْرٍ وَأَضْرَبَ كُلُّ نَفْسٍ وَنُفِثَ كُلُّ جَبَلٍ
شَاخِجٍ رَفِيعًا وَإِنَّكَ أَنْتَ فَاسْتَقِمَّ عَلَى الْأَمْرِ بِحَوْلِ اللَّهِ وَفُوتِهِ ثُمَّ اتَّخَذَ لِنَفْسِكَ
فِي هَذَا الْقَامِ مَقْعَدَ عِزٍّ مُبِينًا ثُمَّ أَنْصَرُ الْأَمْرَ بِمَا اسْتَطَعْتَ لِأَنَّ مَلَائِكَةً
أَرَادُوا بِإِنْ يَرْجِعُوا الْأَمْرَ إِلَى مَقَرِّ الذِّهْنِ كَانَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَيْهِ مَطْرُوحًا خُذْ
زِمَامَ الْأَمْرِ لِثَلَاثِمَتِهِ أَنَا مِلَّ الشُّرُكِ وَهَذَا مَا قَدَّرَ لَكَ فِي الْأَوَاجِ عِزٌّ حَفِيفًا
وَلَقَدْ قَدَّرْنَا لِكُلِّ نَفْسٍ بِأَنْ يَكْتُبَ فِي هَذَا الْأَمْرِ مَا يَثْبُتُ بِهِ أَرْجُلُ الْعَالَمِينَ عَلَى عِزِّ
رَفِيعًا أَنْ يَأْخُذَ لِكُلِّ نَفْسٍ كَثِيرٍ أَصْنَامَ الْيَوْمِ بِقُدْرَةِ رَبِّكَ ثُمَّ أَخْرَجَ النَّاسَ عَنْ ظُلُمَاتِ
الْهُوَى وَبَشَّرَهُمْ إِلَى مَوْطِنِ الْأَمْنِ فِي ظِلِّ سِدْرَةِ الْبَقِيَّةِ أَرْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ عَنْ جَهَةِ
عَرْشٍ عَظِيمًا إِنَّا لَنَلْقَيْتِ إِلَى شَيْءٍ ثُمَّ تَقَرَّبَ بِنَفْسِكَ إِلَى اللَّهِ الْكَذِبِ
خَلْقَكَ وَسَوَّاكَ وَجَعَلَكَ لِلْعِبَادِ ذِكْرًا مُبِينًا وَإِنْ تَرِيدُ أَنْ تَطْلُعَ عَلَى مَا وَرَدَ
عَلَى جَمَالِ عِزِّهِ ثَبَاتًا فَاعْلَمْ بِأَنَّهُ قَدْ وَقَعَ فِي بَيْتِ الْحَسَدِ وَهَذَا أَقْبَسُ مَرْشُوسٍ
بِدَمِهِ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْكَ لِيَكُونَ عَلَى بَصِيرٍ مُبِينًا كَذَلِكَ الْهَمْنُكَ وَالْقَيْنَاكَ مَا وَرَدَ
عَلَى مَظْهَرِ نَفْسِ اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ خَلَقُوا بِأَرَادَةٍ مِنْ قَلْبِهِ وَكَانُوا أَعْلَى تَقَرُّبِيًّا

كُنْ كَلِمَةَ اللَّهِ وَسَبِّحْ أَمْرَهُ بَيْنَ الْعِبَادِ لِيُفَصِّلَ بَيْنَ الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ
 عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَافَرُوا عَلَى الْأَمْرِ بَيْنَنَا إِنَّا نَاكَ فَانْصُرْ رَبَّكَ فِي كُلِّ حِينٍ وَلَا تَقْرُبْ
 إِلَى الَّذِينَ يَحْدُثُ مِنْهُمْ رَوَاجَ الْبَغْضَاءِ مِنْ هَذَا الْعُلَامِ الَّذِي أَشْرَقَ عَنْ مَطْلَعِ
 الْبَقَاءِ يَسْلُطَانِ مُبِينًا قُلْ يَا قَوْمُ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِعَلِيٍّ بِمَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْبَيَانُ
 وَبِمُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِهِ بِمَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْفُرْقَانُ ثُمَّ يَا كَلِيمِ بِمَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْأَسْفَارُ
 تَاللَّهِ تِلْكَ آيَاتُهُمْ قَدْ نَزَلَتْ عَنْ جَهَةِ الْعَرْشِ مَنِيعًا وَمِنْ دُونِهَا قَدْ مُلِكَ الْأَمْرُ
 عَمَّا ظَهَرَ مِنْ سُلْطَانِ الَّذِي كَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مُحِيطًا إِذَا يَا قَوْمُ فَانْتَحِبُوا
 عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ قُوبُوا إِلَيْهِ بِمَا قَرَّبْتُمْ فِي جَنَبِهِ وَهَذَا جَنَبُ اللَّهِ
 إِنْ أَنْتُمْ بِهِ عَلِمْتُمْ قُلْ قَدْ عَمِتْ أَبْصَارُ لَنْ يَرْتَدَّ إِلَى شَطْرِهِ وَبِكَمْتِ لِسَانُ لَنْ يُطْلَقَ
 لِبِدَايِعِ ذِكْرِهِ وَصَمَّتْ أَذَانُ لَنْ تَسْمَعَ نَغَمَاتِ الرُّوحِ مِنْ هَذَا الْلِسَانِ الَّذِي
 يَنْطِقُ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَا بَنِي آدَمَ أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا قُلْ يَا هَوُ
 دَعُوا مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ خُذُوا الْوَحْ أَلَّهُ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ اسْتَشْفِعُوا إِنْ وَجَدْتُمْ
 عَنْهُ رَاحَةً الرَّحْمَنِ فَاحْفَظُوهُ عَنْ ضَرِّ الشَّيَاطِينِ ثُمَّ أَنْصَرُوهُ بِمَا كُنْتُمْ مُسْتَطِيعًا
 عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَبْصُرُ آجِبَاتِهِ كَيْفَ يَشَاءُ وَإِنْ نَصَرَهُ كَانَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ قَرِينًا إِنَّا كَرَّمْنَا
 مُجَادِلُوا بِاللَّهِ وَلَا تَحَارِبُوا مَعَ نَفْسِهِ وَلَا تَدْخُلُوا مَا يَسْتَعْلَى بِهِ أَمَّا وَكُمُ وَحَقُّ بِهِ
 دِينُكُمْ خُافُوا عَنِ اللَّهِ وَلَا تَكُونَنَّ عَنْ شَاطِئِ الْقُرْبِ بَعِيدًا وَالرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ
 اتَّبَعَ أَمْرُ مَوْلَاكَ فِي كُلِّ بُكُورٍ وَأَصِيلٍ تَمَّتْ قَدْ نَزَلَتْ مَرَّةً أُخْرَى عَنْ مَلَكُوتِ الْأَلْحَى
 مِنْ أَسْفِنَا الْعَاءِ

لوح مبارك نازل بافتخار سلطان الشهداء

هُوَ الْبَهِيُّ الْأَبْهَى

سِرَّ اللَّهِ عَنْ سِدْرَةِ النَّارِ مِنْ وَرَاءِ مُلْكِهِمُ النُّورِ عَلَى بُعْدَةِ الْأَمْرِ قَدْ كَانَ بِالرُّوحِ مَشْهُودًا
وَبَسْطِ الْبَحْرِ وَيَقُولُ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ أَكْفَرْتُمْ بِالَّذِي بِهِ آمَنْتُمْ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ هَذَا جَلَّ
قَدْ ظَهَرَ بِالْفَضْلِ وَأَنْتُمْ أَحْجَبْتُمْ عَنْهُ بِظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِهِ الْأَنْشَاءِ بَعْدَ الَّذِي
كُلُّهَا خُلِقَ بِقَوْلِهِ وَإِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا أَنْ يَا إِسْمَ الْأَعْظَمُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ مِنْ
أَعْظَمِ الْأَسْمَاءِ لِتَخْرُجَ عَنْ بَيْتِ الصَّمْتِ وَتَطْلُعَ مِنْ مَشْرِقِ الْبَيَانِ بِأَمْرِ قَدْ كَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ مُجِيطًا إِذَا فُتِحَ الْلِسَانُ بِالْحَقِّ ثُمَّ بَلَغَ النَّاسَ بِمَا بَلَغَكَ بِالرُّوحِ فِي هَذَا
اللُّوحِ الَّذِي كَانَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مَنْزُولًا إِيَّاكَ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْءٌ عَنْ ذِكْرِ رَبِّكَ ثُمَّ
آخَرُ حُجُبَاتِ الْآخِرَانِ بِإِسْمِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ ثُمَّ أَشْرَقَ عَنْ أَفْقِ الذِّكْرِ يَا نَوَارِ مُبِينَا
إِيَّاكَ أَنْ لَا تَنْسَ حَبْنِ الَّذِي دَخَلْتَ بِبُعْدَةِ الْفِرْدَوْسِ وَحَضَرْتَ تِلْقَاءَ الْعَرْشِ وَإِنَّا
بَشَرْنَاكَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَقَدَّرْنَا لَكَ مَعَانَاكَ فِي مُلْكٍ رَفِيعًا وَلَا نَنْقُضُ عَهْدَ الَّذِي عَاهَدْنَا
بِهِ فِي مَحْضَرِ اللَّهِ وَلَا تَنْكُثُ مِيثَاقَهُ وَكُنْ عَلَى الْعَهْدِ مُسْتَقِيمًا أَنْ أَسْتَعِمْ عَلَى حَبْنِكَ
مَوْلَانِ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَنْتَعِ نَفْسَكَ عَمَّا قَدَّرْنَا لَكَ لِتَكُونَ مِنَ الرَّائِسِينَ فِي أُمِّ الْأَلْوَابِ
مَذْكُورًا ثُمَّ أَكْتُبُ فِي إِيَابَاتِ هَذَا الْأَمْرِ مَا أَلْقَى الرُّوحُ فِي صَدْرِكَ وَإِنَّهُ يُلْقِيكَ إِلَهِي
وَيُؤَيِّدُكَ عَلَى أَمْرِكَ أَنْ مَنْ فَلِمَ اللَّهُ مَقْضِيًا ثُمَّ الرُّوحُ وَالْعِزُّ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَ
عَلَى الَّذِينَ مَعَكَ فِي إِسْرَافِ الْأَمْرِ وَآصِيدِ الْقُدْسِ ثُمَّ فِي كُلِّ حِينٍ يَصِلُ إِلَيْكَ الْجَنَّةُ
الْحَسَنُ النَّهْرِيُّ مِنْ أَهْلِ الضَّادِ لِيَكُونَ مِنَ الْحُسَيْنِ

بِسْمِ اللَّهِ الْعَلِيِّ فِي رَفَرٍ الْأَعْلَى

أَنْ يَأْخُذَ الْوَفَاءَ قَدْ حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْكَ كُنَّا بِكَ وَعَرَفْتُ مَا سَطَرَ فِيهِ مِنْ لَدُنْكَ وَقِيلْنَا
حُبَّكَ فِي اللَّهِ وَمَظَاهِيرَ نَفْسِهِ وَمَرَايَا كَيْنُونِيهِ وَسَوْفَ يَجْزِيكَ اللَّهُ بِأَحْسَنِ جَزَاءٍ مِنْ
عِنْدِهِ وَيَجْعَلَكَ مِنْ الْمُهْتَدِينَ فِي كِتَابِ الرُّوحِ مَسْطُورًا أَوْصِيكَ جَيْشِدُ بِنَصِجِ
الْبَقَاءِ وَأَيْدِكَ عَلَى جَوْهَرِ الْأَمْرِ فِي كَلِمَاتِ الْقُدْسِ لِتَحْدِثَ رَوَايَحَ الْفِرْدَوْسِ عَنْ
مِصْرِ الْجَمَالِ وَتَكُونَ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ بِعِزِّ اللَّهِ مَخْلُودًا كُنْ عَلَى بَصِيرَةٍ فِي أَمْرِكَ وَلَا
تَغْتَبِ أَحَدًا وَلَا تَتَّبِعِ الشَّهَوَاتِ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ ثُمَّ أَمْشِ عَلَى الْأَرْضِ بِوَفَاءِ اللَّهِ
وَأَعْرِضْ عَنِ الَّذِينَ يَحْدُثُ فِي قُلُوبِهِمْ غِلًا مِنَ اللَّهِ وَأَجْبَانِيَةً وَلَا تَكُنْ لِلْكَافِرِينَ خَصْمًا
وَإِنْ تَعْمَلْ بِمَا أَلْهَمْنَاكَ لِتَحْدِثَ فِي الْمُلْكِ غَنَاءً مِنَ اللَّهِ وَفِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا
وَأَحْسَنَ مَكِينًا كَذَلِكَ الْقَبِيلَانِ قَوْلَ الْحَقِّ وَعَلَّمْنَاكَ سَبِيلَ الْهُدَى وَعَرَفْنَاكَ
مَنَاجِجَ التَّقَى لِتَكُونَ عَلَى الْأَمْرِ بِصِيرًا قُلْ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ
الشَّيَاطِينِ وَآمِنُوا بِمَا نَزَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ثُمَّ اتَّبِعُوا مَا يُلْقِيكُمْ الْعَبْدُ مِنْ نِعْمَاتِ الْبَقَاءِ
لِتَكُونُوا عَلَى الْأَمْرِ فِي عِلِّيِّ الْعَرْشِ ظَاهِرًا فَأَقْصُصْ هَذَا الرُّوْيَا لِقَلْبِكَ فِيمَا كُنْتُمْ
لَكَ مِنْ أَسْرَارِ الْقَضَاءِ مِنْ وَرَاءِ قُلُوبِ الْحَمَرَاءِ وَكَذَلِكَ كَانَ الْحُكْمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
عَلَى الْعَالَمِينَ مَقْضِيًّا أَذْ أَبْثَرُ فِي رُوحِكَ فِيمَا أَجْبَانَاكَ وَأَذْكَرْنَاكَ فِي اللُّجْ وَجَعَلْنَا
لَكَ بَشَارَةً مِنَ اللَّهِ عَظِيمًا الْمَنْزُولِ مِنَ الْهَاءِ بَعْدَ الْبَاءِ بِأَحْسَنِ .

لوح مبارك نازل بانقار حضرت سلطان الشهداء

هُوَ اللَّهُ

فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ الَّذِي أَخَذَهُ حَرَارَةُ حُبِّكَ وَجَذَابَاتُ عَشْقِكَ
وَهَبْتَ عَلَيْهِ مِنْ نَفْعَاتِ قُدْرَتِكَ وَنَعَمَاتِ رُوحِكَ بِحَيْثُ أَنْقَطَعَهُ عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ
وَالْإِشَارَاتِ فِيمَا حَدَّثَ فِي قَلْبِهِ وَلَهُ جَمَالُكَ وَشَعْفُ إِجْلَالِكَ حَتَّى سَاقَرْتَكَ إِلَيْكَ وَ
هَاجَرَ مِنْكَ عَلَيْكَ وَأَنْقَطَعَ السَّبِيلُ حَتَّى دَخَلَ فِي سُبُلِ عِنَايَتِكَ كَأَنَّهُ شَيْءٌ يَعْينُهُ فِي شَوْفِهِ
لِلْعَائِكَ لِيَصِلَ إِلَى بَابِ مَدِينِ أَمَدِيَّتِكَ وَيَبْلُغَ إِلَى مَقَاعِدِ عِزِّ أَرْلِيَّتِكَ حَتَّى قَامَ لَدَى خِيَامِ
رُضْوَتِكَ وَفَسْطَاطِ عَظَمَتِكَ فِي مَكْمَنِ الْقُدْسِ عِنْدَ حَرَمِ كِبَرِيَّاتِكَ وَحَدِيقَةِ جَمَالِكَ
وَمَدِينَةِ هَدَايَتِكَ وَبَلَغَ بِذَلِكَ الشَّرَفِ الْكُبْرَى وَالْإِفْتخَارِ الْعَظْمَى إِلَى مَقَامِ الَّذِي أَشْكُرُكَ
خَبِطَ عَبْدُكَ بِعُرْوَةِ رُؤُوسِكَ وَأَسْتَوْفَدَ مِنْكَ فَفَرَّ بِمَصَابِيحِ عَنَائِكَ بِذَلِكَ دَلَّ
فِي لُجَّةِ أَبْحَرِ الْهُوَى لَدَى تَمَوُّجِ آيَاتِ عِزِّ سُلْطَنَتِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي عَلَى مَا عَظَمْتَهُ
بِعُودِكَ وَأَكْرَمْتَهُ بِقُدْرَتِكَ وَلَكَ الشُّكْرُ عَلَى مَا رَفَعْتَهُ مِنْ جَوَاهِرِ نَعِيمِ الْمَكُونَةِ
وَبَدَائِعِ رَحْمَتِهِ الْمَخْرُوجَةِ الْبَيِّ أَشْرَفَتْ مِنْ شَجَرَاتِ الْحَبِّ فِي جَوَاهِرِ الْأَفْقَدَةِ إِذَا تَأَنَّنَّا
يَا إِلَهِي يَا نَسِيمَةَ يَدِ هَذَا الطَّيْرِ النَّارِيِّ فِي هَذَا الْجَنَّةِ الْأَيْهَى لِيُظْهَرَ بِكُنُوتِيَّتِهِ
عَلَى إِقَامَةِ نَصْرِكَ فِي مَلَكُوتِهِ خَلَقَكَ وَجَبْرُوتِهِ عِزُّكَ وَلِيُظْهَرَ رُوحَهُ عَنْ كُلِّ الْأَلَا
قَضَى بِهِ قَضَاؤُكَ وَلَا يُمْضِي بِهِ رِضَاؤُكَ إِذْ يَسِيدُكَ زِمَامُ الْأُمُورِ وَإِنَّكَ أَنْتَ مَظْهَرُ
الظُّهُورِ وَالْمَغْنَى عَلَى الثُّورِ فِي شَجَرَةِ الطُّورِ وَإِنَّكَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى
اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى أَوَّلِ نُورِكَ الَّذِي اسْتَرَفَى بِهِ أَرْوَاحُ قُدْسِ صَعْدِيَّتِكَ وَعَلَى
قَصْرِكَ الَّذِي كَانَ مُسْتَحَرَّكَ عَلَى الْهُوَى فِي قُطْبِ الثَّمَنِ مَرْكَزِ الْأَمْضاءِ بِالْبَدَاءِ

عَلَى الْقَضَاءِ وَعَلَى الْمُدْكَيْنِ عَلَيْهِ فِي رَفَارِيفِ الْبَقَاءِ وَعَرَائِشِ الْعَمَاءِ وَإِنَّكَ
 أَنْتَ الْحَاكِمُ الْقَادِرُ الْغَايِرُ الْعَالِمُ الْحَيُّ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ الْعَلِيمُ قَالِيسُ
 مِنْ قَبِيصِ الْكَبِيرِ مِنْ قُطْرِ الْبَقَاءِ عَلَى هَيْكَلِ أَخِيكَ فِي أَرْضِ الْأَنْشَاءِ وَبَلَغَ مِنِّي
 عَلَيْهِ السَّيِّحَ مِنْ أَسْطَرِ الْوَفَاءِ وَعَلَى الَّذِينَ كَانُوا فِي حَوْلِكَ مِنْ أَهْلِ الْهُدَى
 « ۱۵۲ ارض ص ح س ن »

لوح مبارک نازل بافتخار حضرت سلطان الشهداء

هُوَ اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

طبیعی در این ایام که هواهای نفسانیّه بعضی را از عدل و انصاف و مائزل
 فی الالواح من الاتحاد والاشتلاف منع نموده دیگر قلم اعلی چه ذکر نماید
 و لسان علم از برای که تکلم فرماید جهل عباد افق منیر علم را تیره نموده
 غفلت ناس صبح نورانی هدایت را ستر کرده در اکثری از الواح منزله
 جمیع را بحکمت و اتحاد و اعمال پسندیده و اخلاق حمیده ممدوحه امر نمودیم
 مع آنکه کل قرائت نموده و بر احکام الهیه مطلع شده مع ذلك از سبیل ستقیم
 دور مانده اند و اتباع هواهای خود را مقدم شمرده اند با اتحاد امر نمودیم
 باختلاف برخاستند بحکمت دعوت فرمودیم بدون آن قیام نمودند از توجه
 بشطر احدیه در اکثری از الواح فی شدند مع ذلك هر یومی فوجی وارد و فوجی
 خارج لاجول و لا قوة الا بالله تفصیل ارض تا وعزم بعضی را بر امر شنج استماع
 نمودید هر نفسی را با صلاح امر نمودیم با فساد مشغول شد گویا او امر الهیه را لغو
 شمرده اند و احکام ربّانیّه را از او هام دانسته اند بهوی تکلم می نمایند و بحق

نسبت میدهند إِنَّهُ بُرَىٰ مِنَ الدِّينِ أَفْسَدُ وَافِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَتَكُونُ
بِمَا نَهَوْا عَنْهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ انشاء الله باید آجناب بقدر وسع درخت
بعضی از نفوس ضعیفه و اتفاق و اتحاد جهد کامل نمایند که شاید بمارا الله
فائز شوند حزن این مظلوم از این لوح ظاهر و هویدا است انا لله وانا الیترجئ

« ۱۵۲ ص ح س ن »

لوح مبارک جمال اقدس الهی بافتخار سلطان الشهداء امر به تبلیغ جناب ح
قبل س علیه بهاء الله

بنام ناطق دانا

ح س الحمد لله عرف قمیص را یافتی و ترا بمطلع غیب مکنون و مشرق کثر
مخزون هدایت نمود تا آنکه بجنابین شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب قصد
مقصد اعلی نمودی و از صحرای و براری و بحار و جبال مرور نمودی تا بقا
قصوی که مطاف ملا اعلی است فائز گشتی هیچ مقامی باین مقام معادله ننماید
قَدْ شَهِدَ بِذَلِكَ كُتُبُ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَهَذَا الْكِتَابُ الْمُبِينُ الْمُبِينُ نَامُهَا
آجناب رسید و کل بشر فاضل الحمد لله بذکر محبوب للعالم مشغولی
و بخدمت امر قائم قسم باقتاب افق تقدیس این بیان که از مشرق قلم رحمان
اشراق نمود از دفتر عالم معجز خواهد شد اَنْ اَعْرِفَ مَقَامَهُ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
انشاء الله نفوسی که باق اعلی ناظرند و بذیل رحمت دوست یکنام متشبّه بحت
و بیان در تبلیغ امر الهی مشغول باشند جمیع امور الیوم معلق بحکمت است اگر
حکمت اقتضا ننماید تکلم جائز نه باید کل باموریکه سبب اطمینان و سکون ناسل

مفسک شوند چه که ضوضاء غافلین سبب و علت اضطراب افئده ضعیفاء
خواهد شد إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الشَّفِيقُ الرَّحِيمُ طوبی لمن یَنْصُرُ رَبَّهُ بِالْأَعْمَالِ الطَّيِّبَةِ
وَالْأَخْلَاقِ الْوَحَابَةِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي الصَّحِيفَةِ الْحَمْرَاءِ الَّتِي رُقِيتْ فِيهَا
مِنْ قَلَمِ الْأَعْلَى أَسْرَارُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ مخصوص آغشاب آیات بدیعہ منیعہ
نازل انشاء الله بجمع آن فائز شوید و بکمال حکمت و بیان بخدمت امر مشغول
گردید آنچه باقی و دائم است بشانیکه فناء دنیا و اختلافات آن آنرا تفسیر نیندند
تبلیغ امر الہی است اگر حکمت واقع شود إِنَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَيَهْدِي السَّبِيلَ وَ
يُظهِرُ الدَّلِيلَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْجَبِيلُ ۰ ۱۵۲

این کلمات در زیات از قلم جمال قدم خطاب بجناب حاء و سین نازل شد و قوله تبارک
یا حاقبل سین غصن اکبر حاضر و بذکرت ناطق از حق مبطلیم ترا مؤید فرماید بر آنچه
سبب و علت بقای وجود است لله الحمد از کوثر حیوان که از قلم رحمان جاری
شده آشامیدی و حقیف سدره منتهی اصفا نمودی این ذکر و این عنایت بیضا
ملکوت الہی باقی و دائم است زود است ظاہر میشود آنچه از قلم اعلی جاری گشته
نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُؤَيِّدَكَ عَلَى حِفْظِ هَذَا الْمَقَامِ الْأَعْلَى إِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيمُ در
هر حال ذکرت مذکور بوده و هست هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّكَ عَلَيْكَ انتهى
این لوح مبارک قبل از شهادت سلطان الشہداء باعزاز مشارالیه از قلم
جمال قدم جل جلالہ نازل گردیده .

قَوْلُهُ تَعَالَى

بنام مبتین دانا بحر معانی از مطلع فم مشیت رحمانی بصورت این کلمات تجلی

فرمود غیوم او هام جهلاء افق منبر عالم را تیره و تار نموده و سطوت امراء صافی کاس اطمینان را مکدر کرده و لکن زود است که قضایای الهیه این احجاب ماضه را خرق نماید و اسباب مانعه حائله را زائل فرماید بگوای دوستان اضطراب از برای چیست و خوف از برای چه شکی نبوده و نیست که هر ذی روحی را موت ادراک نماید و اخذ کند در این صورت اگر این موت بشهادت تبدیل شود و در سبیل الله واقع گردد البته محبوبتر است و هر ذی درایت و فکری شهادت میدهد بر این که این مقام اعلی المقامات بوده و خواهد بود و جمیع عباد بحکمت ما مورند و از فساد و نزاع و جدال ممنوع و لکن اگر امری واقع شود در آن حین باید بکمال رضا بمشهد خدا در سبیل دوست یکتا توجه نمایند قسم بافتاب افق تقدیس اگر نفسی از کاس عرفان لال محبت رحمن بیاشامد ابدًا از ظلم ظالمان و سطوت طاغیان محزون نشود تا چه رسد بخوف و اضطراب انشاء الله باید آنجناب جمیع سالکان صراط مستقیم را با نچه در این لوح از قلم رحمانی نازل شده متذکر نمایند تا بفرح و سرور تمام بدو کمالک انا م مشغول باشند بگو قلم اعلی میفرماید موت هر نفسی در کتاب الهی مقدر است و آنی مقدم و مؤخر خواهد شد آیا سزاوار است آنکه جیب از لقای محبوب احتراز نماید و یا از ایشان رجان در سبیل جانان محزون گردد لا و نفسی الحق و لکن الناس اکثرهم لا یعرفون بگو قلوب را مقدس و مطهر نماید تا روزنه بجز اعظم بیاید دیگران نفوس را بخود عالم و زما جبر ابطال ام از مالک قدم منع نماید فَاَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُوقِفَهُمْ وَيُوْتِيَهُمْ

عَلَى شَأْنٍ يَطِيرُونَ بِأَجْنَحَةِ الْأَسْتِيَانِ إِلَى اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ إِنَّا ذَكَرْنَاكَ مِنْ
 قَبْلُ وَفِي هَذَا اللَّوْحِ الْبَدِيعِ لَنَكُونَ مُطْمَئِنًّا بِفَضْلِ مَوْلَاكَ وَتَذَكِّرُ النَّاسَ بِمَا جَرَى
 مِنْ قَلْبِهِ الْمُقَدَّسِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِأَوَامِرِ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ

قسمت پنجم

الواحی که بعد از صعودی

فوری‌ترین نیترین با اسم احبای دیگر

و باره مقام شهدای صفا^ن

نازل شده

THE UNIVERSITY OF CHICAGO

DEPARTMENT OF THE HISTORY OF ARTS

RECEIVED

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

1968

ط جناب زين العابدين الذي فازك

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ الشَّاهِدُ التَّائِظُ الْعَلِيمُ

ذِكْرُ مَنْ لَدُنَّا لِمَنْ فَازَ بِلِقَاءِ الْمَطْلُومِ إِذْ كَانَ بَيْنَ أَيْدِي الْغَائِلِينَ أَشْهَدُ أَنَّهُ خَرَجَ
عَنِ الْبَيْتِ مُقِيلًا إِلَى بَيْتِ الْعُمُورِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ الَّذِي أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُقَاةِ
وَفَازَ بِمَا أَرَادَ فِي يَوْمِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ حَضَرَ الْعَبْدُ الْعَاضِرُ وَأَنْشَدَ مَرَّةً أُخْرَى
فَضْلًا مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ طُوبَى لِّلْسَانِكَ بِمَا نَطَقَ فِيمَا وَرَدَ عَلَى نَبِيِّ الْبَطْحَا
الَّذِي نَاحَ لَهُ الْمَلَكُ الْأَعْلَى وَاهْلُ الْفِرْدَوْسِ عَلَى الْمَقَامِ الْكَرِيمِ طُوبَى لِمَنْ نَطَقَ
بِذِكْرِ الْحَاءِ وَالْهَاءِ وَمِنْ بَعْدِهِمَا مَنْ سَمِيَ بِالتَّكَاظِيمِ الَّذِي أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي اللَّهِ
مَالِكِ يَوْمِ الَّذِينَ أَشْهَدُ أَنَّهُ مَا خَوَّفَتْهُ الْجُودُ وَلَا ضَوْضَاءُ كُلِّ عَالِمٍ بَعِيدٍ لَعْمَرِي
وَجَدْنَاهُ مُسْتَقِيمًا عَلَى أَمْرٍ رَبِّي عَلَى شَأْنٍ تَحْيَاهُ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَالَّذِينَ طَافُوا
الْعَرْشَ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَظِيمٍ سَوْفَ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَا سَتَرَعَنْ وَجْهِ الْعِبَادِ
إِنَّهُ لَهُوَ الْفَرْدُ الْخَيْرُ لَعْمَرُ اللَّهِ قَدْ فَازُوا بِمَا لَا فَازِيَهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ يَشْهَدُ
بِذَلِكَ قَلْبِي الْأَعْلَى فِي هَذَا اللَّوْحِ الْبَدِيعِ إِنَّا نَكْتَبُ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ عَلَيْكَ

وَعَلَى الَّذِينَ فَازُوا بِرَجَاقِ الْأَسْطِقَامَةِ فِي هَذَا

الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ أَضْطَرَبَ أَفْعَدُهُ

الْعُلَمَاءَ وَزَلَّتْ

أَقْدَامُ الْعَارِفِينَ

آقای معظم مکرم حضرت افغان آقائی آقا سید "م" علیه من کل بهاء ابهاء بلعاط
اطهرا نور ملاحظه فرمایند .

بنام یکتا خداوند بینای دانا

سازج ذکر و ثنا سلطان قدم و دارای عالم را سزا است که بیک تجلی از تجلیات
افوار جمالش خلیل را در آتش نشاند و ذبیح را بمحل فدا فرستاد عقل متحیر
که این چه اشراق است اگر به ملک افتاد از ملک در گذشت و اگر بر فقیر بخت
تجلی نمود از عالم غنا بزاری جست و اگر بر غنای بات توجه نمود از مقام
خود گذشت و در صف خادمان بخدمت ایستاد . قسم بدریای علم الهی که
اگر آنچه ستر فرموده ظاهر فرماید جمیع عالم را خلیل مشاهده نماید و
ذبیح عصر ببیند و لکن این معشر خلیل بتبدیل نادر ارضی نشوند و این
معشر ذبیح از مقر فدا باز نگردند و این خادم فانی متحیر که چه گوید و چه
عرض نماید هم متحیر است و هم ممنوع در این صورت بحبل زدن فیک تخیرا
متمسک سبحان الله یک نداهم سکر آورد و هم هوش عطا نماید هم فراموشی
آورد و هم علم کل شی کر م فرماید یا لیت کنت ما ذو نایذکر ما رأیت و عرفنا لک
بیده و حده لیس لاحد مقام ولا جمال ولا قدره ولا قوه الا باذنه و عنایتیه روحی
لذکرک الفداء و لقیایکم الفداء در ایامی که قصر منظر اکبر واقع یومی از ایام
حین غروب جناب اسم الله م ه علیه من کل بهاء ابهاء وارد و بساحت قدس
فاخر و بعد پاکتی باین عید دادند و در آن دستخط آن حضرت و مکوب جناب
آقا میرزا اسمعیل بود و در همان شب منجه اقتضا نمود که این عبد جمال یافت

و جمیع را تلقاء وجه عرض نمود و چون بانتهار رسید جمال قدم از مقر برخاستند
 مشی می نمودند و میفرمودند یا اَفْنَانِ طُوبَى لَکُمْ بِمَا فُرْتُمْ بِعِنَايَةِ رَبِّکُمْ وَ عِزِّ قَائِمِهِ وَ
 اَلْاَقْبَالِ اِلَیْهِ وَ طُوبَى لِلَّذِیْنَ یُحِبُّوْکُمْ لَوْ جَعَلَ اللهُ رَبَّ الْعَالَمِیْنَ اِنَّا رَفَعْنَا مَقَامَکُمْ
 سَوْفَ تَرَوْنَهَا یَشْهَدُ بِذَٰلِکَ مَنْ قَوَّیْتُمْ اِلَیْ وَجْهِی وَ عَرَفَ اَمْرِی الْاَعْظَمَ وَ اَقْبَلَ اِلَی
 صِرَاطِی الْمُسْتَقِیْمَ یا افنانی ذکر عظمت امر در اکثر الواح نازل لعمر الله انه اعظم
 من کل عظیم اگر شخصی در مقامات نفسی که الیوم موفق است بامر الله تفکر
 نماید شاید از عظمت امر فی الجملة آگاه شود اِنَّ رَبَّکَ یَفْتَحُ بَابَ الْیَعْرِافِ عَلَی
 وَجْهِ مَنْ یَشَاءُ اِنَّهُ لَهُوَ الْمُدِیْرُ الْحَکِیْمُ یا افنانی عنایت حق با شما بوده و خواهد بود
 باین بیان که از مشرق وحی رحمن به یکی از متوجهین اشراق غوده ناظر باشید
 ای حسین باین کلمه مبارکه که بمثابة سفینه است در دریای عرفان سلطان امکان
 متمسک باش اگرچه این کلمه قدیم است یعنی مظاهرا مرا از قبل بآن تکلم نموده اند
 و لکن الیوم بطراز بدیع جدید ظاهر چه که اسرافیل حقیقی روح تازه معنوی در
 هیاکل الفاظ دمیده و آن این است مَنْ کَانَ لِلّٰهِ کَانَ اللهُ لَهُ اگر در این بحر
 سیر نمائی خود را بر روح تازه و اطمینان بی اندازه مشاهده نمائی و در هوای
 محبت نیر آفاق به پرهای شوق و اشتیاق پرواز کنی و بکمال فراح و انبساط
 و سرور و نشاط بر این صراط عدل مستقیم مشی نمائی ای افنان شما بحق
 اقبال نمودید یعنی بعنایت او موفق باین مقام شدید و حق هم بکمال عنایت
 شما متوجه همه گمان نرود که ثمرات این عنایت مستور ماند لا و نفسی

سَوْفَ يُظْهِرُهَا اللَّهُ فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ وَلِيُّكُم وَمَعِينُكُمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اَيام
 ظهور است و فضل لا يحصى إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضَّلُ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى إِنَّهُ لَهُوَ الْكَرِيمُ در
 جميع احوال بحکمت ناظر باشید و بحق متوکل بیدیه جَفُظْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّهُ لَهُوَ الْقَدِيرُ
 الْقَدِيرُ الْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ أَحَبَّكُمْ وَعَلَى مَنْ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ وَسَمِعَ نِدَائَكُمْ وَذَرَّكُمْ
 إِنَّهُ مَعَنْ فَأَرْعِنَايَةِ رَبِّهِ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ انتهى

و این که درباره جناب میرزا اسمعیل مرقوم داشتید مکتوب ایشان بتمامه
 عرض شد فرمودند در بعض آنچه ذکر نموده صادق است و باید با او ملا^{طفت}
 و مدار نمود لوح اقدس هم مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسا
 شد ملاحظه فرمائید و بفرستید اِنَّ رَبَّنَا لَهُوَ الْاَكْبَرُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ و لکن بسیار
 میرزای مذکور پریشان شده اند اگر چه حق با ایشان است امر بزرگ بوده
 چه که نسبتش الی الله بوده و لکن اگر قدری در بحر آگاهی متغمس شوند
 مشاهد میکنند که احسن و اعظم و اقوم و اکمل و اعلاى امور عالم بوده
 و خواهد بود و قی که این خادم فانی در عراق بود نورین نیرین شهیدین
 بعزم زیارت کعبه الهی بشطر زوراء توجه نمودند و در مراجعت از اراض
 طف بساحت اقدس فائز گشتند و بعد از اصغاء ندای الهی فی الحقیقه
 تغیر نمودند اظهار عنایت درباره ایشان مع آنکه در بین ناس معروف
 نبودند بستانی مشاهده شد که بعضی را حیرت دست داد و متعجب بودند
 و بعد با مرآهی توجه بارض خود نمودند و ید قدرت ایشان را بلند نمود
 و بطراز عزت مزین فرمود و از سحاب کرم برکت برایشان بارید تا آنکه

در آفاق عالم باسم مالك قدم معروف و مذکور و فی الحقیقه مقررشان را
در قلوب مقرر داشتند چنانچه مشاهده فرموده و میفرمایند و بعد از
ورود ارض ساد و عریضه از ایشان بساحت اقدس رسید و همچنین
عراض دیگر بکمال عجز و ابتهال سائل و آمل شدند مقامی را که بآن فائز
گشتند کدام فضل اعظم از این است که الحمد لله در دار دنیا باسم حق ظاهر
بودند و مشرکین هم در حضورشان بخضوع مشاهده میشدند و در آخر ایام
هم بمقامی فائز گشتند که ذکر آن بقلم این عبد محدود نشود و به بیان این
فانی در نیاید از الواحی که در این مصیبت کبری از سماء مشیت مالك وری
نازل شده معلوم و محقق میشود یا محبوب قوادی صدهزار طوبی لهم
و صدهزار حسرت از برای این عبد گویا در هر حین بالسن عالم به یا لیتنی
کنت معهم ناطق در این فقره ملاحظه نمائید که سید عالم شهید شد بآن
تفصیل که بمع مبارک رسیده و ایشان از عباد ایشان محسوب اند مع ذلك
شهادت ایشان اثرش بیشتر و نفوذش کاملتر و حرقش زیاده تر مشاهده میشود
تَعَالَى مَنْ رَفَعَهُمْ وَتَعَالَى مَنْ عَزَّزَهُمْ وَتَعَالَى مَنْ جَعَلَهُمْ فَائِزِينَ بِهَذَا الْمَقَامِ
الَّذِي أَنْفَقَ الْأَوْلِيَاءُ أَرْوَاحَهُمْ لِلْبُلُوغِ إِلَيْهِ .

فتم بمحبوب عالم که حسرت این فقره از قلب این خادم زائل نمیشود
أَسْأَلُهُ تَعَالَى يَا مَنْ يُوَفِّي عَلَى مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى إِنَّهُ لَهُو الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ و این که
امور را راجع به حق فرمودید و با و تفویض نمودید در این فقره فرمودند
يُمْ مَاعْمِلُوا إِنَّ رَبَّهُمْ أَكْرَحَمُنْ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ يَظْهَرُ مَا يَسَاءُ بِسُلْطَانِ عِنْدَ

إِنَّهُ لَهوَ الْآلِذِ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ وَلَا يَنْفَعُهُ جُودٌ وَلَا يَضَعِفُهُ سَطْوَةٌ كُلِّ قُوٍّ وَعَلَبَةٌ
كُلِّ قَادِرٍ إِنَّهُ لَهوَ الْعَاكِمِ عَلَى مَا يَشَاءُ وَالْفَاعِلُ لِمَا يُرِيدُ انتهى

لوح دیگری باعزاز سلطان الشهداء و محبوب الشهداء عز نزول یافته است
در این ظهور اعظم مشاهده شده آنچه که از برای نفسی مجال شک
دریب نبوده و نیست مگر نفوسی که با عتساف قیام نمایند و بظلم بخت
بات تکلم کنند و آنچه در امورات بعد که از قبل در الواح الهی نازل شده
بتصریح تمام بوده من غیر تلویح اگر نفسی در لوح نواد و رئیس و لوح پازیر
و سایر الواح که در شد اند سجن و فتح باب آن نازل شده ملاحظه نماید متعیر
و مبهور میشود حرف بحرف ظاهر شده بعد از تنزیل هر یک از الواح بعضی
از قلوب مطمئنه تعجب نمودند که این فقرات چگونه ظاهر خواهد شد
این عبد معروض میداشت سَوْفَ يَرَوْنَ یومی از ایام این عبد عرض نمود
که اگر رئیس تائب شود آیا میشود بقمیص عفو فاخر گردد إِذَا تَوَجَّهَ إِلَى
وَجْهِ الْقَدَمِ وَقَالَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُظْهِرُ كُلَّ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي اللَّوْحِ
بعد بلسان پارسی فرمودند اگر همه آسمان و زمین جمع شوند و بخواهند
یک حرف از لوح رئیس را تغییر دهند قادر نبوده و نخواهند بود اگر کسی
آن لوح مبارک را دیده باشد و بر قضایائی که بر رئیس و اتباع او و عمالک
وارد شد اطلاع یافته باشد لَيَصْبِحُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِأَنِّمَ اللَّهُ رَبَّنَا أَلَعَلِّي

الْآبَهُی النَّاسُ نِیَامٌ فِی الْحَقِیْقَه دَر خِوَابِنْد و در این حالت هستند تا وقتی که خود را
 در درکات یعنی در مقامات خود ملاحظه کنند و همچنین فرمودند بنویس
 بافتان یا افتانی محزون مباشید از حوادث عالم از صاحب جود و سماء کرم
 مبذول میفرماید آنچه مقتضی است اگر بر بعضی ضری و یا ضرری دو این
 مصیبت کبری وارد بآسی نبوده و نیست إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِی الْكَرِیْمُ عطا میفرماید
 چنانچه فرموده و اگر در بعضی تاخیر رفته نظر بحکمت بالغه بوده إِنَّهُ یَعْلَمُ مَا یُظْهِرُ
 وَفِی قُبْضَتِهِ زِمَامُ الْأُمُورِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطِی الْغَفُورُ و این که مرقوم فرموده بودید که بچنان
 افتان آقای آقا سید احمد علیه من کل بهاء انبهاء مرقوم داشته اید که بصرف
 باز ماندگان شهید مظلوم علیه نور الله در حتمه را بدهند این فقره فوق کل اعمال
 در نزد حق جل جلاله در مقام اول و لکن باید بعد از اطلاع بر امورشان و آگاهی
 کماهی این فقره عمل شود که اگر در سترامری واقع شود و جناب آقا میرزا اسحاق
 مطلع شوند البته سبب یاس او و شاید کدورتی مابین او و باز ماندگان واقع
 شود عند الله توجه شما بایشان بسیار محبوب است لسان عظمت باین کلمه
 مبارکه تا طوبی از برای نفسی که جوایب امورات ایشان باشد و آنچه ناقص
 باصلاح آرد فِی الْحَقِیْقَه الْیَوْمَ این فقره بسیار بزرگست انشاء الله آنحضرت و
 افتان مراقب بوده و خواهند بود آنچه در باره مطالبات و محاسبات و دیون
 شهید مظلوم مرقوم داشته بودید تلقاء وجه عرض شد فرمودند متوکل علی الله
 موافق قانون تجارتی عمل فرمائید بعد از ادای حقوق افتان سدره و عا
 برتیه حفظ و صیانت مال و رتبه لازم است تا حدی که از حکمت خارج نشود

و سبب حزن و کدورت نکرد صاحب مال از دنیا و ما فیها گذشت و بمقامی راجع که جمیع عالم از ذکر ادبی وصف آن عاجزند و امر باز ماندگان هم با حق تعالی شانه است إِنَّهُ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ نِعْمَ الْكَفِيلُ و لکن در ظاهر تمسک با سبب من عند الله بوده و کل بآن مأمور. انشاء الله در جمیع احوال بخد مت امر الله موفق و مؤید باشید فی الحقیقه آنحضرت زحمات کلیه در سبیل الهی حمل نمودند و همچنین حضرت افغان جناب آقا سید احمد علیه من کل بهاء ابههه الحمد لله باین مقام که شبه و مثل از برای او تصور نمیشود فائز شدید مقام حمد و شکر است در کل احوال بِسْأَلِ الْخَادِمِ الْفَانِي رَبِّهِ لِيُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَمَاءٍ فَضْلِهِ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ وَعِنَايَةً مِنْ لَدُنْهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى الْكَرِيمُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

لوح دیگری باعزاز سلطان شهداء و محبوب الشهداء از کلمات اظهر جمال مبارک شرف نزول یافته است .

يَا عَلِيٌّ قَدْ حَضَرَ كِتَابُكَ الَّذِي أَرْسَلْتَهُ إِلَى مَنْ أَقْبَلَ إِلَى مَلَكُوتِي وَ طَافَ عَرْشِي وَ فَازَ لِقَائِي لَدَى الْمُظْلُومِ وَ عَرَضَهُ الْعَبْدُ الْخَاضِرُ لَدَى الْعَرْشِ إِنَّ رَبَّكَ يَسْمَعُ وَ يَرَى وَ أَنَا السَّمِيعُ قَدْ وَجَدْنَا عَرَفَ إِقْبَالِكَ وَ تَوَجَّهَكَ وَ دَكَّرْنَاكَ فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا قَدْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ الْعَالَمِينَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْفَضَّلُ الْكَرِيمُ انشاء الله باید بکمال

روح و ریحان بذکر محبوب امکان بکمال حکمت ناطق باشید و در جمیع امور با فخر و رضا ناظر اصل معنی توحید این است که نفوس مطمئنه در جمیع احوال بحق و حده متوجه باشند و برضای او حرکت نمایند اگر نفسی البوم به جمیع

اعمال خیریه و افعال حسنه عامل شود و برضای حق فائز شود البته شرفوا^{هد}
داشت این است که میفرماید جهد نمائید تا بکلمه رضا فائز شوید جهد نمائید تا کل باین
مقام اعلی فائز شوند لله عامل باشند و باذن الله مقسک و برضاء الله متشبت
یا علی تفکر در نور مشرق از افق صادر نمائید اکثری از عباد تا حین بر شعی از بحر
معرفت او اطلاع نیافتند او به شهادت حقیقی فائز شده بود لَعْمَرِي مَضَتْ
عَلَيْهِ سِنِينَ مَعْدُودَاتٍ وَكَانَ فَاثِيًا فِي مَشِيَةِ رِيَّةٍ وَإِرَادَةِ مَوْلَاهُ بِهِيْجَ وَجِه
از خود خیالی و اراده‌ئی و مشیتى نداشتند و در کل حین مترصد امر الله بودند
بی اذن و اجازه حق در هیچ امری اقدام نمی نمودند سالها بود که در ره دور
فدا شده بودند و لکن در ظاهر می گفتند و می شنیدند و مشی می نمودند
این است شهادت کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی بشهادت
ظاهر مزین شد لآلی دریای زندگانی را اخذ کرد و در قدوم دوست تار نمود
این است که بذکر اعظم فائز شد و قلم اعلی مدق بذکرش مشغول اظهار العمله
و مقامه و شأنه و خلوصه یا علی او به دو شهادت فائز شد و اگر تفصیل مقام
اول ذکر شود البته اکثر ناس متحیر شوند انشاء الله جمیع دوستان فائز
شوند بآنچه البوم محبوب است اِنَّا نَذْكُرُهُمْ فِي هَذَا الْوُجُحِ وَنُبَشِّرُهُمْ بِفَضْلِ
الله وَرَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ الْوُجُودَ قُلْ عَلَيْكُمْ بِالْإِسْقَامَةِ الْكُبْرَى فِي هَذَا الْأَمْرِ
الْأَعَزِّ الْأَعْلَى الَّذِي بِهِ نَطَقَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ الْمَلِكُ لِيَا لَيْكِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ
باید کل در کل حین از کوثر سرور و بیا شامند چه که در ساحت حق مذکورند
و از قلم اعلی مسطور و مقامات نفوس مطمئنه راضیه مرضیه مستور^{هد} و

ماند اگر ایامی چند نظر بحکمت بالغه الهیه مستور ماند البته بد قدرت الهیه
 خرق حجاب نماید و ظاهر فرماید و همچنین ابناء کلیم را بد کرم مظلوم
 مسرور دارد طوبی لهم و نعیما لهم بما فَوَّجَهُوا إِلَى الْوَجْهِ وَأَقْبَلُوا إِلَى
 بَحْرِ الْعِلْمِ فِي يَوْمٍ فِيهِ اضْطَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ
 انشاء الله کل بصراط مستقیم باشند و بافتش ناظر و بیایا مرهم عامل
 إِنَّا نَكْتَرُ فِي هَذَا الْآجِنِ عَلَيْكَ وَعَلَى عِبَادِي وَعَلَى إِمَائِي مِنْ هَذَا الْفَقْدِ
 الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ :

راجع بنورین نثرین جمال مبارک جل جلاله در لوح و رقعه شهید میفرماید
 قوله تعالی . ثروت ایشان را از تقرب منع ننمود و شوکت ایشان را از
 انفاق مال و جان باز نداشت حسن آسمانی در ارض جان فدا نمود
 و حسین دیار معانی در ظاهر ظاهر جان در باخت آبا آن چه نوشیده بود
 و این چه آشامیده سبحان الله عقول آدمیان متحیر و مبہوت چه
 خوب گفت آن صحرائی بیابان نشین « یکجو شدم بکل عالم ندم »
 مقصود از نمد اظهار حبت و خلوصش بوده سبحان الله نفوس مذکور
 مع آنکه صاحب ثروت و جاه ظاهر و عزت و رفعت مابین بریه بودند
 ما عندم ایشان را از ما عند الله منع ننمود

در لوح کتاب الصدق میفرمایند . قوله تعالی :

مقدمه ارض صاد سبب شعله اکباد و فوحه و صیحه عباد شد و لکن
 انسان بصیر که درست تفکر نماید و منقطعاً عن الامکان نظر کند مشأ

میفایدا امری اعزاز آنچه واقع شده نبوده و نیست چه که این عبد
از اول تا حال از تفصیل امور نورین نثرین مطلع است ایشان در عزرا
بساحت اقدس فائز شدند و کمال عنایت در باره ایشان ظاهر و این فقره
در اول منافی خیالات بعضی واقع شد و لکن ید قدرت الهیه ایشان را
بلند نمود بطور از عزت مزین فرمود و از سماء مکرمت برکت بر ایشان
مبذول داشت تا آنکه بمقامی رسیدند که آنحضرت دیده و شنیده اند
و بعد از مراجعت از ساحت اقدس بارض صادر و عریضه معروفه شدند
و همین امریکه واقع شد بکمال عجز و ابتهال آنرا از غنی متعال مسئلت
نمودند حال ملاحظه نماید الحمد لله تا بودند از عنایت حق بکمال
عزت ما بین عباد ظاهر و بقسمی القای حب ایشان در قلوب شد که عجا
آنها جز حق قادر نبوده و نیست و در آخر عمر بشهادت کبری که خود خوا
بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نمودند که از قلم اعلی در باره ایشان
چه نازل شده لَعَمْرُ اللَّهِ بِمَا تُزِيلُ لَهُمُ تَوُحُّ الْأَشْيَاءِ وَ تَصْبِيحُ الصَّخْرَةِ وَ يَبْكِي
أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ إِنْ كُنْتُمْ مَالِكُ جَمِيعِ دُنْيَا بَاشَد و انفاق نماید باین مقام
فائز نخواهد شد و این مقامی است که جمیع مرسلین و مقربین آن را
آمل بوده و هستند تا حال قریب صد لوح در این مصیبت کبری نازل شد
بل ازید چه که در این ایام هم مشاهده میشود در بعضی از الواح ذکر
شهاد آء مذکور است .

بِسْمِ الْغَرِيبِ الْحَزُونِ

فَأَيُّ آيٍ بِاسْطِطَانَ الْوَفَاءِ فَأَيُّ آيٍ بِمَا يَلِيكَ الْإِنصَافُ فِي الْإِنشَاءِ أَنْزَاكَ مَسْجُودًا بَيْنَ
 أَيْدِي أَشْقَى الْعِبَادِ أَمْ نَزَاكَ مُسْتَشْهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكَ الْوَرَى وَعِزَّتِكَ
 يَا إِسْمِي الْهَاءِ عَزِيزٌ عَلَى أَهْلِ الْبَهَاءِ أَنْ يَفْهَمُوا مَا وَرَدَ عَلَيْكَ فِي حُبِّ اللَّهِ وَرَدَ
 الْعَرْشِ وَالْثَرَى وَعَزِيزٌ عَلَى الْأَمِّ الْأَعْظَمِ أَنْ يَرَى الْعَالَمَ وَلَا يَرَاكَ وَيَبْغَعَ
 صَاحِبِجَ الْأَمِّ وَلَا يَبْغَعَ صَرِيحَكَ وَلَا نَجْوَانَ لَعَمْرُ اللَّهِ يَنْوُحُ لَيْلَا نَيْكَ كُلَّ
 الْأَشْيَاءِ وَيَبْكِي الْقَلَمُ الْأَعْلَى بَيْنَ أَصْبَعِي مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَنَشْهَدُ أَنَّكَ الَّذِي
 قَامَ عَلَى ضَرْكِكَ إِنَّهُ مِمَّنْ كَفَرَ فِي كُلِّ الْأَعْصَارِ بِاللَّهِ رَبِّ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى أَنْتَ
 الَّذِي بِكَ حُزْنٌ دِيْبَاجُ كِتَابِ الْوَفَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْإِنشَاءِ وَتَزِينُ هَيْكَلِ الْعُبُودَةِ
 بَيْنَ مَظَاهِيرِ الْأَسْمَاءِ ثَبَاتُ الْقَوْمِ ظَلَمُوكَ بَعْدَ مَا اسْتَوَى بِكَ مِيزَانُ الْعَدْلِ
 فِي أَيَّامِ رَبِّكَ الْأَجْبَى كَذَلِكَ ذَكَرْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا الْعَبِينِ مِنْ قَالِمِي ^{عَلَى}
 هُوَ الْمَظْلُومُ آه آه يَا إِلَهَ الرَّحْمَنِ قَدَكُنْتَ تُعَزِّي فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ ^{عَلَى}
 الَّذِينَ مَسَّتْهُمْ الْمَصَائِبُ فِي أَيَّامِكَ وَالْيَوْمَ مِنْ يَدَيْكَ فِي هَذِهِ الْمَصِيبَةِ
 الَّتِي خَضَعْتَ لَهَا الْمَصَائِبُ وَهَذَا الْحُزْنُ الَّذِي أَنْصَعَقَتْ بِهِ الْأَحْزَانُ
 قَدَكُنْتَ أَرَاكَ يَا مَظْلُومَ الْأَفَاقِ تُسَلِّي أَصْفِيَاثَكَ فِي الْبُاسَاءِ وَالصَّرَاءِ
 وَمَنْ الْيَوْمَ يَسْلِيكَ فِي هَذِهِ الْكُرْبَةِ الَّتِي بِهَا تَغْيَرَتِ الْبِلَادُ وَذَابَتِ
 الْأَكْبَادُ وَأَيُّ رُفْقٍ كُلِّ آهٍ وَأَيُّ مَهْ أَضْطَرَبَ الْعَالَمُ وَذَابَتْ أَفْئِدَةُ الْأَمِّ
 بِمَا أَرَاكَ فِي الْحُزْنِ عَلَى شَأْنٍ لَا تُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ ذِكْرَ الرِّضْوَانِ وَكَيْفَ
 تُحِبُّ أَنْ تَرَى مَا عُدَّ دَفِينَهُ مِنَ الْآيَاتِ وَتَعْمَلُكَ أَيُّ رَبِّ قَدْ أَلْهَمَتْ

نَارُ الظُّلَمِ فِي الْعَالَمِ أَيْنَ فُورَعْدِكَ يَا مَالِكَ الْقَدِيمِ وَعِزَّتِكَ يَا أَيُّهَا
الْمَظْلُومُ الْمَسْجُونُ عَزِيزُ عَلَى أَنْ أَرَى هَيْكَلَ الْعَدْلِ تَحْتَ مَخَالِبِ
الظُّلَمِ وَعَزِيزُ عَلَى أَنْ أَرَى مَطْلَعَ الْوَفَاءِ بَيْنَ أَيْدِي الْأَشْقِيَاءِ لَمْ أَدِرْ
يَا إِلَهِي وَإِلَهَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا نَبِيَّ شَرِبَ كَوْنُ الشَّهَادَةِ أَمْ يَكُونُ بِإِقْنَاعَتِ
إِرَادَةِ الَّذِينَ بِهِمْ نُصِبَتْ آيَاتُ الظُّلَمِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ وَسُلْطَانِكَ يَا مَحْبُوبِ الْوُجُودِ
وَمَقْصُودِ الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ لَوْ تَبَكَّى عَيْنُ الْعَالَمِ وَتَحْتَرِقُ أَكْبَادُ الْأُمَمِ لَا يَلِيقُ
لِهَذِهِ الرِّزْيَةِ أَنْ فِيهَا يَسْمَعُ كُلُّ شَيْءٍ صَجِيجَ قَلْبِكَ وَصَرِيحَ فُؤَادِكَ أَشْهَدُ
أَنْ هَذِهِ مُصِيبَةٌ لَا تُذَكَّرُ بِالْقَلَمِ وَلَا تُوصَفُ بِاللِّسَانِ الْأَمْرُ يُبِيدُ اللَّهُ مَالِكَ الْأَمْثَلِ
هُوَ الْمُبَشِّرُ الْأَمِينُ يَا أَرْضَ الصَّادِ أَيْنَ مِنْ أَحَبِّ اللَّهُ وَأَصْفِيَاءَهُ
وَأَيْنَ مَنْ كَانَ فَائِضًا عَلَى خِدْمَتِهِ فِي كُلِّ حَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ وَأَيْنَ مَنْ كَانَ
مُسْرِقًا مِنْ أَقْفِ الْوَفَاءِ كَالشَّمْسِ الْقَائِلَةِ مِنْ أَقْفِ السَّمَاءِ وَأَيْنَ أَمَانَتِكَ
أَسْلَمَتِهِ بَيْنَ أَيْدِي الْأَعْدَاءِ أَمْ هُوَ أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكَ الْأَسْمَاءِ
فَأَخْبَرَ بَنِي مَا فَعَلَ الْقَوْمُ بِالَّذِي بِهِ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ بَيْنَ الْعِبَادِ وَلَا حَافَ أَقْفِ الْوَدَادِ
فِي الْبِلَادِ فَاصْدُقْنِي أَيْنَ الْأَمَانَةُ الْكُبْرَى وَأَيْنَ مَنْ طَافَ حَوْلَ اللَّهِ مَالِكَ
الْعَرْشِ وَالْثَرَى أَيْنَ الرُّوحُ الَّذِي تَمَثَّلَ عَلَى هَيْكَلِ الْبَشَرِ لِيَخْدُمَهُ اللَّهُ
مَالِكَ الْقَدَرِ يَا أَرْضَ الصَّادِ أَيْنَ دُوحَةُ الْحُبِّ وَأَفْنَانُهَا وَأَغْصَانُهَا وَ
أَوْدَانُهَا وَأَشْأَارُهَا إِنَّمَا تَصْبِحُ وَتَقُولُ جَمَالِكَ يَا مَالِكَ الْبُوءَاءِ وَمَحْبُوبِ
الْحَيَاءِ إِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أَذْكُرَ مَا رَأَيْتُ مِنْ عَدَاءٍ وَعِزَّتِكَ أَسْتَجِي أَنْ أَعْرِضَ
مَا فَعَلَ الْأُمَّةُ بِمَوْلَاهَا وَسَيِّدِهَا وَمُعِينِهَا وَمُؤَيِّدِهَا كَيْفَ أَقْدِرُ أَنْ أَعْلَمَ

يَا بَايَحْزَنُ بِهِ قَلْبِكَ يَا مَقْصُودَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَكُلَّمَا أَقْصَدْتُ لَذِكْرِكَ يَنْتَعِنِي
الْبُكَاءُ وَأَنْتَ الْعَالَمُ بِالسِّرِّ وَالنَّجْوَى وَعِزَّتِكَ يَا سُلْطَانِي لَوْ تَحَكَّمُ بِفَنَائِي
لَأَحَبُّ عِنْدِي بِأَنْ أَذْكَرَ وَأُحْدِثَ بَيْنَ يَدَيْكَ مَا تَعَدْتُ بِهِ الْأُخْرَانُ فِي أَيَّامٍ
جَعَلْتَهَا مَطَالِيعَ السُّرُورِ لِأَحِبَّتِكَ وَمَشَارِقَ الْفَرَحِ لِأَهْلِ مَمْلِكَتِكَ وَذَلِكَ
مَعَ ابْقَائِي بِبَحْرِ عِلْمِكَ وَسَمَاءِ إِزَادَتِكَ وَتَقْوِي مَشِيَّتِكَ وَإِحَاطَةِ أَفْئِدَتِكَ
يَا لَيْتَ كُنْتُ فِي الْعَدَمِ وَمَا رَأَيْتَكَ مَحْزُونًا يَا مَالِكَ الْأُمَمِ وَسُلْطَانَ الْقِدَمِ
يَا إِقْلِمَ الصَّادِ مَا لِي لَا أَرَى وَأَسْمَعُ جَمَالَكَ وَهَدِيرَهَا وَلَا أَرَى نَاقَتِي وَلَا
أَسْمَعُ حَبْنَتَهَا أَهِيَ فِي الرُّوضِ قَوْى الْأَرْضِ أَمْ هِيَ تَحْتَهَا يَارِ بَاسَ يِلَّكَ
الْمَدِينَةِ أَيْنَ نَسَمَةُ اللَّهِ الَّتِي تَمُرُّ عَلَيْكَ وَأَيْنَ ثَمَرَةُ اللَّهِ فِيكَ أَهِيَ انْقَطَعَتْ
أَمْ إِنَّهَا سَقَطَتْ تَأَلَّهِ إِنَّ الْقَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَدْ عَقَرُوا وَهَابَعْدَ مَا تَنْفَعُهُمْ
اللَّبَنُ الْأَصْفَى مِنْ ثَدْيِ حِكْمَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا اسْمِي الْهَاءُ إِنَّا سَتَرْنَا
شَأْنَكَ إِذْ كُنْتَ فِي الدُّنْيَا لِضَعْفِ الْعِبَادِ فَلَمَّا صَعِدْتَ كَشَفْنَا عَنْكَ وَأَظْهَرْنَا
مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَمَا أَعْطَاكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ طُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَابْتَسَمَ
بِكَ وَسَمِعَ بِذَاتِكَ وَذَكَرَكَ وَثَنَّاكَ وَقَصَدَ مَقَرَّكَ وَقَوَّجَهُ إِلَى وَجْهِكَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَحْبُوبِكَ وَمَقْصُودِكَ وَمُظْهِرِكَ وَطُوبَى لِكُلِّ فَا صِدِّيقُصِدُ
مَقَامَكَ الْأَعْلَى وَمَقَرَّكَ الْإِلَهِي وَيَقُومُ تِلْقَاءَ رَمْسِكَ وَيَزُورُكَ بِمَا نُزِّلَ
مِنْ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَنَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْعُظَمَاءِ فِي سَجْنِ عَمَّا نَعِيمًا لِمَنْ يَذْكُرُ
أَيَّامَكَ وَمَا ظَهَرَ مِنْكَ فِي حُبِّ اللَّهِ رَبِّكَ وَيَقْضَى لِنَاسٍ مَا وَدَّعَكَ عَلَيْكَ
فِي أَمْرِ رَبِّكَ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَهَاءِ فِي لَوْجِ كَرِيمٍ يَا اسْمِي الْهَاءُ

أَنْتَ الَّذِي قَدَكُنْتَ فِي الْوَطَنِ غَرِيبًا وَفِي مَقَامِكَ أَسِيرًا وَبَيْنَ الْعِبَادِ
مَظْلُومًا قَرِيدًا طُوبَى لَأَرْضٍ جَعَلَهَا اللَّهُ مَقَرَّ جَسَدِكَ وَلِمَدِينَةٍ كُنْتَ
مُشْرِقًا مِنْ أَفْقِهَا فِي أَيَّامِ رَبِّكَ يَنْبَغِي لِكُلِّ مُحِبٍّ أَنْ يَذْكُرَكَ بِمَا ذَكَرَكَ اللَّهُ
فِي الْوَاوِحِ وَنَسَّأَلَهُ بِكَ يَا مَنْ يُنْزِلُ عَلَى أَحِبَّائِهِ مَا يُقَرِّبُهُمْ إِلَيْهِ إِنَّهُ لَهُوَ
الْغَفُورُ الْعَطُوفُ .

هُوَ الْمُعْزِي السَّلَى الْعَلِيَّ الْأَبْهَى

لَكَ الْبَهَاءُ يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ بِمَا بَدَلْتَ الْفَرْحَ بِالْغُيَمِ وَنَصَبْتَ خِيَامَ الْخُزَا
فِي عَيْدِكَ الرِّضْوَانِ وَعِزَّتِكَ لَسْتُ أَشْكُو أَيْنَمَا وَرَدَعَلَى فِي سَبِيلِكَ
وَأَسْمِكَ يَا مَوْلَى الْأَسْمَاءِ إِنَّ الْبَلَاءَ فِي حُتَيْكَ مَحْبُوبِي وَمَقْصُودِي وَمَوْسِي
تُوَادِي وَلَكِنْ أَحِبُّ أَنْ أُخِيرَ الْعَالَمَ بِمَا سَقَطَ مِنْ سِدْرَةِ الْوَفَاءِ الشَّمْرُ
الْأَعْلَى بِمَا أَحَاطَتْهَا أَرْيَاحُ غَاصِفَاتٍ عَنْ يَمِينٍ قَضَائِكَ وَأَخَذَتْهَا
سَطْوَةُ التَّقْدِيرِ مِنْ قَلَمِ إِمْضَائِكَ أَيْ رَبِّ قَدْ مَاجَ بَحْرُ الْهُمُومِ فِي أَيَّامِ
سُرُورِكَ وَهَاجَ عَرْفُ الْغُمُومِ فِي يَوْمِ آيَتِهَا جَكَ أَعْرَبَ مِنْ أَفْقِ الْصَادِ
كَوْكَبُ أَسْمِكَ الْحَاءِ أَمْ يَكُونُ بَيْنَ مَخَالِبِ الْأَعْدَاءِ الَّذِينَ نَبَذُوا مِثْلًا
يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ يَا أَرْضَ الصَّادِ هَلْ يَمْشِي عَلَى ظَهْرِكَ أَسْمَى أَوْ سَكَنَ
فِي بَطْنِكَ أَمَانَةٌ مِنْ عِنْدِي يَا آيَتَهَا الْأَرْضُ كَيْفَ تَكُونُ بَيْنَ سَائِكِنَةِ وَالْبَحْرِ
فِي سِرِّكَ وَكَيْفَ تَكُونُ بَيْنَ مُنِيرَةٍ وَالنَّجْمِ غَابَ مِنْ أَفْقِكَ يَا أَرْضَ الصَّادِ
أَيْنَ سِرَاجُكَ وَأَيْنَ صِرَاطُكَ وَأَيْنَ عَيْنُ اللَّهِ الْجَارِيَةِ فَيْكَ وَأَيْنَ السِّدَّةُ
الَّتِي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ ظِلَّهَا مَا وَى الْوَارِدِينَ وَالْقَاصِدِينَ وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ

تَاللهِ يَا اسْمِي الْعَاءِ بِمُصِيبَتِكَ قَوَّفَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَنَاحَ سُكَّانُ مَدَائِنِ
 الْأَسْمَاءِ وَاحْتَرَقَتْ أَفْتَدَةُ الْأَوْلِيَاءِ أَنْتَ الَّذِي مَا قَبِلْتَ الْفِدَاءَ مِنْ حُبِّ اللهِ
 مَا لِكَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَسَأَلْتَ اللهُ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى
 وَأَنْتَ الْفِدَاءُ الْأَعْظَمُ فِي الصَّحِيفَةِ الْحَمْرَاءِ هَلْ ظَنَّ الْقَوْمُ لَمْ رَبِحُوا
 فِيمَا فَعَلُوا وَالْأَسْلَاطَانِ الْأَسْمَاءِ لَعَمْرُ اللهِ إِنَّهُمْ خَسِرُوا خَسِرَانَا لَمْ يَكُنْ
 لَهُ شُبْهَةٌ فِي عِلْمِ اللهِ مَا لِكَ الْعَرْشِ وَالْثَرَى يَشْهَدُ لِسَانُ الْعُظْمَى بِأَنَّكَ دَخَلْتَ
 فِي بَيْتِكَ وَنَفْسِي كُلُّ الرِّبَاحِ لَكَ بِمَا تَرَكْتَ الدُّنْيَا الَّتِي شَهِدْتَ لِلدُّنْيَا
 بِمَنَائِمِهَا وَأَقْبَلْتَ إِلَى مَطْلَعِ الْبَقَاءِ وَأَنْفَقْتَ رُوحَكَ سَوْقًا لِحُبِّ اللهِ
 فَاطِرِ السَّمَاءِ وَمَالِكَ الْأَسْمَاءِ لَعَمْرُكَ يَا اسْمِي بِمُصِيبَتِكَ مَحَتَّ مَصَائِبُ
 الْأَوْلِيَاءِ وَبِهَا تَذَرَفَتْ عُيُونُ الْأَصْفِيَاءِ وَالْمَلَأَ الْأَعْلَى وَبَلَغَتْ إِلَى مَعَا
 تَكَذَّرَ بِهَا جَسَدُ الْقَدِيمِ بَيْنَ الْأَسْمِ لَوْ كُنْتَ حَاضِرًا لَدَى الْمَطْلُومِ فِي هَيْكَلِ الظَّاهِرِ وَ
 شَاهَدْتَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي أَيْ حَالَةٍ يَذْكُرُ مَصَائِبَكَ لَنَحْتَ فَوْحَ الْفَكْلِ فِي
 مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ قَاءَ آهَ يَا اسْمِي الْعَاءَ قَاءَ آهَ يَا اسْمِي الْمَشْرِقِ مِنْ أَفْقِ الْوَلَدِ
 قَاءَ بِهِ جَرَّتِ الْبُحُورُ مِنَ الْعُيُونِ وَاحْتَرَقَتْ بِهِ الْأَكْبَادُ وَالْقُلُوبُ أَنْتَ الَّذِي
 بِكَ رَجَعَ حَدِيثُ الذَّبِيجِ وَظَهَرَ مَا كَانَ مَكُونًا فِي عِلْمِ اللهِ وَمَسْطُورًا فِي كِتَابِهِ
 الْعَظِيمِ يَا أَرْضَ الصَّادِ قَا صَدَّقْتَنِي ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي أَيْنَ نَاقَةُ اللهِ الَّتِي تَسْمَى
 عَلَى مَنَازِلِكَ وَتَرْعَى فِي رَوْضِكَ أَهِيَ تَرْعَى الْيَوْمَ أَمْ عَقَرُوهَا أَعْدَاءُ اللهِ
 وَأَعْدَاءُ أَصْفِيَائِهِ وَعِبَادِهِ ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي هَلْ شَرِبْتَ وَصَعِدْتَ وَهَلْ اسْتَشْهَدْتَ
 عَطْشَانَةً وَصَعِدْتَ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَالزَّفَقِ الْأَعْلَى ثُمَّ أَخْبَرْتَنِي هَلْ كَانَ

بَعْدَهَا أَحَدٌ لِيُرسَ بَيْنَهَا وَيَجْمَعَ أَهْلَهَا وَيُسْكِنَ أَصْطِرَالَهُمْ وَيُقَوِّي قُلُوبَهُمْ
وَيُعَزِّزَهُمْ فِي بِلَادِهِمْ وَيُسَلِّمَهُمْ فِي حُرِّهِمْ وَكُرِّهِمْ يَنْبَغِي أَنْ تَقُولَ فِي هَذَا الْمَقَامِ
وَفِي هَذَا الْحِينِ الْمَلِكُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ لَمِنَ الرَّاجِعِينَ

هُوَ الذَّاكِرُ الْعَلِيمُ

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي نَعْلَمُ وَتَرَى مَا وَرَدَ عَلَى أَصْفِيَاكَ فِي أَيَّامِ ظُهُورِكَ
وَتَنْظُرُ وَتُشَاهِدُ مَا حَمَلُوهُ فِي حُبِّكَ وَرِضَايِكَ أَيْ رَبِّ تَخْلُقُ دَفَاتِرُ
الْعَالَمِ بِذَلِكَ أَحَبَّتِكَ وَعِزَّ أَعْدَاكَ وَتَشْهَدُ كُتُبُ الْأُمَمِ بِضَعْفِ أَصْفِيَاكَ
وَقُوَّةِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا يَا تَيْكَ تَسْمَعُ يَا إِلَهِي فِي هَذَا الْحِينِ حِينِي وَ
مُنَا جَانِي وَذِكْرِي وَتَوَسَّلِي مِنْ قَبْلِ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ خَلْقِكَ وَالْمُوحَّدِينَ
مِنْ بَرِيَّتِكَ وَعِزَّتِكَ يَا سُلْطَانَ الْجَبَرُوتِ وَمَالِكَ الْمُلْكُوتِ إِنِّي أَكُونُ
مُوقِنًا بِأَنَّ الذِّلَّةَ فِي سَبِيلِكَ عِزٌّ لَا يُقَاسُ بِعِزِّ مَنْ فِي الْعَالَمِ وَالنَّارَ فِي
حُبِّكَ نُورٌ لَا تَحْجُبُهُ سُبْحَاتُ الْأُمَمِ وَلَوْ أَشْرَبُ يَا إِلَهِي فِي كُلِّ سَاعَةٍ كَأَنَّ
الْقَضَاءَ مِنْ أَيْدِي الْأَعْدَاءِ لَا يَسْكُنُ ظِلْمًا سَوِيًّا وَعَطَشُ إِشْتِيَاقِي إِنْ أَلَذَّ
شَرِبَ رَجِيقَ حُبِّكَ وَأَخَذَهُ سُكْرُ خَمْرِ عِرْفَانِكَ لَا يَحْرُثُهُ شَيْءٌ فِي أَرْضِكَ لَا
يَسْغُلُهُ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ عَنِ النَّظَرِ إِلَى أَفْقِ ظُهُورِكَ وَجَمَالِكَ الْإِلَهِيِّ مُقَامًا
الْأَسْنَى الْأَسْمَى إِنْ قَلِمِي الْأَعْلَى يَحِبُّ أَنْ يَرْتَفِعَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ صَرْبُهُ وَ
صَرِيخُهُ وَضَجُّهُ فِي هَذِهِ الْمَصِيبَةِ الَّتِي يَهَانُ أَحْأَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَسُكُنُ
الْأَفْرِيدُوسِ وَإِنَّهَا بَلَغَتْ إِلَى مَقَامِ بَرِّي بِهَا لِسَانُ مُظْهِرِ أَمْرِكَ وَبَحْرِ
عِلْمِكَ وَمَشْرِقِ وَحْيِكَ إِظْهَارًا لِقُضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ وَدَفَائِهِ يَا أَسْمَى الْعُلَاءِ

إِنَّكَ أَنْتَ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَتَرَيْنَ رَأْسَكَ بِأَكْبِلِيلٍ عِنَايَةً رَبِّكَ مَا لَكَ إِلَّا الْمَمَاتُ
 وَأَجْبَانُكَ فِي غَيْمٍ يَبُوحُ لَهُمُ الْعَمَامُ فِي اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ إِنَّكَ تَكْشِفُ عَزَّ وَجْهَ
 أَمْرِكَ أَمْ تَسْتَرُهُ كَمَا سَتَرَ مَوْلَاكَ حِكْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ
 أَنْتَ الَّذِي بِكَ ظَهَرَ الدِّيَجُ الْأَعْظَمُ وَثَبَتَ حُكْمُهُ بَيْنَ الْأُمَمِ يَا أَسْمَى الْحَاءِ
 تَأَلَّاهُ بِكَ لَاحَ أَفْقٍ أَوْفَاءٍ وَظَهَرَ مَا أُنْشَرِيهِ أَمْرُ اللَّهِ فَاطِرُ السَّمَاءِ طُوبَى لِعَيْنِ
 بَكَتْ لِمَصَائِيكَ وَلَا ذُنُوبَ سَمِعَتْ ثَنَاتَكَ وَلَوْجَهُ قَوَّجَهُ إِلَيْكَ وَلِنَفْسٍ سَرَّعَتْ
 إِلَى أَنْ وَرَدَتْ مَقَرَّكَ الْمَقَامَ الَّذِي فَازَ بِجَسَدِكَ الشَّرِيفِ وَهَيْكَلِكَ الْقُدُّوسِ
 الْعَزِيزِ لَعَمْرُ اللَّهِ قَدْ ذَابَتْ الْقُلُوبُ لِمُصِيبَتِكَ وَتَقَطَّعَتْ الْأَكْبَادُ لِزُرَّتِكَ
 يَا أَرْضَ الصَّادِ أَقْبَمِكَ بِالْمُحِبُّوبِ بِأَنْ تُخْبِرَنِي هَلِ انْقَطَعَ عَنْكَ عَرَفُ الْحَبِيبِ
 الَّذِي بِهِ تَصَوَّعَتْ رَاحَةُ الْقَمِيصِ بَيْنَ أَهْلِ التَّقْدِيرِ وَهَلْ يَكُونُ مَطْرُوحًا
 حَتَّى مَخَالِبِ كُلِّ ظَالِمٍ كَفَرَ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَأَعْرَضَ عَنْ وَجْهِهِ وَسُلْطَانِهِ
 يَا نَسِيمَ الصَّبَا أَتَيْتَ مِنْ لَدَى الْحَبِيبِ إِلَى الْمُحِبُّوبِ بِنَبَأٍ تَسْتَبْشِرُ بِهِ
 الْأَرْوَاحُ أَوْ تُخْبِرُ تَدُوبُ بِهِ الْأَكْبَادُ يَا نَسِيمَ أَرْضِي وَنَفْسِي مَا أُجِدُّ مِنْكَ
 عَرَفْتُ مَنْ أَحَبَّنِي كَأَنَّهُ طَارَ مِنْ غُصْنِ الدُّنْيَا إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى وَالْأَفْقِ
 الْأَبْهَى يَا أَسْمَى طُوبَى لِعَيْنٍ بَكَتْ لِمَصَائِيكَ الَّتِي يَهَابُهَا بَنَادِي أَسْمَى الْحَاءِ
 فِي أَرْضِ الطَّفِّ وَيَقُولُ يَا أَسْمَ الْحَاءِ لَعَمْرُكَ بِمُصِيبَتِكَ تَجَدَّدَتْ
 مَصَائِبِي وَأَخْرَابِي وَكُرْبِي وَبَلَابِي يَا أَرْضَ الْمَدِينَةِ أَنْ أَذْكُرِي مَا وَرَدَ عَلَيْهِ
 وَعَلَى أَخِيهِ إِذْ حَضَرَ مَجْمَعَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ مَا وَجَدُوا رَاحَةَ الْإِنْفِ
 وَفَامُوا عَلَى الْأَعْسَافِ تَأَلَّاهُ بِهِمَا أَسْتَوْتُ كَلِمَةَ اللَّهِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنْ فَمِ

الْمَشِيَةِ عَلَى عَرْشِ الظُّهُورِ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ إِنِّي وَمَنْ فِي الْفِرْدَوْسِ بِالْحَقِّ
 الْأَكْبَرِ لِمُسْتَنَاقَةٍ إِلَى نَفْسٍ قَدْ قُنِيتُ فِي سَبِيلِهِ كَذَلِكَ نَطَقَ بِالْحَقِّ وَظَهَرَ
 مَا هُوَ الْمُسْتَوْرِي فِي عِلْمِ اللَّهِ بِشَهِدٍ لِسَانِي فِي مَلَكُوتِهِ بَيَانِي بِأَتَمِّهَا اسْتَشْهَدُ
 فِي سَبِيلِي وَنَاحٍ لِمَا قَلْبِي وَقَلْبِي وَالَّذِينَ طَافُوا حَوْلَ عَرْشِي وَطَارُوا
 فِي هَوَاءِ قُرُونِي وَشَرِبُوا رَجِيْقَ الطَّافِي مِنْ يَدِ عَيْنَاتِي يَا اسْمِي وَأَجْنَابِي وَكُلُو
 أَنْ يَمْصُوبَتَكُمْ نَاحِ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَسُكَّانُ سُرَادِي الْأَجْنَى وَلَكِنَّ الْمَظْلُومَ
 يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَشْكُرُهُ بِمَا آتَيْتُكُمْ عَلَى عُرْفَانٍ مَطْلَعِ أَمْرِهِ وَرَفَعَ مَقَامَكُمْ
 عَلَى شَأْنٍ يَرْبِي لَكُمْ قَلَمَهُ الْأَعْلَى فِي هَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى طُوبَى لِنَفْسٍ تَوَجَّهَتْ
 إِلَيْكُمْ وَلِقَلْبٍ فَازَ بِحُبِّكُمْ وَلِفَاصِدٍ قَصَدَ مَقْرُوكُمْ وَلِطَالِبٍ دَخَلَ أَرْضَكُمْ
 وَتَمَسَّكَ بِحَبْلِكُمْ وَزَارَ مَقَامَكُمْ لَعَمْرُ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ الْأَعْلَازِينَ وَإِنَّهُمْ مِنْ
 الْمُقْرَبِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا
 يَكُونُ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ .

بِسْمِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ

يَا أَرْضُ الصَّادِقِينَ الذُّبُحِ الْأَعْظَمِ الَّذِي أَقْبَلَ الْفِدَاءَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 مَوْلَى الْوَرَى وَأَيُّنَ الَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا بِي حُبِّ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي إِذَا ظَهَرَ
 أَنْكَسَرَ ظَهْرُ الْأَصْنَامِ الَّذِينَ أَفْتَوَاعِلُ أُمْنَاءِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْ يَأْغُصَنَّ
 سِدْرَتِي أَيْنَ حِمَامَتِي الَّتِي غَشَّتْ وَغَرَدَتْ وَهَدَرَتْ هَلْ إِنَّهَا طَارَتْ إِلَى
 الرَّفِيقِ الْأَعْلَى أَمْ صَادَهَا الظَّالِمُونَ بِمَخَالِبِ الْبَغْضَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
 بَيْنِي وَبَيْنَ لَا تَكُنْ مِنَ الضَّالِّينَ أَيْنَ أَنْجُمُ مُشْرِقَاتٍ وَكَوَاكِبُ دُرِّيَّاتٍ أَشْهُرُ

مَعْلُومَاتٍ وَأَيَّامٍ لَا يُحَاطَ وَأَفْوَارُ سَاطِعَاتٍ تَأْتِيهَا غُرَبَاتٌ وَغَابَتِ
 وَسُتِرَتْ وَدَرَجَتْ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ فِي شِفَاقِي مُبِينٍ يَا رِضْوَانِي عَالِي أَرَى لِمُحَمَّدٍ
 وَأَسْمَعُ تَغَنِّيَاتِهَا وَلَا أَرَى حِمَامَتِي وَلَا أَسْمَعُ تَغَنِّيَاتِهَا أَمِي فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ
 أَمْ طَارَتْ إِلَى الْجَنَّةِ الْبَاقِيَةِ أَنْ أَقْصُصَ لِي وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ يَا سَيِّدُ
 الْأَكْبَرِ قَدْ طَالَتْ أَحْزَانُكَ وَحَارَتْ بِهَا أَفْتِدَةُ أَصْفِيَايَكَ وَنَاحَ أَهْلُ سُرَادِيكَ
 وَعِزَّتِكَ مَا أَنْقَطَعَ نِدَائُكَ وَلَا ذِكْرُكَ فِي الْأَسْحَارِ أَسْمَعُ حَبِينِكَ وَفِي الْأَشْرَاقِ
 أُنْبِيَتِكَ وَفِي الْأَصَالِ ضَجِيجَكَ وَصَرِيخَكَ أَنْ أَرْحِمَ عِبَادَكَ وَأَجْبَايَكَ
 شَهِدُ يَا مُحَبُّوِي أَنَّ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِكَ كَانَتْ أَمَلُ أُنْدِيَايَكَ وَأُمْنَايَكَ قَدْ
 نَطَقَ بِذَلِكَ نُقْطَةُ الْبَيَانِ الَّذِي اسْتَشْهَدَ فِي سَبِيلِكَ قَالَ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ بِاللَّهِ
 قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّ لَكَ وَرَضِيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَسَمَّيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي سَبِيلِكَ
 إِنَّ الَّذِي فَارَزَ بِهِدَ الْمَغَامِ الْأَعْلَى إِنَّهُ فَارَزَ كُلَّ الْخَيْرِ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَ
 أَنْتَ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ.

يَا أَيَّتُهَا النَّاطِقُ

مَنْ لِسَانُكَ قَدْ جَاوَزَتْ حَدَّكَ شُبَّ إِلَى اللَّهِ وَكُنْ مِنَ الرَّاجِحِينَ أَسْأَلُ
 عَنْ فِعْلٍ مَنْ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْتَلَّ عَنْهُ بِفَعْلٍ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ
 وَسَوَّاهُ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّكَ مَا بَلَغْتَ شَأْنِي بِجُورٍ حِكْمَةٍ
 رَيْكَ وَكَيْفَ لُجْجَهَا وَغَمْرَانِهَا وَمَا هُوَ الْمُسْتَوْرِي عَلَيْهِ الْمُهْمَمِينَ عَلَى الْعَالَمِينَ
 هُوَ الَّذِي بِهِ نُصِبَتْ رَايَةُ فِعْلٍ مَا يَشَاءُ وَارْتَفَعَ عِلْمُ لَا يُسْتَلَّ عَنْهُ فَعْلٌ
 عَلَى كُلِّ عِلْمٍ رَفِيعٌ يَا فَاحِصَ الرُّوحِ دَعِ ذِكْرَهُ وَمَا يَذْكُرُ فِي مَلَكُوتِهِ الْإِنْشَاءَ

ثُمَّ أَقْصِدِ الْمُقْصِدَ الْأَقْصَى وَالْمَقَرَّ الْأَسْنَى الْمَقَامَ الَّذِي تَرَيْنَ بِأَنْوَارِ الْجَبَرُوتِ
وَتَشْرَفَ بِإِحَاطَةِ عَنَائِيهِ اللَّهُ مَا لِكَ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ تَكُونَ أَوَّلَ
فَاصِدٍ وَأَوَّلَ ذَاثِرٍ أَذْهَبَ بِنَفْعَاتِ الْقَبِيصِ مِنْ قَبْلِ مَطْلَعِ التَّقْدِيسِ إِلَى
أَرْضٍ فِيهَا ظَهَرَتِ الشَّهَادَةُ الْكُبْرَى وَالذَّبَائِحُ الْعَظِيمُ وَنُصِبَتْ أَنْ تَكُونَ
عَلَى حَدَرٍ لِأَنَّ الذُّبَّ يَعْوِي وَالرَّقْشَاءُ تَصِيئُ وَإِذَا تَقَرَّبْتَ الْمَدِينَةَ وَرَأَيْتَ
آثَارَهَا يَفُوقُ وَقُلْ يَا مَدِينَةَ الْحَبِيبِ أَيْنَ بَحْرُ مَحَبَّةِ اللَّهِ وَالسَّفَائِنُ الَّتِي سَرَتْ
عَلَيْهِ وَأَيْنَ عِبُودُكَ الْجَارِيَةُ وَأَنْجُمُكَ الزَّاهِيَةُ الْبَارِغَةُ وَأَيْنَ كَالِيلُكَ الْعَالِيَةُ
الْمُنِيرَةُ وَأَيْنَ أَقْمَارُكَ الْمَشْرِقَةُ السَّاطِعَةُ أَنْ أَخْبِرِي مَا فَعَلَ بِهِمُ الظَّالِمُونَ
أَيَجْرِي مِنَ الْقَلَمِ أَوْ يَعْجِزُ عَنْ ذِكْرِهِ الْقَلَمُ الْأَمْرُ بِإِدِّ اللَّهِ مَا لِكَ إِلَّا نَا مِر
يَا مَدِينَةَ الْحَبِيبِ لَعَمْرَ اللَّهِ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا يَذْهَبُ سُدِّي شَيْئًا
بِذَلِكَ عَالِمُ السِّرِّ وَالْعَلَنِ الَّذِي يَرِي لِإِحْتَائِيهِ وَأَصْفِيَائِيهِ إِظْهَارِ الْفَضْلِ
وَوَفَائِهِ وَعِنَائِيهِ وَالطَّافِيهِ وَنَفْسِهِ الْحَقِّ إِنَّهُمْ فِي رِنَجٍ عَظِيمٍ وَلَوْ أَنَّ التَّنَائِلَ
فِي رَبِّبٍ مُبِينٍ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى الْمَشَاهِدِ الْمُقَدَّسَةِ وَالْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ وَإِذَا
عَرَفْتَ وَوَجَدْتَ وَحَضَرْتَ قِفَ وَقُلْ أَوَّلُ نُورٍ أَشْرَقَ مِنْ أَفْقِ ظُهُورٍ
وَجْهِهِ رَيْكُمُ فَاطِرِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمُ يَا مَظَاهِيرَ الْوَفَاءِ وَمَطَالِيعَ الْأَسْفَاءِ فِي مَلَكُوتِ
الْأَنْشَاءِ أَشْهَدُ أَنْ يَكُمُ ظَهَرَتْ رَايَاتُ النُّصْرَةِ وَارْتَفَعَتْ أَعْلَامُ الْهِدَايَةِ
وَأَنَارَتْ أَفْقُ الْأُسْطِطَامَةِ وَسَرَتْ نَسَمَةُ اللَّهِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ وَيَكُمُ تَجَدَّدُ
طِرَازِ الشَّهَادَةِ وَظَهَرَ مَا تَحَبَّرَتْ بِهِ الْعُقُولُ وَالْأَفِيدَةُ أَنْتُمْ الَّذِينَ فَتَنْتُمْ
مَا عِنْدَكُمْ وَأَرَادُوا حَكْمَكُمْ وَكُلَّ عُضْوٍ مِنْ أَعْضَائِكُمْ وَكُلَّ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِكُمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَتَّوِّكِرٌ وَتَقْوِيَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا فِي اللَّهِ عِلْمٌ عَالِمٌ وَلَا
 لَوْمَةَ لَائِمٍ وَلَا سَطْوَةَ كُلِّ مُعْرِضٍ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ إِذْ أَتَى بِسُلْطَانٍ أَحَاطَ مِنْ
 فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّ بِمُصِيبَتِكُمْ نَاحَ الْمَلَأَ الْأَعْلَى وَسُكَّانُهَا
 الْأَبْهَى وَنَطَقَ لِسَانُ اللَّهِ الْمُهِمِّنِ الْقَيُّومِ مِنْ قَبْلِ كُلِّ مُؤْمِنٍ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ وَفِي كُلِّ الْأَحْوَالِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَبَعْدَ فَاسْتَلِ اللَّهُ
 مَا أَرَدَتْهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّؤُوفُ .

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَعْظَمُ

يَا أَيُّهَا الْخَلِيلُ لَعَنَّا اللَّهُ قَدْ رَجَعَ حَدِيثُ الذَّبِجِ وَمَا هُوَ الْمَسْتُورُ فِي عِلْمِ اللَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ طَارَ طَيْرُ الْوَفَاءِ عَنْ غُصْنِ الدُّنْيَا إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى بِمَا
 اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظَّالِمِينَ نَشْهَدُ أَنَّهُ فِي فَرْحٍ لَا يَبَادِلُهُ فَرْحٌ مِنْ فِي الْإِنْسَانِ وَ
 أَحِبَّائِهِ فِي حُزْنٍ يَبُوحُ لَهُمُ الْأَشْيَاءُ إِنْ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُفْضِلُ الْعَلِيمُ تَاللَّهِ إِنَّهُمْ
 رَجِعُوا فِي تِجَارَتِهِمْ وَخَسِرَ الظَّالِمُونَ الْأَيَّامَ فِي خُسْرَانٍ مُبِينٍ هَلْ خَسِرَ
 الْحُسَيْنَ إِذْ أَنْفَقَ رُوحَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْ الَّذِينَ ظَلَمُوهُ بِمَا اتَّبَعُوا كُلَّ فَاسِقٍ
 بَعِيدٍ قَدْ بَلَغَ الظُّلْمُ إِلَى مَقَامٍ تَعْجِزُ عَنْ ذِكْرِهِ اللَّسَانُ وَعَنْ وَرَائِهِ كُلُّ مُخْصٍ
 عَالِمٍ قَدْ أَوْقَدُوا نَارَ الْأَتْعَمَدِ لَهَا فِي الْعَالَمِ كَذَلِكَ يُخِيرُكَ مَنْ عِنْدَهُ
 عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ . ای خلیل ملاحظه کن حقیقت حق و گمراهی
 باطل بجهه مقام ظاهر و هویدا گشته جمیع شهادت میدهند که از آن مظهر
 منتهای محبت و شفقت و عنایت بجمیع طوائف ظاهر شده و امری که
 مغایر باشد یعنی سبب فتنه و یا علت فساد بوده از ایشان بظهور نرسید

وجه مقدار از فقرای خارجه را که در ایام شداد اعانت نمودند یَشْهَدُ
 بِذَلِكَ كُلُّ صَادِقٍ وَعَنْ وَرَائِهِ رَبُّكَ الْخَبِيرُ اگر نفسی در ایشان و مظهر له من
 عنایات ربّه تغکرناید بعین یقین مشاهده میفاید که در آنچه واقع شد چک
 بزرگی بوده و خواهد بود قَدْ ظَهَرَ الْفِدَاءُ الْكَبِيرُ وَالَّذِي يُجِ الْأَعْظَمُ فِي هَذَا الْأَمْرِ
 الْعَظِيمِ در عراق هنگامی که بین بدی حاضر شدند کمال عنایت از مصدر امر
 درباره ایشان ظاهر بستانی که بعضی از نفوس در تبه او هام تکلم نمودند و
 بعد حق بقدرت بالغه آن سدره را مرتفع نمود عَلَى مَقَامٍ مَا أَطْلَعَ بِهَا إِلَّا
 نَفْسُهُ الْعَلِيمُ وَأَنْزَلَ لَهُ بَرَكَهً مِنْ عِنْدِهِ وَرَحْمَةً مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْقَدِيرُ الْغَفِيرُ
 وَخَضِرْتُمْ كُتُبٌ شَتَّى لَدَى الْعَرْشِ وَسَمِعَ اللَّهُ رَبُّهُ مَا لَيْكُمُ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى
 بِأَن يَقْدِرَ لَهُ الشَّهَادَةُ الْكُبْرَى لِعَمْرٍكَ يَا خَلِيلُ بِمُصِيبَتِهِ قَدْ مَحَتِ الْمَصَائِبُ
 يَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ الْمَظْلُومُ الْغَرِيبُ قَدْ أَنْزَلْنَا مِنْ سَمَاءِ الْفَضْلِ مَا لَا يُنَادِلُهُ
 الْمَلِكُ وَالْمَلَكُوتُ وَسَوْفَ يُنِيتُ اللَّهُ مَا دُرِعَ فِي أَرْضِ الْبَيَانِ إِنَّهُ لَهُوَ
 الْمُقْتَدِرُ الَّذِي لَا يَنْعُهُ جُنُودُ الْعَالَمِ وَلَا صُفُوفُ الظَّالِمِينَ اِی خلیل لرزل
 و لا یزال سدره الهیه که از ید سلطان اراده در ارض جیده مبارک غمر
 شده از دماء مخلصین و موحدین سقابه گشته زود است که از عل ظالمین
 در ارض ظاهر و هویدا شود هَلْ ظَنَّ الظَّالِمُ أَنَّ اللَّهَ غَافِلٌ عَمَّا فَعَلَ لَا وَ
 نَفْسِهِ الْمُهَيَّمَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَنَفْسِهِ الْحَقِّ يُظْهِرُ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ مَا أَنْزَلَهُ
 فِي الْكِتَابِ ظَاهِرًا يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَنْ كَانَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ مشاهده در سوره رئیس والواح اخری نماید لَعَمْرَ اللَّهِ

يَفْرَحُ بِمَا نَزَلَ فِيهَا قَلْبُكَ وَقُلُوبُ الْعَارِفِينَ إِنَّهُ لَوَارِدٌ يَأْخُذُ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ
بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَلَكِنْ يَظْهَرُ أَمْرُهُ بِالْحِكْمَةِ الَّتِي كَانَتْ مَسْتَوْرَةً فِي عَلَيْهِ الْخُطْبِ
قسم بآفتاب توانائی که اگر دنیا را قدری بود جمال قدم سنین معدودات در
سجن اعظم ساکن نبود انسان تا درد نیاست فی الحقیقه در سکرات بوده
و هست مگر قلوب فارغه که به بصر الهی در اشیا ناظرند انشاء الله بآفتاب
بفقد روسع القای سکون و اطمینان در قلوب منیره نمایند لِيَأْخُذَهُمْ
الْتَّكُونُ بَعْدَ الْأَضْطِرَابِ وَالْفَرَحُ بَعْدَ الْحُزْنِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ مَنْ يَذْكُرُكَ
فِي هَذَا الْمَقَامِ الْمُبْتِغِ اِی خلیل امر بزرگی در عالم احداث شد اگر چه اعظم
از آن ظاهر شده چنانچه خود آنجناب شاهد و گواهند و لکن چون مدتها
بود که ید قدرت حفظ نمود و بعد بفته این امر مبهم ظاهر این است که
سبب فوحه و ندبه و زلازل شد. وَعِنْدَ رَبِّكَ مَا تَفْرَحُ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ
هَذَا الْحُزْنِ الْعَظِيمِ قُلْ هَذِهِ شَهَادَةٌ نَفَذْتُ فِي الْعَالَمِ أَنَا رَاهُافُوفٌ يُظَاهِرُ
بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَهُو الْمُفْتَدِرُ عَلَى مَا يُرِيدُ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَكَ
فِي أَمْرِ اللَّهِ مَا لِكَ يَوْمَ الَّذِينَ .

هُوَ النَّاطِقُ أَمَامَ الْوَجْهِ

يَا أَهْلَ الْمَدِينِ وَالْقُرَى أَنْ أَسْتَمِعُوا مَا يَنْطِقُ بِهِ الْلِّسَانُ فِي مَلَكُوتِ الْبَيَانِ
مِنْ لَدُنْ مَنْ أَنْطَقَ الْأَشْيَاءَ عَلَى أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْغَرْدُ الْخَيْرُ هُوَ الَّذِي
أَنْزَلَ الْكُتُبَ وَأَرْسَلَ الرُّسُلَ عَلَى أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الرَّقِيبُ الْحَكِيمُ قَدْ
فَازَ كُلُّ شَيْءٍ بِأَصْحَاءِ الْبَدَايِ الْأَكْلَ مُعْتَدٍ أَنْ يَمُوتَ وَشَاهِدُ كُلِّ بَصِيرٍ أَنَّ اللَّهَ

الْإِنْفِ الْإِكْلَ غَافِلٍ بَعِيدٍ تَأَلَّهَ قَدْ ظَهَرَ الْمَنْظَرُ الْأَكْبَرُ وَمَا لَكَ الْقَدَرِ يَنَادِي يَقُولُ
 يَا مَعْشَرَ الْبَشَرِ قَدْ أَتَى الْيَوْمُ وَأَنْشَقَّ الْغَمَرُ وَكُلُّ فِي حَشْرِ بَدِيعٍ قَدْ ظَهَرَ الْمَكُونُ
 وَبَرَزَ الْخَزُونُ وَالْمَوْعُودُ أَتَى مِنْ سَمَاءِ الْقَدَرِ أَقْرَبَ مِنْ لَمَحِ الْبَصَرِ وَلَكِنَّ
 الْقَوْمَ فِي وَهْمٍ مُبِينٍ يَرَوْنَ الشَّمْسَ وَيَقُولُونَ هَلْ هِيَ شَمْسٌ وَيُشَاهِدُونَ
 الْآيَاتِ وَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ فِي الْكِتَابِ أَهْلُ
 الْحِجَابِ فِي رَبِّ عَجِيبٍ يَا أَجْبَاءَ الرَّحْمَنِ فِي الْبُلْدَانِ إِنَّ الْمَظْلُومَ يُسَمِّكُمْ
 بِسَحْبُوبِ الْأَمْكَانِ الَّذِي يَنْطَلِقُ فِي مَلَكُوتِهِ الْبَيَّانِ يَأْنِ لَا تَخْتَاوُوا فِي أَمْوَالِ
 النَّاسِ كُونُوا أُمَنَاءَ اللَّهِ فِي دِيَارِهِ وَمَشَارِقِ الْبَصْدِ فِي بِلَادِهِ طُوبَى لِمَنْ
 سَمِعَ نَصْحَ اللَّهِ وَكَانَ مِنَ الْعَامِلِينَ قَدْ ظَهَرَ مِنَ الْخِيَانَةِ فِي الْغُرَبَةِ مَا ذَاكَ
 بِهِ كَيْدِي وَتَذَرَفَتْ عَيْنِي وَنَاحَ سِرِّي وَخَافَ صَدْرِي لَعْنَةَ اللَّهِ قَدْ طَارَ
 النَّوْمُ مِنْ عَيْنِ الْبُهَاءِ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْبَيْضَاءِ يَهْدُ بِذَلِكَ
 كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ مِنَ الْغَافِلِينَ قَدْ صَاحَتِ الصَّخْرَةُ لِبِلَافِي وَتَأْتِ
 الْبَيْدَرَةُ لِضَرْبِي تَأَلَّهَ لَيْسَ حُزْنِي لِنَفْسِي بَلْ لِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كُلُّ
 الْأَحْرَانِ لَنْ لَا يَقْدَرُوا أَنْ يُذَكِّرُوا مَسْنَهُ مِنَ الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ فِي هَذَا الْعَالَمِ
 الْكَرِيمِ نَسَمِعُ الْكَذِبَ وَنَسْكُتُ وَالْكَاذِبُ يَطْنُ أَنَّهُ أَشْتَبَهُ الْأَمْرُ وَأَنَا وَجَدْتُ
 عَلَى صِدْقِي مُبِينٍ يَا أَجْبَاءِ تَخَلَّفُوا يَا خَلْقِي اللَّهُ وَزَيَّنُوا هَابًا كَلِمَةً بِأَثَوَابِ
 الْأَمَانَةِ وَالْأَسْتِغَامَةِ وَالصَّدَاقَةِ كَذَلِكَ أَمَرَكُمْ مَا لَكَ الْبَرِيَّةِ فِي لَوْحِ حِفْظِ
 قَدْ زَادَتْ الْأَحْرَانُ فِي هَذَا الْعَالَمِ بِمَا نَرَى هَيْكَلِ الْحُبِّ وَمَنْ مَعَهُ مَحْتَتِ
 مَخَالِبِ الْبَغْضَاءِ مِنْ جُنُودِ الظَّالِمِينَ قُولُوا يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَفَالِطِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ

نَسَلْتِكَ بِهَذَا الشَّهِيدِ الَّذِي قَدَى نَفْسَهُ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ لِأُظْهَارِ أَمْرِكَ وَإِعْلَانِ
كَلِمَتِكَ بِأَنْ تُنْزِلَ عَلَى أَجْنَابِكَ وَأَصْفِيَاكَ مَا يَحْفَظُهُمْ عَنْ مَخَالِبِ الْغَفْلَةِ
وَالرَّيْبِ ثُمَّ أَشْرَبَهُمْ مِنْ بَدِ عَطَايِكَ كَوْثَرَ الْأَيْفَانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطَى لِلثَّانِ
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْفَضَالُ الْمُعْطَى الْكَرِيمُ .

هُوَ الَّذِي أَكْرَأَ الْحَزِينَ

يَا أَرْضَ الصَّادِ أَنْ أَذْكُرِي مَا فَعَلَ الْأُمَّةُ بِأَلِ الرَّسُولِ وَمَا وَرَدَ مِنْ أَهْلِكَ
عَلَى أَهْلِ الْبَتُولِ يَا أَرْضَ الصَّادِ شَمْسُ الْجَبَّارِ نَسَلْتِكَ عَنْ آلِهَا وَالْبَتُولِ
الْعَذْرَاءُ عَنْ أَبْنَائِهَا وَيَنْبِهَا أَجْعَلَ الظَّالِمُونَ قَبْرَهَا فِي يَتْرُ الظَّلَامَا أَمْ أُخْرِجُوا
يَحْيَا لِي الْبَغْضَاءِ لِمُصِيبَةِ أُخْرَى لَعَمْرُ الْمُحِبُّوبِ قَدْ أَرْجَحْتَ قُوَاهُ السَّمَاءِ مِنْ
هَذِهِ الدَّاهِيَةِ الدَّهْمَاءِ قَاهُ آه قَدْ نَاحَ نَيْرُ الْبَطْحَاءِ بَيْنَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِمَا
وَرَدَ عَلَى آلِهِ مِنْ مَظَاهِرِ الْبَغْضَاءِ يَا أَهْلَ الصَّادِ تَأَلَّهْ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا تَحَبَّرَتْ بِهِ
مَطَالِغُ الْغُرُورِ وَمَشَارِقُ الظُّفْيَانِ فِي الْأُمُكَانِ أَنْ أَنْصِفُوا يَا أَيُّ بُرْهَانٍ
قَتَلْتُمْ الَّذِينَ بِهِمْ أَنْتَشَرُوا الرِّحْسَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا قَاهُ آه يَكُمُ
أَنْكَسَرَتْ سَفِينَةُ الرَّسُولِ وَغَرِقَتْ ذُرِّيَّةُ الْبَتُولِ وَيَكُمُ تَبَدَّلَ السُّرُورُ بِالْأُحْزَانِ
وَأَحَاطَتِ الظُّلْمَةُ مَنْ فِي الْأُمُكَانِ إِلَّا مَنْ شَاءَ الرَّحْمَنُ يَا أَهْلَ الصَّادِ
أَنْ أَسْتَمِعُوا مَا يَنَادِيكُمْ بِهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ الْأَفْقِ الْأَعْلَى يَا أَهْلَ
الْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ إِنَّ حَسَنِي الَّذِي كَانَ مُسْتَعْلَا بِنَارِ مَحَبَّةِ اللَّهِ فِي مَلَكُوتِ
الْأَنْشَاءِ وَمُرْتَبَا بِطِرَازِ الْوَفَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَابْنِ حُسَيْنِي الَّذِي
أَقْبَلَ الْفِدَاءَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لِكَ الْوَرَى لَعَمْرِي يَا مَلَأَ الْأَشْرَارِ مَا بَقِيَ

لَكُمْ مَجَالُ الْعَذْرِ وَالْأَعْدَارِ يَقُولِي الصَّالِحُونَ لِلَّهِ وَالطَّالِحُونَ لِي هَلْ ظَنَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمُ الْإِيمَانَ وَهَلْ تَحْسَبُونَ أَنْتَكُمُ مِنْ أَهْلِ الْفُرْقَانِ لَا وَنَفْسِ الرَّحْمَنِ
قَدْ نَاحَ مِنْ فَمِلِكُمْ كُلِّ عَالِمٍ تَرْدِي بِرِذَائِهِ الْفَضْلَ وَصَاحَ مِنْ أَعْمَالِكُمْ كُلِّ عَالِمٍ
تَزِنُ بِالْعَدْلِ قَدْ أَرْفَعَ ضَجِيجُ الْمَلَأِ الْأَعْلَى مِنْ ظُلْمِكُمْ وَصَرِيحُ الْأَشْيَاءِ
بِمَا أَكْثَبَتْ أَيَادِيكُمْ تَقْرُؤُونَ الْقُرْآنَ وَتُنْكِرُونَ أَحْلَهُ وَالَّذِي نَزَلَهُ وَتَعْمُرُونَ
بِرِسَالَتِي وَتَقْتُلُونَ أَبْنَاءِي وَتُعْرِضُونَ عَنِّي أُرْسَلَنِي قَدْ تَحَيَّرْتُ مِنْكُمْ أَيْمَانًا
الْبَغْضَاءِ بَلْ كُلُّ مَا خُلِقَ مِنْ كَلِمَةِ اللَّهِ الْمُهَيَّمِينَ الْقَيُّومِ يَا مَلَأَ الْبَحْرَيْنِ
سَفَانِيكَ أَنْكَرْتَ مِنْ أَحْجَارِ الْكُفْرِ وَالشِّقَاقِ أَمْ عُرِفَتْ بِمَا هَاجَتْ
أَرْيَاحُ الظُّلْمِ وَاللِّفَاقِ أَمْ سَافَرْتَ مِنْ مَدَائِنِ الْأَجْسَادِ إِلَى حَدَائِقِ الْأَدْوَارِ
أَمْ هَاجَرْتَ مِنْ بَيْتِ الْهَجْرِ وَالْفِرَاقِ إِلَى مَقَامِ الْقُرْبِ وَالْقُدْسِ وَالْوَصَالِ
يَا سَيِّدَ الْعَالَمِ وَعِزَّتِكَ وَسُلْطَانِكَ إِنِّي لَا أَقْدِرُ أَنْ أَذْكَرَ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا مِنْ
أَرْيَاحِ الظُّلْمِ وَنَفْسِكَ أَسْتَجِبِي عَنْ بَيْتٍ مَا رَأَيْتُ وَعَرَفْتُ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عِنْدِي
وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَلَكِنْ أَعْرِضُ كَلِمَةً إِنْ ظَهَرَا
لِإِقْنَادِي أَمْرَكَ الْمُبْرَمَ وَاتِّبَاعِي حُكْمَكَ الْمُحْكَمَ قَدْ طَارَ الْعَنْدَلِيُّ بِمَا
أَرْفَعَ النَّجِيبُ الْأَمْرُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الْخَبِيرِ .

أَنَا الْمَظْلُومُ الْغَرِيبُ

يَا سَمْنَدَ لَعَمْرُكَ قَدْ تَجَدَّدَتْ مُصِيبَةٌ مُحْتَدِرُ سُولِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَ
رِزْيَةُ الْبَتُولِ الْعَذْرَاءِ فِي الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَهِيَ تَصْبِيحُ وَتَقُولُ تَبَا لَكُمْ يَا مَلَأَ
الْفُرْقَانِ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا فَعَلْتُمُوهُ مِنْ قَبْلِ آيْنِ حَسَنِي وَآيْنِ حُسَيْنِي يَتِيؤُوا وَلَا

تَكُونُوا مِنَ الْمُدْبِرِينَ هَلْ حَسِبْتَ كَانَ خَائِنًا فِيكُمْ أَمْ آكَلُوا أَمْوَالَكُمْ أَمْ سَفَكَ
 دِمَائَكُمْ أَمْ أَنْصَفُوا يَا قَوْمَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْكَاذِبِينَ أَنْ أَذْكُرُوا يَا مَلَكَةَ الْقُرْآنِ
 يَا نَبِيَّ جُرْمٌ قَتَلْتُمْ حُسَيْنِي فِي أَرْضِ الصَّادِ لَعَمْرِي يَا أَيُّهَا النَّاطِلُ إِلَى وَجْهِ
 قَدْ كَثُرَتِ السَّفِينَةُ وَعُقِرَتِ الثَّاقَةُ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظَّالِمِينَ قَدْ دَجَّ
 حَدِيثُ الطَّفِّ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ فِي حِجَابٍ مَبِينٍ إِنَّا سَتَرْنَا شَأْنَ أَسْمَى الْحَسَنِ
 لِضَعْفِ الْعِبَادِ فَلَمَّا أَرْتَقَى بَحْنًا حَتَّى أَلْرُوحَ إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى ذَكَرْنَا بَعْضَ
 مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِفَضْلٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضْلُ الْكَرِيمُ ثُمَّ أَعْلَمَ لِمَا ظَهَرَ
 أَثَرُنِي الْعَالِمِ سَوْفَ يَظْهَرُ سُلْطَانٌ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ .

ظلم بمقامی رسیده که قلم و لسان هر دو از ذکر و بیان عاجز و قاصر است
 بر نفوسی که هرگز ضری از آنها بنفسی نرسیده و با کمال محبت و شفقت
 سلوک نمودند و با طوائف عالم بمهر بودند ملاحظه کنید چه وارد شده
 و اگر از آن دو جاهل که خود را عالم میدانند استفسار شود که چرا این مظلوم^{نزل}
 بغير جرم و گناه شهید نمودید البته در جواب اعاده کلمه که درباره سید
 الشهداء روح ما سواه فداء از افواه مشرکین ظاهر شد نمایند بعد از قضیه
 ارض کاف گروه ظالمین باین کلمه ناطق بودند قَدْ خَرَجَ حُسَيْنٌ عَنْ حَدِّهِ قُتِلَ
 بِسَيْفٍ حَدِّهِ تَبَا لَهُمْ وَلِلَّذِينَ مَشَوْا عَلَى آثَارِ أَقْدَامِهِمْ . از این گذشته بر اطفال
 رسول که در آن بیت بودند چه تقصیری وارد این قضیه ایست که از لوح
 ابداع محو نخواهد شد و درباره نفوس اربعه از سماء عنایت ربانیه
 نازل شده آنچه سرور عالم را مبدل بحزن نموده اگر چه بر حسب ظاهر

اهل ظلم مسرورند بآنچه ارتکاب نموده اند وَلَکِنْ لَعَمْرَی حَقَّ یَقَهُمْ یَعْنَهُمْ وَیَتَوَّعُ عَلَیْهِمْ وَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ وَلَا یَشْعُرُونَ وَلَا یَعْرِفُونَ جمیع احباب را تکبیر برسانید انشاء الله کل بذکر الهی بکمال روح وریحان مشغول باشند و بجل محکم صبر و اصطبار مقتصد و مستثبت کثیر من قَبْلِ عَلَی وَجْهِ اَمْنِکَ نَسْئَلُهُ تَعَالٰی بِاَنْ یُّوَفِّقَهُ وَ یَقْدِرَ لَهُ مَا یَنْفَعُهُ اِنَّهُ لَهُوَ الْعَالِمُ الْخَبِرُ نَحْمُ الْقَوْلَ بِذِکْرِ اللهِ الْهَمِیْنِ الْقَبُومِ اِنَّ اللهَ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ .

بِسْمِ الْمُقَدَّسِ عَنِ الْمَکَانَ

کِتَابُ الْکَرَمِ اَنْزَلَهُ مَا لَکَ الْاَقْدَمُ وَالَّذِی تَزِنُ بِهِ اِنَّهُ مِمَّنْ یُثَارِ بِالْبَنَانِ یُصَلِّیْ عَلَیْهِ الرَّحْمَنُ مِنْ مَلَكُوتِهِ الْمُتَنَبِّحِ الْمُنْبِیِّ اِنَّهُ مِنْ عُلُوِّ قُدْرِهِ وَ کِبَرِ مَقَامِهِ لَوِیْتَجَاوَزُ عَنْ حَدِّهِ یَذْکُرُ بِالْاِسْرَافِ مِنْ لَدُنْ عَلِیمٍ حَکِیمٍ خَذُوا الْاَعْدَالَ هَذَا مَا اَمَرَکُمْ بِهِ الْغَنِیُّ الْمُتَعَالِ فِی کِتَابِ کَرِیمٍ اَنْ اَنْفَقُوا بِمَا مَظَاهِرُ هَذَا الْاَسْمِ وَمَطَالِعُهُ عَلَی الَّذِینَ تَعِدُوْنَهُمْ عَلَی فَقْرِ سَبِیْنٍ قُلْ اَیَاکُمْ اَیُّ اَهْلِ الْغِنَاءِ اَنْ یَسْتَعْمَرَ لَفْظُ الْمُبِیْنِ عَنْ الْاُتْفَاقِ فِی سَبِیلِ اللهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ قُلْ لَعَمْرَ اللهِ لَا یَحْتَقِرُ اَحَدٌ بِالْفَقْرِ عِنْدَ رَبِّهِ بَلْ یَزِدُّهُ لَوْ یَجِدُهُ مِنْ الضَّارِبِینَ طَوْبُ الْفَقِیرِ صَبْرٌ وَوَبْلٌ لِغَنِیِّ اَمْسَکْ حَقُوقَ اللهِ مَا فَرَضَ عَلَیْهِ فِی لَوْحِهِ الْحَقِیْطِ قُلْ لَا تَفْتَخِرُوا بِمَا عِنْدَکُمْ مِنَ الْمَالِ تَعْمَلُوْنَ فِی الْمَالِ وَمَا قَدَّرَ لَکُمْ جَزَاءُ اَعْمَالِ لَکُمْ فِی کِتَابِ اللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ طَوْبُ لِغَنِیِّ مَا مَنَعَهُ الْغِنَاءُ عَنِ اللهِ مَا لَکَ الْاَسْتِغْنَاءُ اِنَّهُ مِنْ اَفْضَلِ الْخَلْقِ لَدِی الْحَقِّ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ قُلْ قَدْ اَتَى الْیَوْمَ وَاِنَّهُ لَرَبِیعُ الْاَعْمَالِ لَوَانْتُمْ مِنَ الْعَارِفِینَ اَنْ اَجْهَدُوا اَیَا قَوْمٍ لَیْظَهَرَنَّ مِنْکُمْ مَا یَنْتَفَعُکُمْ فِی عَوَالِمِ رَبِّکُمْ الْعَزِیزِ

الْعَبِيدِ قُلْ تَتَشَكُّوْا بِالْخُلُقِ الْمُرُصَّةِ وَالْأَعْمَالِ الْحَسَنَةِ وَلَا تَكُوْنُوْا مِنَ
 الْمُتَوَقِّعِينَ يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَشَكَّتَ بِمَا يَرْتَقِعُ بِهِ أَمْرًا لِلَّهِ رَبِّكُمْ الْقُدْرُ
 الْقَدِيرِ قُلْ أَمَّا تَرَوْنَ الدُّنْيَا وَشُؤْنَا فِيهَا وَتَلَوْنَا فِيهَا وَتَغَيَّرْنَا فِيهَا فَكَيْفَ تَقْنَعُونَ
 بِهَا وَبِمَا فِيهَا أَنْ أَفْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ وَكُوْنُوا مِنَ الْمُتَبَصِّرِينَ سَوْفَ تَذْهَبُ كَالْبَرْقِ
 بَلْ أَسْرَعَ بِشَهْدِ ذَلِكَ مَا لَكَ الْمَلِكُ فِي هَذَا اللُّوْحِ الْبَدِيعِ إِنَّكَ إِذَا أَخَذَكَ جَذْبُ
 آيَاتِ رَبِّكَ أَنْ أَشْكُرُوْا قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَقْصُودَ الْفَاصِدِينَ أَنْ أَفْرَحُ بِمَا تَوَجَّهَ
 إِلَيْكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَأَنْزَلَ لَكَ مَا كَلَّمَ عَنْ وَصْفِهِ أَلْسُنُ الْأَبْدَاعِ وَكُلُّ لِسَانٍ يَنْجِ
 كَثْرًا مِنْ قَبْلِ أَجْتَبَى وَلِيَشْرَهُمْ بِذِكْرِي يَا هُمْ ثُمَّ أَقْرَأْ لَهُمْ لَوْحِي الْجَمِيلَ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ
 وَعَلَى أَهْلِكَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى صِرَاطِي الْمُسْتَقِيمِ .

هُوَ الْمُعْزِي

يَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَدْ وَرَدَ عَلَيْكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا وَرَدَ عَلَى آبَاءِ الرَّسُولِ وَبَنَاتِهِمْ
 وَبَنَاتِهِمْ فِي أَرْضِ الْطَفِّ وَغَيْرِهَا أَنْ أَطْمَثْتُمْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ إِنَّهُ
 مَعَكُمْ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِيهِ وَإِنَّهُ لَهُوَ الْتَاظِرُ الْعَاضِرُ الْبَصِيرُ تَبَا لِقَوْمٍ
 ظَلَمُواكُمْ وَفَتَلَوْكُمْ وَنَهَبُوا أَمْوَالَكُمْ لَعَمْرِي إِنَّ الْقَوْمَ فِي خُورَانٍ مُبِينٍ
 سَوْفَ تَأْخُذُهُمْ نَفَحَاتُ الْعَذَابِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْغَبِيرُ
 تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَقُولُوا هَبْنَا لَنَا ثُمَّ مَرِّبْنَا لَنَا بِمَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي سَبِيلِهِ
 الْمُسْتَقِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

هُوَ الْمُعْزِي فِي هَذَا الْمَقَامِ الْكَبِيرِ الْعَظِيمِ

يَا سَمْنَدِرَ إِنَّ مَا لَكَ الْقَدْرَ يُعْزِي نَفْسَهُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ الذِّبْنِ

أَخَذُوا الْأَعْتَسَافَ وَنَبَذُوا الْأَيْصَافَ عَنْ وَرَائِهِمْ بِمَا اتَّبَعُوا كُلَّ شَيْطَانٍ
مُرِيدٍ قَدْ فَعَلْتَ الْعَادُ وَالشُّورُ بِصَالِحٍ وَهُوَ مَا نَاحَتْ بِهِ السُّدَّةُ
الْمُنْتَهَى وَصَاحَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ هَذَا الْمَظْلُومُ الْمُحْزُونُ الْغَرِيبُ
تَأْتِيهِ قَدْ صَلَبُوا الرُّوحَ وَعَقَرُوا الثَّقَاةَ وَكَسَرُوا الثَّابُوتَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ
الْمُبِينُ الْخَبِيرُ إِنَّهُ يَرِنِّي عَلَى أَصْفِيَاءِهِ وَيُعْزِّي أَحِبَّائِهِ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ
الَّتِي بِهَا نَاحَ الْعَدْلُ وَصَاحَ الرُّوحُ الْأَمِينُ قَدْ قَتَلُوا أَصْفِيَاءِي وَنَهَبُوا
أَمْوَالَهُمْ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرُهُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ يَا سَمْدُوقَ
رَأَيْنَا بَوُسْفَ الْحَبِيبِ بَيْنَ أَتْيَابِ الذُّبِّ وَالْحُسَيْنِ تَحْتَ مَخَالِبِ الظُّلَمِ
لَعَمْرُ اللَّهِ قَدْ فَعَلْتَ الْأَمَّةُ مَا لَا فَعَلَ الْيَهُودُ بِالرُّوحِ وَلَا أَبُوجَهْلٍ بِمُحَمَّدٍ
رَسُولِي الَّذِي رَزَقْنَاهُ بِطَرَاكِ الْخَاسِمِ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
قَدْ أَرْتَكَبُوا مَا لَا أَرْتَكِبُ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا لَكَ الْقَدَمُ مِنْ
هَذَا الْمُنْظَرِ الْكَرِيمِ فَلَمَّا فَازَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَقُضِيَ الْأَيَّامُ أَخَذْنَا
مَبْدَأَ الظُّلْمِ وَالْأَعْتَسَافِ بِسُلْطَانٍ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ
طُوبَى لِلَّذِينَ تَقَرَّبُوا إِلَيْهِمْ وَزَارَوْهُمْ فِي مَقَامِهِمْ إِنَّهُمْ أَهْلُ اللَّهِ فِي مَلَكُوتِهِ
الْأَنْشَاءُ كَذَلِكَ حَكَمَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي هَذَا الْكِتَابِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ شَاءَ
لِلَّذِينَ نَبَذُوا الْوَحْشَ اللَّهُ عَنْ وَرَائِهِمْ وَاتَّبَعُوا كُلَّ فَاسِقٍ بَعِيدٍ تَفَكَّرْ
يَا سَمْدُوقَ فِي صَبْرِي بَعْدَ قُدْرَتِي وَأَصْطِبَارِي بَعْدَ اقْتِدَارِي وَصَمْتِي
بَعْدَ نَفُوزِ كَلِمَتِي الْمُهَيَّمَةِ عَلَى الْعَالَمِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَخَذْنَا الْكَذِبَ ظَلَمُوا
فِي ظَاهِرِ الظَّاهِرِ بَعِيدٍ مِنَ الْعِبَادِ أَوْ بِمَلَأْنِيكَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ إِنَّا نَعْمَلُ

بِمَا نَقَضْتَنِيهِ الْحِكْمَةُ الَّتِي جَعَلْنَا مَا سِرًّا جَا لِيَخْلُقِي وَأَهْلِي مَمْلُوكِي إِنَّ رَبَّنَا لَمَوْلَا
الْعَالَمِينَ الْحَكِيمُ فَسَوْفَ نَأْخُذُ الَّذِينَ ظَلَمُوا كَمَا أَخَذْنَا هُم مِّن قَبْلُ إِنَّ رَبَّنَا
لَهُوَ الْعَاكِرُ عَلَى مَا يَرِيدُ انشاء الله لم يزل ولا يزال بعناية الله فائز باشي
و بخدمت مشغول إِيَّاهُ شَهِدَ لَكَ بِأَنَّكَ وَفَيْتَ بِمِيثَاقِهِ وَقُمْتَ عَلَى خِدْمَةِ
أَمْرِهِ طُوبَى لَكَ وَلِإِخْوِكَ وَلِإِثْمَانِكَ الَّذِي صَعَدَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
ای سمند را باید بکمال حکمت حرکت نمائی لَا تُصِدِّقْ كُلَّ قَائِلٍ وَلَا تُظْهِرُ
مَا عِنْدَكَ كُلَّ وَارِدٍ وَلَا تُكْشِفُ كُلَّ طَالِبٍ كَمْ مِنْ عَبْدٍ يَدَّعِي بِاللِّسَانِ مَا لَا يَخْطُرُ
فِي قَلْبِهِ كُنْ مُسْتَوِيًّا عَلَى سِرِّ الْحِكْمَةِ وَسَلَاكًا عَلَى صِرَاطِ الْحِكْمَةِ وَمُتَّكِئًا عَلَى
الْحِكْمَةِ كَذَلِكَ أَمَرَكَ مَوْلَى الْبَرِيَّةِ إِنَّهُ لَهُوَ النَّاصِحُ الْأَمِينُ ابن ایامی است که
بعضی بجهت اطلاع بر امور یا مآرب اخروی ادعای خلوص و ایمان نمایند
باید آنجناب از جمیع جهات متوجه باشند که خارج از حکمت امری واقع
نشود نفوسی که در مکتوب آنجناب بود مخصوص هر یک از سماء مشیت
الهی آیات بدیعه منیعه نازل طُوبَى لَهُمْ بِمَا فَازُوا بِآيَاتِي فِي آيَاتِي وَرَحْمَتِي أَلْبَنِي
سَقَّيْتُ الْعَالَمِينَ أَنْ أَذْكُرَ عَمَلَكَ مِنْ قَبْلِي قُلْ لَا تَحْزَنْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْكَ إِنَّ الْقُتُوبَ
يَذْكُرُكَ وَتَوَجَّهَ إِلَيْكَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْفَضَّالُ يَا مُحَمَّدُ
قَبْلَ رَحِمِ طُوبَى لَكَ بِمَا أَقْبَلْتَ إِلَى اللَّهِ وَسَمِعْتَ بِدَائِهِ وَتَوَجَّهْتَ إِلَيْهِ
بِقَلْبٍ كَانَ مُتَوَجِّهًا إِلَى قِبْلَةِ الْإِيمَانِ إِنَّكَ أَنْ تُحْزِنَكَ سُوءُنَاتُ الْعَالَمِ
إِنَّ بَحْرَ الْفَرَجِ يَذْكُرُكَ فِي بُحْبُوحَةِ الْأَحْزَانِ قَدْ أَرْتَقَعَتْ رَايَةُ الظُّلَمِ فِي
أَرْضِ الْقَادِرِ بِذَلِكَ نَاحَتْ سِدْرَةُ الْوُجُودِ وَصَاحَتْ صَخْرَةُ الْأَمْكَانِ قَدْ

أَخَذَ اللَّهُ أَصْلَ الْأَعْتَسَافِ بِسُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ
 قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا ذَكَرْتَنِي فِي مِجْنَدِكَ الْأَعْظَمِ أَسْئَلُكَ بِأَسْمِكَ
 الْمُهَيَّمِينَ عَلَى الْعَالَمِ يَا مَنْ تَكْتَبُ لِي مِنْ قَلَمٍ تَقْدِيرِكَ مَا يَنْفَعُنِي فِي كُلِّ عَالَمٍ
 مِنْ عَوَالِمِكَ أَيْ رَبِّ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا عِنْدَكَ إِنَّكَ أَنْتَ
 الْعَلِيمُ الْعَظِيمُ إِنَّا نَذْكُرُ مَنْ سَمَى بِأَبْرَاهِيمَ لِيَسْمَعَ نِدَاءَ الْجَبَلِيلِ الَّذِي
 أَرْتَفَعَ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الرَّفِيعِ كُنْ ذَاكِرًا يَذْكُرِي وَصَاحِبًا يَأْسِي وَنَاطِقًا
 يَثْنِي الْجَبَلِيلِ أَنْ أَشْكُرَ اللَّهَ بِمَا أَيْدَكَ عَلَى الْعِزِّ وَالْإِقْرَانِ وَأَتَوَلَّكَ مَا يَنْفَعُكَ
 بِدَوَامِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ لَوْ كُنْ تَابِتًا رَاسِيًا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بِهِ
 رَلَّتْ أَقْدَامُ الْعُلَمَاءِ وَأَضْطَرَبَتْ أَفْتَدَةُ الْعُرَفَاءِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّكَ وَ
 رَبُّ الْعَالَمِينَ كَذَلِكَ ذَكَرَكَ مَطْلَعُ الْوَحْيِ فِي آيَاتِهِ لِتَشْكُورَ رَبَّكَ الْكَرِيمَ
 وَنَذْكُرُ مَنْ سَمَى بِعَلِيٍّ فِي هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي تَضَوَّعَتْ مِنْهُ رَائِحَةُ الْبَنَاتِ
 لِمَنْ فِي الْأَمْكَانِ وَعَرَفَ الْقَمِيصَ بَيْنَ الْمُفْرَقِينَ يَا عَلِيَّ إِنَّا نَوْصِيكَ بِمَا
 عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ كَمْ مِنْ عَبْدٍ ادَّعَى الْأَسْنِقَامَةَ فِي نَفْسِهِ فَلَمَّا بَلَوْنَاهُ
 بِكَلِمَةٍ تَوَقَّفَ وَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ دَجَّ الْأَوْهَامَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ
 وَنَسَكَ بِذَيْلِ الْيَقِينِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كَذَلِكَ نَطَقَ الرُّوحُ
 وَدَلَّحَ دَيْكَ الْعَرْشِ وَغَرَّدَ الْعَنْدَلِبُ طُوبَى لِمَنْ أَقْبَلَ وَسَمِعَ وَوَيْلٌ
 لِلْعَافِلِينَ أَلْبَهُاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ نَسَكَ بِحَبْلِ اللَّهِ مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ
 أَنْ يَأْقَلِمَ الْأَعْلَى إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ نَذْكُرَ أَمَّةً مِنْ إِمَائِي الَّتِي سَمِعَتْ نِدَائِي وَ
 أَقْبَلَتْ إِلَى أَفْعَى وَوَجَدَتْ عَرَفَ قَمِيصِي وَقَامَتْ عَلَى ذِكْرِي وَثْنَانِي

وَلَطَافَتْ حَوْلَ أَمْرِي وَلَا دَتْ يَحْضُرُنِي وَاسْتَظَلَّتْ فِي ظِلِّ سِدْرَةِ عَنَابِي وَحَلَّتْ
شَدَائِدَ أَلْعَالِمِ فِي حُبِّي وَسَبِيلِي وَنَبَذَتْ أَوْهَامَ الْأُمَمِ بِسُلْطَانِ أَوْامِرِي وَكَلَّتْ
إِنْتِهَاءَ لَيْلِي كَأَنَّهُ عِنْدَ أَمْنِنَا الَّذِي نَحْنِي بِعَبْدِ الرَّحِيمِ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ
يَا سَمْنَدَ لِعَمْرِي إِنَّا سَتَرْنَا شَأْنَهُ فِي الْحَيَاةِ الْبَاطِلَةِ وَذَكَّرْنَاكَ فِي صَحِيفَتِي
الْمَسْتُورَةِ الْخَزُونَةِ بِذِكْرٍ أَنْجَذَتْ بِهِ أَفْئِدَةُ الْعَارِفِينَ طُوبَى لِمَنْ تَشَرَفَ
بِلِقَائِهِ فِي آيَاتِهِ وَزَادَهُ بَعْدَ ارْتِفَاعِهِ تَشَهُدًا أَنَّهُ مِنَ الْعَازِمِينَ طُوبَى لِمَنْ
يَقْرُبُ وَيَقُومُ تِلْقَاءَ رَمِيهِ وَيَقُولُ السَّلَامُ مِنَ اللَّهِ وَأَصْفِيَانِهِ وَأَمْنَانِهِ
وَمَشَارِقِ وَحْيِهِ وَمَطَالِجِ إلهَامِهِ وَمَظَاهِيرِ أَمْرِهِ وَحَمَلَةِ عَرْشِهِ وَمَلَا^{ئِكَةِ}
عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا التَّوَرُّ الْمَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ الْأَيْقَانِ وَالْثَالِثُ بِشَاءَ رَبِّكَ مَا لَكَ
الْأَمْكَانِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِمْتَ إِذَا سَمِعْتَ التَّدَاءَ وَأَجَبْتَ مَوْلِيكَ وَسِرَّعْتَ
بِقَلْبِكَ إِلَى أَفْقِهِ الْأَعْلَى وَمَنْظَرِهِ الْأَبْهَى وَأَخَذْتَ رَجُلُ الْعِرْفَانِ مِنْ يَدِ
عَطَاءِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْمُنَانِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ مُسْتَقِيمًا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ
عَلَى شَأْنٍ مَا مَنَعَكَ ضَوْضَاءَ كُلِّ غَافِلٍ وَلَوْمْ كُلِّ جَاهِلٍ وَإِعْرَاضَ كُلِّ مُعْرِضٍ
وَأَعْتِرَاضَ كُلِّ مُغِيلٍ وَقِبَاعَ كُلِّ فَاجِرٍ وَنَبَاحَ كُلِّ مُبْغِضٍ وَأَنْتَ الَّذِي دُرِّكَ^{كَ}
مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَفُزْتَ بِآيَاتِ اللَّهِ مَا لَكَ الْأَسْمَاءُ وَشَرِبْتَ كَوْثَرَ الْبَيَانِ
مِنْ كَأْسِ حِكْمَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ اعْتَرَفْتَ بِمَا اعْتَرَفَ
بِهِ اللَّهُ فِي يَوْمٍ فِيهِ أَخَذَتْ الزَّلَازِلُ مِنَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ أَنْتَ الَّذِي سَمِعْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَأَسْمَعَهُ أَحَدٌ وَحَمَلْتَ
فِي حُبِّ اللَّهِ مَا لَأَحْمَلَنَّهُ نَفْسٌ مِنَ الْعِبَادِ أَنْتَ الَّذِي نَبَذْتَ الْأَوْهَامَ

عَنْ وَرَائِكَ وَالْمُظُنُّونَ نَحْتُ قَدَمَيْكَ وَأَقْبَلْتُ إِلَى قِبْلَةِ الْأَثَاقِ بِقَلْبٍ كَانَ
مُطَهَّرًا عَنْ إِشَارَاتِ الْمُنْكَرِينَ وَهَمَزَاتِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا اللَّهُ مَا لَكَ يَوْمَ الَّذِينَ طُو
لَكَ وَلَيْسَ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ وَزَادَكَ فِي مَقَامِكَ وَلِمَنْ ذَكَرَكَ وَمَا وَرَدَ عَلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا يَا اللَّهُ وَجَادَلُوا يَا يَا تِهِ وَأَعْرَضُوا عَنْ لِقَائِهِ وَأَعْتَرَضُوا عَلَى نَفْسِهِ وَقَامُوا عَلَى
إِطْفَاءِ نُورِهِ الَّذِي بِهِ أَشْرَقَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ نَشْهَدُ أَنَّهُمْ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَدْلِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ إِنَّا نَذْكُرُ مُحَمَّدًا قَبْلَ عَلَى الَّذِي
ذَكَرْتَ أَسْمَهُ فِي كِتَابِكَ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَوْهَابُ لَا تَخْزَنُ عَنِ الْفِرَاقِ
إِنَّهُ يَكْتُبُ لِمَنْ يَشَاءُ مَا أَرَادَ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْخِتَارُ لَا تَخْزَنُ مِنْ شَيْءٍ
أَنْ أَفْرَحَ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ وَقُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا مَالِكَ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ أَشْهَدُ
أَنَّ الْأَرْضَ تَشْرَفَتْ بِقُدْرَتِكَ وَالْهَوَاءَ فَازَتْ بِبَغْضَاتِكَ وَالشَّمْسُ اسْتَغْنَتْ
مِنْ نُورِ وَجْهِكَ وَالسَّمَاءُ أَرْتَفَعَتْ بِأَرَادَتِكَ وَالْأَرْضُ ابْتَسَمَتْ بِظُهُورِكَ
وَالْعَالَمُ أَهْتَزَّ شَوْقًا لِلِقَائِكَ أَيُّ رَبِّ أَسْأَلُكَ بِمَظْلُومِيَّةِ نَفْسِكَ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي
مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى مَا يَنْبَغِي لِسَمَاءِ جُودِكَ وَبَحْرِ كَرَمِكَ أَيُّ رَبِّ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلَقْتَنِي
وَكُلَّ شَيْءٍ لِلِقَائِكَ وَالْحُضُورِ لَدَى عَرْشِ عَظَمَتِكَ وَالْقِيَامِ لَدَى بَابِ رَحْمَتِكَ
وَمَعَ عَلَيَّ بِكُلِّ ذَلِكَ وَإِيقَانِي بِمَا أَرَدْتَهُ تِلْقَاءَ وَجْهِكَ لَوْ تَأَمَّرْتَنِي بِالْوُفُوقِ لَكُنْ
رَاضِيًا بِأَمْرِكَ وَلَوْ تَضَعْنِي لِأَقُولُ لَكَ الْحَمْدُ وَالْأَمْرُ بِأَمْرٍ مِنْ يَدِكَ مَلَكُوتُهُ
الْأَشْيَاءِ وَفِي قُبُضَتِكَ جَبَرُوتُهُ الْأَسْمَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَيُّ رَبِّ
أَسْأَلُكَ يَا الَّذِينَ قَامُوا عَلَى نَصْرَةِ أَمْرِكَ يَا الَّذِينَ نَاحَ لِمُصِيبَتِهِمُ الْمَلَكُ الْأَعْلَى
وَأَهْلُ مَلَكُوتِهِ الْأَسْمَاءِ بِأَنْ تَكْتُبَ لِي مِنْ قَلَمِ فَضْلِكَ أَجْرَ لِقَائِكَ وَأَجْرَ الَّذِينَ

سَرِعُوا إِلَى مَشْرِقِ نُفُورِكَ عَلَى شَأْنٍ مَا مَنَعَتْهُمْ أَمْوَاجُ الْبَحَارِ عَنْ سَبِيلِكَ وَلَا
جُنُودُ الْفَجَارِ عَنْ شَيْطَرِ فَضْلِكَ إِلَى أَنْ دَخَلُوا سِجْنَكَ الْأَعْظَمَ وَفَاوَالِدِي عَمْرُكَ
وَمَعْمُوَانِدَائِكَ وَفَازُوا بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ وَلَا ذُوَا يَذِلُّ عَطَائِكَ أَيْ رَبِّ أَنَا
الْمُسْكِينُ وَأَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْغَائِرُ وَأَنْتَ الْغَادِرُ قَدَرَفَعْتُ أَبَايَ الرِّجَاءِ
إِلَى سَمَاءِ مَوَاهِبِكَ إِنْ تَجْعَلْنِي مَحْرُومًا إِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ غَادِلٍ وَإِنْ تُزِلْ
عَلَيَّ مَا أَرَدْتَهُ مِنْ فَضْلِكَ إِنَّكَ أَنْتَ خَيْرُ مُعْطِي أَشْهَدُ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ بِكَ
أَنْتَ الْمَحْمُودُ فِي فِعْلِكَ وَالْمُطَاعُ فِي أَمْرِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
أَنْ يَأْقُلَ الرَّحْمَنُ أَنْ أَذْكَرُ مَنْ سُمِّيَ بِحَسَنٍ قَبْلَ هَاجِرٍ لِيَفْرَحَ بِذِكْرِي وَيَقُومَ
عَلَى مَا يَنْفَعُهُ فِي عَوَالِمِ أَمْرِي وَمَلَكُوتِي الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ كُنْ عَلَى شَأْنٍ لَا تَشْغُوكَ
حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَلَا ضَوْضَاءُ الْأُمَمِ كَذَلِكَ بِأَمْرِكَ مَا لَكَ الْقُدَمُ مِنْ هَذَا
الْمُقَرَّرِ الْكُنْبِيرِ قُلْ إِنْ الْغَائِلِينَ حَبَسُوهُ فِي هَذَا الْحِصْنِ الْمَتِينِ وَإِنَّهُ فِي كُلِّ
الْأَحْوَالِ يُنَادِي مَنْ فِي مَلَكُوتِهِ الْأَنْشَاءَ إِلَى اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ وَلَكِنَّ النَّاسَ
أَكْثَرُهُمْ مِنَ الْغَائِلِينَ مِنْهُمْ مَنْ سَمِعَ وَمِنْهُمْ مَنْ غَفَلَ وَمِنْهُمْ مَنْ سَمِعَ وَلَمْ يَنْصُرْ
وَمِنْهُمْ مَنْ سَمِعَ وَسَرِعَ وَأَجَابَ مَوْلَاهُ الْقُدِيرَ هَذَا يَوْمٌ يَنْبَغِي لِكُلِّ الْعَالَمِ أَنْ
يَكُونَ أَذْنَا وَاحِدَةً لِتَسْمَعَ هَذَا الْإِنْدَاءَ الْأَحْلَى الَّذِي أَرْتَفَعَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
كَذَلِكَ يَذْكُرُ مَوْلَى الْوَرَى فِي هَذَا السَّجْنِ الْعَظِيمِ أَنْ أَشْكُرَ رَبَّكَ بِمَا ذَكَرَكَ
بِهَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي بِهَا قَوَّتْ أَعْيُنُ الْمُقَرَّبِينَ أَنْ يَأْحِسِينَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْكَ
وَجْهَ الْمَظْلُومِ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ وَيَقُولُ طَوْبِي لِغَرِيبٍ عَرَفَ وَطَنَهُ الْأَعْلَى لِيَمِيعَ
سَمْعَ نِدَاءِ مَا لَكَ الْأَنْشَاءَ وَلِبَصِيرَ رَأْيِ أَفُقِي الْأَبْهَى وَلِنَاطِقِي نَظْقِ شَنَايَ

الْجَبِيلِ إِنَّ الْمَظْلُومَ يُنَادِيكَ وَيُوصِيكَ بِمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي كِتَابِهِ الْبَرِّ بِعِ
قَمَسِكَ بِاللَّهِ وَأَوَامِرِهِ وَكُنْ عَلَى شَأْنٍ يَجِدُ مِنْكَ كُلُّ ذِي شَيْءٍ عَرَفَ مَحَبَّةَ اللَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ كَذَلِكَ نَقُفُ قَلْبِي الْأَعْلَى فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَأَنَا الْفَضَالُ الْكَرِيمُ بِاسْتِنْدِ
يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَشْكُرَ وَتَحْمَدَ رَبَّكَ بِمَا أَنْزَلَ لِكُلِّ أَسْمٍ كَانَ فِي كِتَابِكَ مَا يَجِدُ مِنْهُ
الْمُخْلِصُونَ عَرَفَ ظُهُورِي وَرَائِحَةَ قَبِيصِي الْمُبِيرِ الْبُهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى
مَنْ فَازَ بِلِقَائِي وَخِدْمَتِي وَإِنَّهُ لَعَلَى بَعْدِ نَبِيلٍ إِنَّا نَذْكُرُهُ فِي آخِرِ الْكِتَابِ لِيَفْرَحَ
بِذِكْرِيهِ النَّاطِقُ الْخَبِيرُ إِنَّا نَكْتَبُ عَلَى وَجْهِهِ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ وَنَذْكُرُ الْأَيَّامَ
الَّتِي كَانَ حَاضِرًا لَدَى الْعَرْشِ وَسَامِعًا نِدَاءَ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَالْبُهَاءُ
عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِكُمَا وَالَّذِينَ مَعَكُمَا وَعَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ رَبِّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هُوَ الظَّاهِرُ النَّاطِقُ مِنَ الْأَفْوَ الْأَعْلَى

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِينَ نَبَذُوا الْعَالَمَ وَآخَذُوا مَا آتَى بِهِ الْأَتَمُّ الْأَعْظَمُ
فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي نَادَى الْمَنَادُ عَنْ يَمِينِ الْبُقْعَةِ الْبَيْضَاءِ بِأَنَّهُ قَدْ رَجَعَ
حَدِيثُ الْأَخْرَافِ بِمَا نَاحَ الرَّسُولُ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَالتَّبَوُّلُ عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَى كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَا لِكَ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِمَةَ السَّمَاءِ فِي
صَحِيفَةٍ مَا أَطْلَعَ بِهَا إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ لَهُوَالَّذِي يَنْطِقُ
مِنْ سَطْرِ سَجْنَةِ الْأَعْظَمِ وَيَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ اللَّهُ قَبْلَ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ وَقَبْلَ خَلْقِ
الْسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ يَا أَحِبَّاءَ الرَّحْمَنِ فِي الْبُلْدَانِ لَعَمْرِي قَدْ تَنَقَّسَ

صَبَّحَ الْبَيَانَ وَأَشْرَقَتْ شَمْسُ الْبُرْهَانِ عَلَى شَأْنٍ مَا أَنْكَرَهَا إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَلَوْ أَنَّ الْأَخْرَانَ قَدْ أَخَذَتْ كُلَّ مَا خَذِي وَلَكِنَّ اللِّسَانَ يَنْطِقُ وَالْقَلَمُ
 الْأَعْلَى يَتَحَرَّكُ وَيَجُولُ فِي مِضْمَارِ الْحِكْمَةِ وَالْعِرْفَانِ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُهُ جُنُودُ الْعَالَمِ
 وَلَا طُنُونُ الْجَهْلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْعِلْمَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا كِتَابَ مِنْ لَدَى اللَّهِ
 الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ تَفَكَّرُوا فِي الْقَوْمِ وَأَعْمَالِهِمْ إِنَّهُمْ يَبْخُوحُونَ وَيَبْكُونَ بِمَا وَرَدَ
 عَلَى آلِ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَبَيِّنَتُونِ عَنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَهُمْ يَعْمَلُونَ مِثْلَ أَعْمَالِهِمْ
 وَلَا يَفْقَهُونَ قَدْ تَحَيَّرَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَنَاحَ الرُّوحُ الْأَعْظَمُ وَأَهْلُ
 الْفِرْدَوْسِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ قَدْ اعْتَكَفُوا عَلَى أَهْوَائِهِمْ مُعْرِضِينَ عَنِ اللَّهِ
 الْمُهِمِّينِ الْقَبُومِ كَذَلِكَ نَطَقَ الْمَظْلُومُ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مَا تَحِيدُونَ مِنْهُ نَفْعَةَ اللَّهِ
 الْعَزِيزِ الْوَدُودِ إِنَّهُ يُحِبُّ أَحِبَّائَهُ وَيَكُونُ مُتَوَجِّهًا إِلَيْهِمْ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْمُنَوَّعِ
 بِلِسَانِ پَارسی ندای مظلوم آفاق را بشنوید در مثل همچه ایامی که ابرهای
 تیره ظلم وجه منیر آفتاب عدل را از ضیاء منع نموده و حمامه انصاف تحت
 مغالب اعتساف مبتلا گشته که شاید بیقین کامل بدانید قلم اعلی را بلا یای
 ارض و سما از ذکر و ثنا منع ننماید در جمیع احوال بذکر غنی متعال مشغول
 که شاید یکی از اهل امکان عرف بیان رحمن بیابد و از بحر حیوان که با سم
 محبوب عالمیان ظاهر شده محروم ننماید ای دوستان اگر چه مصیبت
 وارده عظیم بوده و هست وَلَكِنَّ الَّذِي خَلَقَهُمْ يَقْدِرُ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ إِنَّهُ لَهُوَ
 الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ باید بعنایت الهی بشانی بر امر قائم باشید که حوادث
 روزگار شما را از ملکوت باقی منع ننماید دنیا همین است که دیده و می بینید

وامرا و بر صاحب بصر که بمنظر اکبر ناظر است مشته نشده و نخواهد شد
 چه که در کل حین مشاهده مینماید گروهی میآیند و گروهی میروند لذا انسان
 عاقل البته با اذحق ممنوع نشده و نخواهد شد جهد نمائید که شاید سبب
 شوید و عالم پزمرده را بروح تازه زند نمایند کذلک یا مَرْکُمُ الْمَظْلُومُ مِنْ هَذَا
 الْمَقَامِ الْبَعِيدِ إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ وَفَارَ بِلِقَاءِ مَوْلَاهُ ذَكَرَكُمْ لَدَى الْعَرْشِ ذِكْرًا
 فَضْلًا مِنْ لَدُنَّا وَأَنَا الَّذِي أَكْرَمَ الْعَلِيمُ جَمِيعَ شُعَااِ مَامِ عَيْنِ اللَّهِ حَاضِرِي إِنَّهُ
 يَشْهَدُ وَيَرَى وَإِنَّهُ لَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ أَنْ أَفْرَحُوا بِهَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ لَحَدُّوا
 رَبِّكُمْ الرَّحْمَنَ فِي كُلِّ حِينٍ الْبَهَاءِ عَلَيْكُمْ بِمَا سَمِعْتُمْ وَصَبَرْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَتَرَكْتُمْ
 وَشَاهَدْتُمْ مَا شَاهَدَهُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمُتَعَالَى الْغَفُورِ الْكَرِيمِ
 سَوْفَ يُعْطَى الْعَالَمَ وَمَا فِيهِ وَيَبْقَى مَا قَدَرَكُمْ وَيَرْتَفِعُ فِي الْأَرْضِ أَذْكَارُكُمْ وَ
 أَعْمَالُكُمْ كَذَلِكَ يُخَيِّرُكُمْ الصَّادِقُ الْأَمِينُ .

هُوَ الْعَزِيزُ الْجَمِيلُ

قَدْ طَارَ طَيْرُ الْعَرْشِ بِمَا نَعَبَ الْغُرَابُ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ يَا مُحَمَّدُ
 قَبْلَ رِضَا إِنَّا نَذْكُرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ لِنَفْرَحَ بِهَذَا الذِّكْرِ الَّذِي بِهِ مَاجَ بَعْرُ الْأَيْتَانِ
 وَهَاجَ عَرَفَ رَحْمَةِ رَبِّكَ مَا لِكَ الْأَدْرِيَانِ إِنَّا نَكُنْ بِيَمْنَعِكَ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ
 عَنِ اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ لَعَمْرِي لَا تُعَادِلُ لِكَلِمَةِ رَبِّكَ كُنَائِرُ الْأَرْضِ كُلَّهَا يَشْهَدُ
 بِذَلِكَ مَنْ ظَهَرَ بِهِ مَلَكُوهُ الْبَيَانِ فِي الْأَمْكَانِ وَلَوْ أَنَّ الْأَخْرَانَ قَدْ أَخَذَتْ
 كُلُّ مَا خِذَ وَلَكِنَّ الرَّحْمَنَ يُنَادِي بِأَعْلَى النِّدَاءِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَعَالَى الْغَفُورُ

لَمْ يَنْعَهُ شَيْءٌ عَمَّا أَرَادَ بِكُمْ يَسَاءَ يَسَاءَ سُلْطَانٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُ الْوَاحِدُ الْبَصِيرُ
 قَدْ قَتَلَ الظَّالِمُونَ أَبْنَاءَ الرَّسُولِ ثُمَّ يَذْكُرُونَهُ فِي الْعَشِيِّ وَالْأَشْرَاقِ قَدْ تَحَبَّرَ الْمَلِكُ
 وَالْمَلَكُوهُ مِنْ فِعْلِهِمْ سَوْفَ تَأْخُذُهُمْ نَفَعَاتُ الْعَذَابِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ إِنَّهُ
 يَأْخُذُهُمْ كَمَا أَخَذَ قَوْمًا قَبْلَهُمْ فَانْظُرُوا فِي الذِّهْنِ حَسُونَا فِي آخِرِ الْإِلَادِ طُوبَى
 لِمَنْ يَقْرَأَ لَوْحَ الرَّبِّيسِ وَيَطْلُعَ بِمَا جَرَى مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِنْ كَانَ أَسِيرًا بِأَيْدِي
 الْفُجَّارِ وَالْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ وَعَلَى الَّذِينَ تَشْتَبُونَ بِدِلِّ الْفَضْلِ وَاعْتَرَفُوا
 بِمَا أَعْتَرَفَ بِهِ اللَّهُ فِي الْمَبْدَأِ وَالْمُنْتَابِ .

بنام قادر توانا

مکتوب شمار سید و تمام ملاحظه شد قد آنی القوم بظلم بکدریه الملک و الملکوه
 و ظهر الثوران بظلم و مینه ناح لهما سکان العبر و تفکر فی ابن و کربا قد قطع
 رأسه لزیایة العهد و فی ابن الرسول إنه قتل بامر فاجر العصر هدی الذین
 استشهدوا و اخسروا أم الذین ظلموا قد نادت الاشیاء و صاحت ان الثانی فی
 خسران مبین اگر چه این مصیبت عظیم بوده و ذلت کبری بسبب آن مشاهد
 شده و لکن لعمرا لله عزت عظمی بوده که بصورت ذلت ظاهر گشته این مقام
 بلند اعلی را حفظ نما و آنچه الیوم دیده میشود ناظر مباشر ان الله قد اخذ و
 یأخذ و یطهر الارض من هؤلاء و یرفع مقامکم علی شان یتوجه الوجود الیکم
 و یطبق السن العالم بذكرکم . بشنوندای این مظلوم را و آنچه ذکر نموده تشک
 نما إنه لهو التناصح الامین آنچه از شما براید در حفظ حقوق ناس از سلطان

الشهداء کوتاهی نکنید که این فقره لدى الحق مقبول و محبوب است و سبب
 علو و ارتفاع از جانب این مظلوم جمیع منتسبین را ذکر نماید و تسلی دهد
 إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعَزِّي الْعَلِيمُ انشاء الله تحت لحاظ عنایت الهی بوده و خواهی بود اِنْ
 أَطَعْتَنَّا وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ آنچه از برای شما لازم است رضایت اهل شهید
 علیهما بهاء الله است اگر قدری تفکر نماید بیقین میدانید که آنچه وارد
 شده عزت و نهایتی بوده و خواهد بود. يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْأَرْبَابِ .

بنام یکتا خداوند بینا

يَا وَرَقِي وَوَرَقَةَ سِدْرَتِي قَدْ هَبَّتْ رَوَائِحُ الْيَقَاقِ وَسَقَطَتْ مِنْ سِدْرَةِ
 الْأَمْرِ أَوْرَاقُهَا نَاحِ الْحَبِيبِ وَصَاحِ الْخَلِيلِ وَنَطَقَ جِبْرِيلُ قَدْ نَهَبَا لَكُمْ الْقَدْرَ
 يَا أَهْلَ الْيَقَاقِ انشاء الله بعنایت مخصوصه فائز باشید و بذکرش ثوابی که
 این مصیبت کبری فوق مصائب بوده ولیکن بهترین عالم در راه مالک قدم
 سرداد و جان باخت این امر اگر بر حسب ظاهر قلب را میکدازد و لکن سبب
 و علت نمودن سدره الهیه بوده و خواهد بود قسم بافتاب حقیقت که الیوم
 از افق ظهور مشرق است اگر این مقام بتما مه ذکر شود جمیع دوستان
 بمقر شهادت توجه نمایند و فدا قبول نکنند مکوث رسیده مشاهده شد
 تحت لحاظ عنایت حق بوده و خواهی بود و آنچه حکمت اقتضا نماید از سماء
 امر الهی جاری خواهد شد اِنْ أَفْرَحِي بِظُهُورِي وَأَسْتَوَائِي وَنِدَائِي وَذِكْرِي

وَتَنَابَيْ إِنْ رَبَّكَ لَهُوَ الْكَافِرُ السَّامِعُ الْعَلِيمُ جَنَابُ أَفَنَانٍ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ بَهْلٍ الْبَاهُ
 إِمَامٌ وَجْهٌ حَاضِرٌ وَيُنْزِلُ اللَّهُ مِنْ سَمَاءٍ عَطَائِهِ مَا قَدَّرَ لَهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضَالُ
 الْكَرِيمُ بِهِجُ وَجْهٍ مَحْزُونٍ نَبَاشِيدٍ وَحَسْبُ الْأَمْرِ بِجَبَلٍ صَبْرٌ مَقْسُكٌ إِنَّهُ
 يُظْهِرُ مَا يَفْرَحُ بِهِ أَفْقَدُ الَّذِينَ أَخَذَتْهُمْ الْأَحْزَانُ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي الطُّغْيَانِ
 إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ وَالْبَهَاءُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اللَّاهِي آمَنَ بِالْفَرْدِ الْخَيْرِ .

هُوَ الْأَقْدَرُ سُلَّ الْأَعْظَمُ

قُلْ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْأَشْيَاءِ وَخَالِقَ الْأَسْمَاءِ أَسْأَلُكَ بِالْأَتَمِّ الَّذِي بِهِ كَثُرَ
 الْأَصْنَامَ وَذَلِكَ بِهِ الْأَوْهَامُ يَا مَنْ تُغَيِّسُنِي فِي بَحْرِ الْأَيْقَانِ يَا مَالِكَ الْأَدْيَانِ
 أَيُّ رَبِّ أَيْدِي عَلَى مَا أَرَدْتَهُ سُلْطَانِكَ وَأَنْزَلْتَهُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ أَيُّ رَبِّ
 هَذَا يَوْمٌ تَزَيَّنْتَ بِهِ صَحَائِفُ الْأَمْكَانِ وَالْكَتَبُ الَّتِي أَنْزَلْتَهَا عَلَى سُفَرَاتِكَ وَ
 أَصْفِيَايِكَ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا تَمْنَعُنِي عَنْ رِشَاحَاتِ بَحْرِ فَضْلِكَ وَلَا تَقْطُرُ دَنِي عَنِ الْبَلَاءِ
 الَّذِي فَتَحْتَهُ عَلَى مَنْ فِي سَمَائِكَ وَأَرْضِكَ أَيُّ رَبِّ أَنَا الضَّعِيفُ تَسَكَّتْ بِهِ
 الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ قَدِيرُ دُنِي مِنْ فَضْلِكَ مَا يَنْفَعُنِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِ
 الْبَادِلُ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

هُوَ الْأَقْدَرُ سُلَّ الْأَعْظَمُ

يَا وَدُفًا قَدْ حَضَرَ الْعَبْدُ الْعَاظِرُ وَعَرَضَ مَا فِي كِتَابِكَ إِنَّا وَجَدْنَاهُ مِرَاثًا مَلَكَتْ
 عَنْ مَحَبَّتِكَ مَحْبُوبَ الْعَالَمِ وَقَوَّجْهُمْ إِلَيْهِ طُوبَى لَكَ بِمَا تَقَرَّبْتَ وَشَرِيتَ

وَقَرَّتْ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُبِينُ قَدْ شَاهَدْنَا النَّارَ الَّتِي أَحَاطَتْكَ فِي حُبِّكَ لَكَ
وَرَأَيْنَا لَهَيْبَهَا وَسَمِعْنَا زَفِيرَهَا تَعَالَى مُعَلِّمُهَا وَمُضِرُّهَا وَمُظْهِرُهَا إِنَّهُ لَهُوَ
الْمُقَدِّرُ الَّذِي أَقَرَّتْ كَبُونَةُ الْقُدْرَةِ بِعَجْزِهَا عِنْدَ ظُهُورِ قُدْرَتِهِ إِنَّ رَبَّكَ
لَهُوَ الَّذِي يَسْمَعُ وَيَرَى إِنَّهُ لَهُوَ الْخَبِيرُ أَنْ أَفْرَحَ بِمَا يَذْكُوكَ الْمَظْلُومُ كَمَا ذَكَرَكَ
مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا الْحَبِينِ الَّذِي يَمْشِي وَيَقُولُ قَدْ وَجَدْتُ عَرَفَ حَيْكَ وَ
شَاهَدْتُ خُلُوصَكَ وَخُضُوعَكَ إِذْ كَانَ قَلْبُكَ مُتَذَكِّرًا يَذْكُرِي وَلِسَانُكَ
مُتَنَبِّئًا يَتَنَبِّئُ الْجَبِيلَ كَذَلِكَ رَشَحَ بَحْرُ الْحَيَاةِ لِتَفْرَحَ فِي أَيَّامِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ
الْبَدِيعِ ائِى وِرْقَانْدَايَتِ شَنِيدِه شَه وِكِتَابِى لَدِى الْعَرْشِ مَعْرُوضِ گِشْتِ
الحمد لله جذوات نار محبت الهی از آن مشاهده شد انشاء الله لم یزل
ولا یزال بذكر دوست مستلذ باشی و با سمش بنوشی و بیادش بیارامی و
بخیاالش مشغول باشی که شاید انفس بعیده به بحر قرب تقرب جویند و نفوس^س
کسله بحرارت کلمه بجہتی که مقدس از جہات است بشتابند بعضی از
مقبلین بسبب ظهور واقعه ارض صاد محزون مشاهده میشوند بلکه
خائف و حال آنکه دست قدرت حق بعنایت مخصوصه ایشان را بلند^{نمود}
و از سماء رحمت و سحاب مکرمت امطار نعمت و برکت بر ایشان مبدول^ل
داشت و قدرت کامله ایشان را مابین خلق بطراز عزت مزین فرمود
چنانچه لسان مخلصین و مقربین بذکرشان ناطق و بمقامی فائز شدند
که اعداء هم شہادت میدادند بر بلندی مقامشان و در آخر ایام بمقام
ارفع اعلى که شہادت عظمی باشد فائز گشتند و این مقامی است که لم یزل

در ازاله اصفیاء و ازلای خصال طالب و آمل بود و هستند مع ذلک بعضی

مکدر و مهموم مشاهده میشوند انشاء الله این کدورات بسبب محبت
بایشان ظاهر شده قسم بدریای معانی که اگر مقام خادمی از خدام ایشان
که حال بخد مت مشغولند ظاهر شود اهل ارض منصعق شوند طوبی
لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِيهَا وَ قَعٍ لِّطَلِيعِ بَعْظَمَةِ الْأَمْرِ وَ سُلْطَانِهِ وَ این مقام که به او فائز
شدند خود از حق جل و عز استدعانمودند و بکمال شوق و اشتیاق
طالب و آمل بودند بگوای دوستان در سبیل محبت محبوب عالمیان
بسیار تحمل نمودید آنچه قابل دیدن نبود مشاهده نمودید و دیدید
و آنچه لایق شنیدن نبود شنیدید و در راه دوست اموری حمل نمودید
که فی الحقیقه اثقل از جبال بود طوبی لِّظُهُورِكُمْ وَ عُيُونِكُمْ وَ أَذُنِكُمْ بِمَا
حَمَلْتُمْ وَ رَأَتْ وَ سَمِعَتْ حال این مقام بلند اعلی را قدر بدانید و ضایع
مکنید در هر صورت این عالم فانی و هر که در اوست بر اثرش موت در آید
و هر چه در اوست تحت مغالب تغییر مبتلا شود از حق جل و عز در کل
حین بخواهید شمارا حفظ نماید و بصراط امرش مستقیم بدارد این قدر
بدانید که آنچه در سبیل او حمل نمودید و با دیدید و شنیدید این از فضل
و عنایت او بوده که بآن مخصوص گشته اید و این ذکر او هم شمارا در الوح
از فضل دیگر او بوده و خواهد بود قَدْ ذُقْتُمْ كَأْسَ الْبَلَاءِ فِي سَبِيلِهِ أَنْ تَشْرَبُوا
رَحِيقَ الْأَصْفَى مِنْ أَكْوَابِ ذِكْرِهِ وَالْطَّافَةِ انشاء الله موفق شوید بر خدمت
امر و جمیع راهم وصیت مینمائیم باخلاق مرضیه و اعمال حسنه و افعال

شایسته پسندیده. اليوم برهريك لازم است که بما یرتفع به امرالله تمسک نمایند و تشبث جویند بگو همین قدر میگوئیم دیگر با نضاف شما و میگذاریم که چه لایق چنین یومست از ضعف و ذلّت و پریشانی ظاهر معزور مبتلا قسم با قتاب آسمان بی نیازی که عزّت و ثروت و غنا طائف حول شماست و بذکر شما ذا کردند و بجانب شما مایل اگر نظر بحکمت الهیه ظهور آن در آیات می چند مستور ماند آید ایامی که هر يك بمثابه شمس ظاهر و با هر کرد از حق میخواهیم که ناس بحلاوت بیانات الهی فائز شوند و فی الحقیقه بِنَاءِ اَلْبَهَاءِ مِنْ لَدُنَّا عَلَیْكَ وَعَلَىٰ اَخِيكَ وَعَلَىٰ اَسْبَغِی الدِّیْ اَنْفَقَ رُوحَهُ فِی سَبِیْلِی وَسَكَنَ فِی جِوَارِ رَحْمَتِی اِنَّا نَذْكُرُ فِی آخِرِ الْكِتَابِ اَخَاكَ الَّذِی تَوَجَّهَ اِلَیَّ وَجْهَیْ وَقَامَ لَدُنِی بَابِ عَظَمَتِی وَسَمِعَ نِدَائِی الْعَزِیزَ الْبَدِیْعَ انشاء الله باید آنچه ذکر شد از نظرشان نرود بعنایت الهی مطمئن باشند و از حقیق ذکر و کلّ حین بیاشامند و بشطرش ناظر باشند و انشاء الله ذکر و داد و اتعاذ از نظر نمیرود وَنَذْكُرُ فِی هَذَا الْقَامِ مَنْ سُبِّی بِكَاطِمٍ لِّیَفْرَحَ بِذِكْرِ اللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ طُوبَىٰ لَكَ وَلَا خِيكَ الَّذِی اسْتَشْهَدَ فِی سَبِیْلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ اَنْ اَنْظَرْتُمْ اَذْكُرْ عَبْدَنَا الْكَاطِمَ الَّذِی اسْتَشْهَدَ فِی اَرْضِ الصَّادِقِ بِشَهِادَةٍ نَّاحَتْ فِی مُصِیْبَتِهِ ذَرَاتُ الْكَائِنَاتِ وَعَنْ وَرَائِهَا الْمَلَأُ الْاَعْلَىٰ وَاَهْلُ مَدَائِنِ الْاَسْمَاءِ یَشْهَدُ بِذَلِكَ رَبُّكَ الشَّاهِدُ الْخَبِیْرُ اِی كَاظِمٍ دَرَعَنَا حَق تَفَكَّرْ كُنْ وَدَرْ رَحْمَتِ او که عالمیان را سبقت گرفته است. مشاهده نما و بکلمه مبارکه که در کتاب حاوسین نازل شده تدبر کن قَالَ وَقُولُهُ

الْحَقُّ مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ وَجُونَ آن نفوس مقدسه در سبیل مالک
 احدیه از عالم و عالیشان گذشتند و بکاس شهادت که فی الحقیقه قنوج
 معلی است فائز شدند این است که قلم اعلی در صباح و مساء بذكر ایشان
 مشغول و متحرک مشاهده میشود قسم بشمس ملکوت بیان که اگر صریح
 قلم اعلی فی الحقیقه باذن و اعبیه اصفا شود جمیع از بیت بیرون خرامند
 وَبَلِّغِکَ اللَّهُمَّ لَیْسَ نَاطِقٍ شَوْنَد طَوْبُی لِسْمِج سَمِج وَلِقَلْبِ اَدْرَکَ مَا جَرِی
 وَلِذَا ثِقَةٍ ذَا قَتَ مَا ظَهَرَ مِنْ عِنَايَةِ رَبِّکَ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ يَا كَاطِمِ اَنْ اَعْمَلُ
 بِمَا اَمِرْتُ وَتَرَى عِنَايَةَ رَبِّکَ اَلْمُهَيْمِنَةِ عَلَی الْعَالَمِیْنَ اَلْبَهَاءِ عَلَیْکَ وَعَلَى
 الَّذِیْنَ فَازُوا بِالْاَسْنِفَامَةِ الْکُبْرَى فِی هَذَا الْاَمْرِ الَّذِی فِیهِ لُسِفَتِ الْجِبَالُ
 وَانْفَطَرَتِ السَّمَاوُ وَانْشَقَّتِ الْاَرْضُ وَاَضْطَرَبَ الْعِبَادُ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
 الْمَقْتَدِرُ الْحَافِظُ الْقَدِيرُ

هُوَ الْأَقْدَسُ الْأَنْبِیُّ

ذِکْرُ مَنْ لَدُنَّا لَمَنْ سَمِعَ نِدَائِی وَسَمِعْنَا مَا أَجَابَ بِهِ مَوْلَى الْأَنَامِ لَنَا خَذُهُ
 قَرَحُ بِنَائِی بَعْدَ مَا أَحَاطَتْ الْأَخْرَانُ مَنْ فِی الْأُمُكَانِ بِأَمْبِلِجِ أَمْرِی وَالْاَظْ
 اِلَى وَجْهِی لَا تَحْزَنُ عَمَّا وَرَدَ عَلَی الْأَمْرِ اِنَّ رَبَّکَ لَبِا لِرَهْمَادِ بِأَخْذُ کَمَا
 أَخَذَ کِبَرَهُمْ اِنَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ قَدْ اَسْتَعْلَوْا نَارَ الْبَلَاءِ يَا بَادِیَهُمْ وَلَکِنْ
 الْیَوْمَ فِی سُکْرِ عَجَابٍ قَدْ أَخَذَهُمْ سُکْرُ الْهَوَى عَلَی شَانٍ اَزْ تَكْبُوْا مَا صَاحَ
 بِهِ السَّحَابُ قُلْ هَلِ الْحَسَنُ کُفْرًا بِاللَّهِ اَوْ مَا عِنْدَهُ لَوْ هُوَ لَمْ يَهْبَتِ الْأَمْوَالُ

يَا أَيُّهَا الْمُنَافِقُ الْكَذَّابُ هَلْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ بِأَكْلُونِ مَا جَمَعُوا لِأَدْرَابِهِمْ
 قَدْ فَعَلُوا مَا نَاحَ بِهِ أَهْلُ الْمَلَكُوتِ وَعَن وَرَائِهِمْ يَوْمَ الْحِسَابِ خَلِيلِي فَانْظُرْ
 وَتَفَكَّرْ فِي فَضْلِ اللَّهِ وَعَيْنَانِي إِنَّهُ رَفَعَهُمْ بِالْحَقِّ وَرَزَقَهُمْ بِأَحْسَنِ الظَّرَازِقِ قَدْ
 عَزَّزَهُمْ عَلَى شَأْنٍ نَطَقْتَ الْأَلْسُنُ بِثَنَائِهِمْ وَشَرَّفَهُمْ بِالشَّهَادَةِ الْكُبْرَى لَنِي
 كَانَتْ أَمَلُ الْمُفَرِّقِينَ فِي أَزَلِ الْأَزَالِ وَتَحَرَّكَ عَلَى ذِكْرِهِمْ فَلَمَّ اللَّهُ عَلَى ثَنَائِهِ
 ذَابَتْ بِهِ الْأَكْبَادُ قَدْ حَضَرَ الْعَبْدُ الْعَاظِرُ لَدَى الْوَجْهِ وَقَرَأَ مَا نَادَيْتَ بِهِ
 الْمَظْلُومَ وَأَجَبْنَاكَ بِهَذَا الْكِتَابِ إِيَّاكَ أَنْ يُجْزِكَ أَمْرٌ دَوَّكَ أَفْنَانِي وَالَّذِي
 أَرَادُوا وَاجْهِي لِيَزِيدَهُمُ الْفَرَحَ بَعْدَ الْأَحْزَانِ الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ تَفَكَّرَ
 فِيمَا ظَهَرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْكِتَابِ هَذَا مَا نَزَلَ فِي الْجَوَابِ مِنْ لَدَى اللَّهِ
 الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ .

یا جواد مکتوبی که جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله بشما نوشته بودند بعد
 حاضر لدی الوجه تمام آنرا معروض داشت و بمقام اصفا فائز گشت
 اول مکتوب بدکر و ثنا و حمد و شکر محبوب عالمان مزین بود طوبی
 لِّلْسَانٍ نَطَقَ الْيَوْمَ بِذِكْرِهِ وَلِقَلْبٍ فَازَ بِهِ وَلِصَرٍّ تَشَرَّفَ بِالْغَنَظِ الْأَكْبَرِ
 وَلِوَجْهِ قَوَّجَهُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ مَالِكِ الْقَدَرِ وَلِقَلَمٍ تَحَرَّكَ عَلَى وَصْفِهِ وَثَنَائِهِ
 كَذَلِكَ نَطَقَ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي هَذَا الْمَقَامِ الْكَرِيمِ وَلَكِنْ دَرِ آخِرِ آخِرِ كَلِمَاتِي
 مشاهده شد که مشعر براحزان بود و شایسته این ایام نه از جمله این
 عبارات مذکور مخصوص این ایام که اراده الله تعلق گرفته که این عباد
 محل قضا یای نازله و مصیبات وارده فرماید و همچنین عبارات دیگر

که اعظم از این کلمه یا مثل این کلمه بوده مکرر ذکر نموده اند بلی فی سبیل^{الله}
بحسب رفته اند و شماتت شنیده اند و بمصیبات مبتلا گشته اند و لکن
جمع این امور معادله نمینماید بحر فی از آیاتی که از قبل از مشرق عنایت ربّی^{فی}
مخصوص ایشان وَاَلَّذِينَ فَازُوا بِالْمَصَائِبِ فِي سَبِيلِ نَازِل شد و بعد حاضر
امر نمودیم که نوشته ارسال دارد عجب است بعد از اصفاء آن آیات که از
عرفش ملأ اعلی مست و مسرور گشته اند ایشان باین عبارات مشغول شده اند
و بارض اقدس ارسال داشته اند كَعَمْرًا لِلَّهِ لَا بُعَادَ لِحُجُوفِ مِنْهَا مَا خُلِقَ فِي
الْأَرْضِ اَگر آن لوح در محضر مقربین و مخلصین تلاوت میشد البته از سر
رحیق بیان رحمن از عالم و عالمیان میگذشتند و اگر عمر جاودانی را مالک
بودند بدوام آن به لك الحمد و لك الثناء و لك الشكر و لك العطاذا کر میگشتند
واقع ارض صادر اگرچه سبب و علت احتراق قلوب مقربین و مقدّسین
بوده و لکن همچو گمان میرفت که بعد از شمس عنایات مشرقه از افق
قلم عنایت الهی کل سائل و آمل شوند که بر شعی از این بحر فائز گردند در
همچو ایام مثل جناب ایشان که همیشه تحت لحاظ عنایت بوده اند و بمقام
قرب فائز گشته اند باید بکلماتی تکلم نمایند که سبب اشتعال نفوس محمود
شود و علت اطمینان قلوب مضطرب گردد در ایام قبل بسیار از این گونه امو
واقع بل اعظم و اشدّ چنانچه دیده و شنیده اند حال مدتی است امثال آن کم
واقع شده مع ذلك اکثری مضطرب و خائف و پریشان و محزون مشاهده میشو^{ند}
این دو نیز که حا و حا باشند بشطر عراق توجه نمودند و بیحرلقا فائز گشتند

و از کوثر وصال آشامیدند و در آن ایام معروف نبودند جز نزد معدودی
 از نفوس و بعد بنایت الهی فائز گشتند که بین ملا مقربین و مخلصین بلکه
 بین ملا اعلی معروف و مذکور بودند و در آخر ایام بشهادت کبری که در
 عرایض خود از حق جل و عز سائل و آمل بودند فائز گشتند و از قلم اعلی در
 مصیبت ایشان کلماتی ظاهر که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد ماند
 لعمرک یا علی این مقام شکر است اما شکوی که بحر رضا از او ظاهر شود نوحه
 قلم اعلی اظهار العنایه و فضله و وفائت بوده و خواهد بود و الاسدره از دم
 اصفیا مرتفع باری ذلت در سبیل سلطان عزتهاست و فقر در محبت مالک
 غنا بوده و خواهد بود و موت در رضایم مطلع حیات است **أَنْ أَعْتَبِرُوا يَا أُولِ**
الْأَلْبَابِ إِنَّ أَعْرَفُوا يَا أُولِ الْأَبْصَارِ.

جمال قدم جل جلاله در لوح مبارک خطاب بحکیم آقا جان طیب همدلی
 چنین میفرمایند

آنچه در ارض صادر از اموال بغارت بردند و از هر قطره خونی که در آن ارض
 بغیر حق چکید خلق لایحسی از ارض رفته و میروند و کذلک اموال حورا
 نوم اخذ نکرده و نمیکنند بیدار و آگاه است و البته ظالمین بشرات اعمال
 خود معذب خواهند شد از ظهور یک عمل از اعمال رقتاء عبید الله ع
 ظاهر شده و ارتکاب نمود آنچه را که عبید الله اول از آن اجتناب نموده
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ بی سبب و اثر هیچ امری ظاهر نشد و نمیشود

تفکر نما چه مقدار از نفوس از میان رفت و چه مقدار از بلاد و دیار که
 بتراب راجع و الیوم قاعاً صغصفاً مشاهده میشوند قسمت امروز این است
 و از بعد حق عالم است که چه واقع شود گمان مکنید که احباً هم در این میان
 از سیوف ظالمان کشته شده اند قسم بافتاب ملکوت صدق که هرنفسی
 از دوستان الهی که در آن واقعه شربت شهادت آشامید بر رفیق اعلیٰ صعود
 نمود و در ظل قباب رحمت الهی ساکن و مستربح گشت اگر آن مقامات
 بقدر رسم ابره تجلی نماید کل بندای یالینثنی کنت معاً ناطق میگردد
 و هرنفسی از دوستان که خسارت ظاهره بر او واقع شده آن ربح کامل
 بوده و هست اهل بهاء در ربح عظیم بوده و هستند اگر در بومی از ایام
 و وقتی از اوقات نظر بمقتضیات حکمت الهیه خسارتی واقع شود نباید
 از او محزون بود البتہ حق او را بطراز ربح اعظم مزین فرماید إِنَّهُ
 لَهُوَ الْحَقُّ وَالْمُقْتَدِرُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ .

در لوح حضرات افنان جمال قدم جل جلاله چنین میفرماید
 یا اسمی واقعه ارض صاد از اعظم مصائب لدی الوجه مذکور چنانچه
 تا حال قریب صد لوح در ذکر ایشان و الذین معه از عالم عنایت نازل و از قلم
 اعلیٰ جاری احدی بچنین فیض و فضلی فائز نه یُشْهِدُ بِذَلِكَ مَا أَنْزَلَهُ الْوَحُّ
 فِي الْأَلْوَاخِ لَعَمْرِي قَدْ نَاحَ فِي مُصِيبَتِهِ وَ مَصَائِبِهِمْ أَهْلُ مَلَكُوتِي وَ جِبَرُوتِي
 وَ أَهْلُ سُرَادِي قَدْ سَيَّ وَ لکن این کلمه مبارکه از مطلع نور احدیه از قبل ظاهر

ای ذبیح الله زقربا نگاه عشق بر میگردد و جان ده اندر راه عشق
 و آنچه در سبیل الهی بر آن نفوس مقدسه وارد البته بی اثر نبوده و ثمر
 آن البته ظاهر خواهد شد أَنْ أَخِيرَ أَفْنَانِي بِمَا أَخْبَرَكَ الْخَبِيرُ.

قسمت ششم

الواحی کہ باعزاز متسبین

نورین نیرین ناز شده

■

l

8

2

•

يَا إِبْرَاهِيمَ أَنْ أَسْتَمِعَ نِدَاءَ رَبِّكَ الْأَبِيِّ الَّذِي أَرْتَفَعُ مِنْ مَقَامِهِ الْأَسْمَى^{الْعَلَى}
 إِنَّهُ يُقِيمُكَ عَلَى مَا يَنْبَغِي لِأَيَّامِ رَبِّكَ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ أَنْتَ الَّذِي تَوَجَّهْتَ إِلَى
 الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَزُدْتَ الْمَقَامَ الَّذِي فِيهِ نَطَقَ لِسَانُ الْعُظَمَاءِ الْمُلْكُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ طُوبَى لِكُلِّ وَجْهٍ تَوَجَّهَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ وَلِقَلْبٍ فَازَبَحَهِ الْعَزِيزُ
 تَسَكَّ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَقَلَّ بِأَمَالِكِ الْعُرْشِ وَالْثَرَى أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
 بِهِ أَنَارَ الْأَفْقُ الْأَعْلَى بِأَنْ تُوفِّقَنِي عَلَى خِدْمَتِكَ عَلَى شَأْنٍ أَتَحَرَّكَ بِأَرَادَتِكَ
 وَأَنْتَقِسُ بِإِذْنِكَ وَمَشِيَّتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الَّذِي خَضَعْتَ لَكَ الْأَشْيَاءُ
 وَالسُّلْطَانُ الَّذِي خَشَعَ لَكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَيْ رَبِّ فَانْظُرْ أَجَبَتَكَ
 فِي بِلَادِكَ الَّذِينَ أَضْطَرُّوْا مِنْ سَطْوَةِ أَعْدَائِكَ أَسْأَلَكَ بِزُورِ وَجْهِكَ وَنَارِ
 مَحَبَّتِكَ بِأَنْ تَجِدَ بِهِمْ بَيِّنَاتِكَ عَلَى شَأْنٍ لَا يُؤَثِّرُ فِيهِمْ أَعَادِي نَفْسِكَ وَإِعْرَاضِ
 عِلْمَاءِ بَرِيَّتِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْعِلْمَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ مِنْ عِنْدِكَ وَبُوهَانٍ مِنْ
 لَدُنْكَ أَيْ رَبِّ أَنَا السَّائِلُ وَأَنْتَ الْمُجِيبُ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَأَنْتَ الْغَنِيُّ فَافْعَلْ
 مَا يَنْبَغِي لِعُظَمَتِكَ وَسُلْطَانِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.

هُوَ الْمُبَيِّنُ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

يَا إِبْرَاهِيمَ أَنْ أَسْتَمِعَ نِدَاءَ الْخَلِيلِ إِنَّهُ يُنَادِيكَ مِنْ هَذَا الْوَادِي الَّذِي
 سَقَى بِالتَّيْلِ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ يُذَكِّرُكَ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ
 لَتَقُومَ عَلَى مَا فَاتَ عَنْكَ فِي أَيَّامِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ تَفَكَّرْنَا ظَهَرَ بِالْحَقِّ

غافل مانده اند بگوای عباد تاریکی اعمال شما عالم را فرو گرفته چید
کنید تا بروشنائی حقیقی فائز شوید **إِنَّ الْأَقْوَالَ لَا تَقُومُ مَقَامَ الْأَعْمَالِ**
باعمال حسنه مرضیه تثبيت نمائید و خود را از آلائش مناهی الهی **هُرَّ**
وپاک سازید تا با سایش حقیقی فائز گردید **لَعَمْرِي إِنْ مَا أَنْطِقُ عَنْ لَهْوِي**
يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَنْ تَشَرَّفَ بِالْإِنْصَافِ فِي مَلَكُوتِهِ الْأَنْشَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَى
مَنْ أَتَى الْهَدْيَ وَتَفَكَّرَ فِي الْأُمُورِ وَخَذَّ مَا تُقَرِّبُ بِهِ إِلَى سِوَى الصِّرَاطِ

جناب میرزا صادق علیہ بہاء اللہ

هُوَ اللَّهُ تَعَالَى شَأْنُهُ الْعَظَمَةُ وَالْبَيَانُ صدق ذکر رحمة الله من شَرِبَ
رَحِيقَ الْإِيمَانِ وَأَقْبَلَ إِلَى أَفْقِ الرَّحْمَنِ مُتَمَسِّكًا بِحَبْلِهِ وَمُتَشَبِّهًا بِذِلِّهِ
وَقَائِمًا عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِهِ وَمُتَوَجِّهًا إِلَى أَنْوَارِ وَجْهِهِ إِلَى أَنْ حَضَرَ وَفَارَ
بِمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ وَفِي الْأَنْجِيلِ وَالتَّوْرَةِ وَالزَّبُورِ يَشْهَدُ
لِسَانُ الْعَظَمَةِ لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ **إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُهَيَّمِنُ الْقَيُّومُ** قَدْ أَتَى
مِنْ سَمَاءِ الْبُرْهَانِ بِرَأْيَاتِ الْبَيَانِ طُوبَى لِمَنْ شَهِدَ وَأَجَابَ وَيَدُّ لِكُلِّ
غَافِلٍ مَحْجُوبٍ **يَا أَيُّهَا الْحَاضِرُ لَدَى الْمَظْلُومِ وَالشَّاكِنِ فِي جِوَارِهِ**
إِنَّهُ يَشْهَدُ بِأَنَّكَ قُرْتَ بِاللَّهِ وَأَقْبَلْتَ إِذْ أَعْرَضَ الْوَرَى إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
رَبُّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ قَدْ قَصَدْتَ الْمَقْصِدَ الْأَقْصَى وَالذِّرْوَةَ الْعُلْيَا
وَلِطَرَتَ بِقَوَائِمِ الْأَنْقِطَاعِ إِلَى مَا لَكَ الْأَبْدَاعِ إِلَى أَنْ قُمْتَ لَدَى بَابِ
فُتِحَ عَلَى مَنْ فِي الْغَيْبِ وَالشُّهُودِ اشْكُرْ اللَّهَ بِمَا يَهْدُ لَكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى

فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ الْبَلَاءِ إِذْ كَانَ الْمَظْلُومُ مُسْتَوِيًّا عَلَى الْعَرْشِ وَنَا طَلْفًا بِمَا يُقَرِّبُ
 النَّاسَ إِلَى الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ طُوبَى لَكَ يَمَا تَوَجَّهْتَ وَأَقْبَلْتَ بِحَيْثُ مَا مَنَعَتْكَ
 شُؤْنَاتُ الْأُمَرَاءِ وَلَا سُبُحَاتُ الْعُلَمَاءِ وَخَرَجْتَ عَنْ مَقَامِكَ مُتَوَكِّلًا عَلَى اللَّهِ
 رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْأَوْدُودِ نَسْتَلِ اللَّهَ أَنْ يُؤَيِّدَكَ وَيُؤَيِّدَكَ عَلَى مَا يُحِبُّ وَبِرُضَى
 وَيُظْهِرَ مِنْكَ فِي الْعَالَمِ مَا يَبْقَى بِدَوَامِ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَصِفَائِهِ الْعُلْيَا إِنَّهُ
 هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ يَقُولُهُ كُنْ فَيَكُونُ اللَّهُ الْحَمْدُ شَنِيدِي وَفَائِزُ شَدِي
 واقبال نمودی در ایامی که کل بر اعراض قیام نمودند از حق میطلبم شمارا
 مؤید فرماید بر حفظ این مقام اعلیٰ اوست قادر و توانا نامه جناب امین
 علیه بهائی و عنایتی که بآن جناب ارسال نمودند ملاحظه شد اظهار محبت
 و مودت او به آن جناب و اهل بیت سبب فرح و ابتهاج گشت نَسْتَلِ اللَّهَ
 أَنْ يُؤَيِّدَهُ وَيَنْصُرَهُ إِنَّهُ هُوَ الْفَضَالُ الْكَرِيمُ فِي الْحَقِيقَةِ جناب امین
 مستقیمند و بر خدمت قائم طوبی از برای نفوسی که بطراز محبت شهید
 و آن جناب و منتسبین مزین اند لَكُمْ شَأْنًا عِنْدَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ طُوبَى
 لِمَنْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ وَفَارَ بِحِكْمٍ وَسَمِعَ مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانُكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
 وَالْبَهَاءِ مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكُمْ وَعَلَى الْأَمِينِ وَعَلَى كُلِّ ثَابِتٍ مُسْتَقِيمٍ وَكُلِّ رَاغِبٍ
 آمین

بِسْمِ اللَّهِ مَا لَكَ مَلَكُوكُ وَالْقُدْرَةُ وَالْإِقْدَارُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْمَحْمُودِ وَمَا لَكَ جَبَرُوتُ الْفَضْلِ وَالْجُودِ الَّذِي خَلَقَ الْوُجُودَ

وَأَظْهَرَ أَسْرَارَ الْغَيْبِ مِنْ عَالَمِ الشُّهُودِ وَوَعَدَ الْيَأْسَ بِالْيَوْمِ الْمَشْهُودِ وَ
بَشَّرَهُمْ بِظُهُورِ الْوَقْتِ الْمَوْعُودِ فَلَمَّا خَرِقَ الْحِجَابُ وَظَهَرَ سِرُّ الْمَنَاقِبِ
وَكُشِفَ بَرْقِعُ السُّتُورِ عَنْ وَجْهِ أَسْرَارِ الْبَيْدِ فِي يَوْمِ الْأَيَّامِ وَنَزَلَتْ حَقَائِقُ
الْعِلْمِ فِي الصَّحَائِفِ وَالْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ وَهَّابٍ أَنْجَذَتْ قُلُوبُ
أُولَى الْكَلْبَابِ إِلَى شَطْرِ مَلِكِ يَوْمِ الْحِسَابِ وَخَرَقُوا الْحِجَابَ الْأَكْبَرَ
بِقُوَّةِ مَالِكِ الْقَدَرِ وَخَالِقِ الْبَشَرِ وَتَوَجَّهُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى السِّرِّ الْمُسْتَسِيرِ
أَلْظَهَرُوا وَعَرَفُوا الرِّمَزَ الْمُتَمِّمَ الْأَكْبَرَ وَاسْتَشْرَفُوا بِأَجْمَالِ الْمُجَلَّلِ الْأَخْفَى
أَلْظَهَرُوا الْنُورَ فَلَمَّا هَرَوُا حَوْلَ هَذِهِ النَّارِ وَانْقَسَبُوا بِأَنْوَارِ سِدْرَةِ الْأَعْدَنِّ
بِقُوَّةِ مَالِكِ جَبْرُوتِ الْأَقْدَارِ اضْطَرَبَتْ أَفْئِدَةُ الْأَشْرَارِ وَرَفَعُوا رَايَاتِ
الضَّغِينَةِ وَالْبَغْضَاءِ لِعِيَادِ اللَّهِ الْأَخْيَارِ وَمَنَعُوهُمْ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى شَطْرِ
رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْمُخْتَارِ قُلْ إِلَى مَن سَرَعُونَ فِي مَلَوَاتِ الظُّنُونِ فَظَهَرَ
السِّرُّ الْمَكْنُونُ وَارْتَفَعَ الْحِجَابُ عَنْ وَجْهِ الرِّمَزِ الْمَغْرُونِ وَكُشِفَتْ
السَّحَابُ عَنْ جَمَالِ النُّورِ الْمَصُونِ هَلْ مَنَعَكُمْ الْهَوَى عَنْ مَالِكِ الْآخِرِ
وَالْأُولَى أَنْتَعَزِضُونَ عَلَى أَصْحَابِ الْحِجْبِ بِتَوَجُّهِهِمْ إِلَى شَطْرِ رُبِّهِمْ سُلْطَانِ
الْوَرَى هَلْ يَصْبِرُ أُولَى النُّهَى فِي التَّقَرُّبِ إِلَى حَوْلِ الْجَنَى لَا وَالَّذِي
مِنْهُ الْبَيْدُ إِلَيْهِ الرَّجْعِي وَهَلْ يَقْدِرُ أَحَدٌ عَلَى مَنَعَ أَصْحَابِ الثَّقَى
قُلْ أَتَهْدِدُونَهُمْ بِالْبَلَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ إِنَّهُمْ قَوْمٌ قَلِيلُ الْبَقَاءِ
وَالضَّرَاءِ وَاسْتَقْبِلُوا بِالصَّدُورِ نِيَالَ ظُلْمِ الْأَعْدَاءِ طَلَبًا لِلدُّخُولِ فِي مَكُونِ
الْبَقَاءِ وَرَبِّ الْأَمْكَانِ لَسْتُمْ إِلَّا فِي غَفْلَةٍ وَخُسْرَانٍ لَوْ تَقْطَعُونَ أَجْسَادَ

أَلَا خَلِيفَ فِي جَبْرُوهَ الْإِيمَانِ بِفُضْهِ الضَّغِينَةِ وَالطُّغْيَانِ لَا تَقْدُرُونَ
 عَلَى صَدِّهِمْ مِنْ شَرِيعَةِ الْإِيقَانِ قُلْ قَدْ ظَهَرَ السَّبِيلُ وَكَمَّلَ الدَّلِيلُ سَرِعَ
 الظُّلْمَانُ إِلَى كَوْنِ الْعِرْفَانِ الْجَارِي مِنْ عَيْنِ الصَّادِ الثَّابِتَةِ تَحْتَ عَرْشِ
 مَلِكِ يَوْمِ الْمَعَادِ طُوبَى لَكُمْ يَا أَهْلَ الْوُدَادِ بِمَا دَخَلْتُمْ سُرَادِقَ الْقُدْسِ
 فِي مَلَكُوتِهِ السَّدَادِ بِاسْتِقَامَتِكُمْ أَضْطَرَبَتْ قُلُوبُ أَهْلِ الْعِنَادِ وَبِشْوَائِكُمْ
 عَلَى صِرَاطِ الْأَمْرِ أَرْتَعَدَتْ قَرَائِصُ أُولَى الظُّلْمِ وَالْفَسَادِ يَا إِلَهِي مَا لَكَ
 وَسُلْطَانِي لَيْسَ فِي بِلَادِكَ أَرْضٌ إِلَّا مُحَرَّمَةٌ بِدَمِ أَصْفِيَايَكَ وَلَا شَجَرَةٌ إِلَّا
 مُشْرِفَةٌ بِأَجْسَادِ أَوْلِيَايَكَ قَدْ وَرَدَ عَلَيْهِمْ مَا جَرَتْ بِهِ دُمُوعُ أَهْلِ سُرَادِقِ
 عِزِّكَ فِي الْأَصْبِلِ وَالْبُكُورِ وَأَصَابَهُمْ مِنَ الْغَائِلِينَ مَا ذَرَفَتْ بِهِ عَيُونُ مَنْ
 فِي جَبْرُوهَ أَمْرِكَ فِي الطُّلُوعِ وَالْأَقْوَالِ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا فِي مُلْكِكَ
 إِلَّا رَفَعَ الْفَسَادَ عَنْ بَيْنِ الْعِبَادِ وَتَزَيَّنَ أَجْسَادُهُمْ بِخَلْعِ الْمَحَبَّةِ وَالْإِتِّحَادِ
 وَتَوَرَّجَ رُؤُسُهُمْ بِتِيغَانِ الْأُلْفَةِ وَالْوُدَادِ لِأَنَّكَ مَا أَمَرْتَهُمْ فِي هَذَا الظُّهْرِ
 إِلَّا بِإِفْرَاحِ الْجِهْدِ فِي إِزَالَةِ الضَّغِينَةِ وَالْحَقْدِ وَبَدَلِ الْأَجْنِهَادِ فِي رُفْعِ الْأَخْيَالِ
 وَإِشْهَارِ الْمَحَبَّةِ وَالْإِتِّلَافِ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَعْتَرَضَ عَلَيْهِمْ
 لِأَقْبَالِهِمْ إِلَيْكَ وَأَقْبَسَهُمْ مِنْ نُورِ مَعْرِفَتِكَ وَحَكَمَ عَلَيْهِمْ بِالْكَفْرِ وَالشِّرْكِ
 وَأَبَاحَ دِمَهُمْ بَغْيًا عَلَى سُلْطَانِكَ وَعَدَّوْنَا عَلَى أَرْقَانِكَ وَبَنَيْنَا أَسْمَهُمْ
 بِالْفَسَادِ فِي الْبِلَادِ وَبِذَلِكَ جَعَلْنَاهُمْ مَوْقِعَ الْبِئْسَاءِ وَمُورِدَ السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ
 تَشْهَدُ وَيَشْهَدُ كُلُّ الدَّرَاتِ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا الْفَسَادَ فِي مُلْكِكَ وَمَا مَشُوا إِلَّا
 عَلَى سَبِيلِ أَمْرِكَ وَهُوَ أَيْحَادُهُمْ فِي أَرْضِكَ وَحُبُّهُمْ أَبْنَاءَ جِسْمِهِمْ مِنْ خَلْقِكَ

أَمَّا كَفَى صَبْرَهُمْ فِي سَبِينِ مُتَوَالِيَاتٍ وَأَحْتِطَا لَهُمْ كُلُّ بَأْسٍ وَإِلْمَاعَتَهُمْ كُلَّ
أَمْرٍ وَنَفْسِكَ الْعُلْيَا وَحُجَّتِكَ الْعَالِيَةِ عَلَى الْأَشْيَاءِ لَوْ يُصِفُونَ الْعَافِلُونَ
أَقَلَّ مِنْ سَمِّ الْأَبْرَةِ لَيَشْهَدُونَ بِأَنَّهُمْ مَا أَرَادُوا إِلَّا خَيْرَ الْعُمُومِ وَصَلَحَ
الْجُمْهُورِ وَتَطْهِيرِ أَرْضِكَ عَنِ الْأَخْتِلَافِ وَالْأَفْتِرَاقِ وَتَرْبِيَّتِهَا بِظُهُورَاتِ
الْأَنْسِ وَالْأَوْفَاقِ لِكُلِّ شَيْءٍ عِلَامَةٌ فِي مُلْكِكَ وَعِلَامَةٌ صِدْقِهِمْ عَمَلُهُمْ
فِي هَذَا الْعَصْرِ وَصَبْرَهُمْ فِي مَوَارِدِ الْبَأْسِ أَسْأَلُكَ يَا مُوجِدِي بَأْسِ سَمِّكَ
الَّذِي غَلَبَ كُلَّ الْعَالَمِ وَأَحَاطَ جَمِيعَ الْأُمَمِ أَنْ تَرْفَعَ عَنْ عِبُونِ هَؤُلَاءِ
غَسَاوَةَ الْجَهْلِ حَتَّى يَذَرُوكَ مَا أَرَدْتَ فِي تَرْبِيَةِ شَرَائِعِكَ وَأَحْكَامِكَ
وَإِظْهَارِ أَوْامِرِكَ فِي صُحُفِكَ وَالْوَحْيِ إِذْ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا
تَشَاءُ وَالْمُهَيِّمُ عَلَى مَا تُرِيدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْفَرِيدُ
يَا أَيُّهَا الْمُسْتَظِلُّ فِي ظِلَالِ سِدْرَةِ الْأَمْرِ وَالسَّائِكُنِ فِي رِيَاضِ الْجُودِ وَالْفَضْلِ
قَدْ عَرَفْتُ مَرَاتِبَ حُجَّتِكَ لِلَّهِ وَمَقَامَاتِ خُلُوصِكَ لِرُوحِهِ اللَّهُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبَّكَ
وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ أَنْ يُؤَيِّدَكَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ وَيَرْزُقَكَ تَسْنِيمَ الْجُودِ وَالْإِعْصِيَا
وَيُرْقِيكَ إِلَى أَعْلَى مَرَاتِبِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ فَانْظُرِ الْعَالَمَ وَمَا فِيهِ مِنْ
الْأَخْتِلَافِ وَتَفَكَّرْ فِيمَا ظَهَرَ مِنْ لِسَانِ الْمَشَبَةِ فِي مَرَاتِبِ الْأَنْسِ وَالْأَنْثَى
إِنَّ الْقَوْمَ ظَنُّوا بِهَذَا الْأَمْرِ الْعَظِيمِ وَالْخُطْبِ الْجَسِيمِ سَبَبًا لِلْفُسَادِ وَعَدَمِ
الْإِتِّحَادِ مَعَ أَنَّ الشَّرِيعَةَ الْإِلَهِيَّةَ لَا تَأْمُرُ بِالْبَرِيَّةِ إِلَّا بِالْوَدَادِ وَتَرْكِ الْعِنَادِ
فَلِذَا هَذَا أَمْرِي بِظَهْرِ اللَّهِ مَا فِي الْأَنْسَانِ مِنَ الْإِخْلَاقِ التَّوْحَانِيَّةِ وَ
الْمَعَارِفِ التَّوْبَانِيَّةِ وَمَا أَرَادَ مِنْهُ إِلَّا الصُّعُودَ إِلَى أَعْلَى مَرَاتِبِ الْعِرْفَانِ

وَالْعُرُوجَ إِلَى مُنْتَهَى ذُرْوَةِ التَّرْقِي فِي مَرَاتِبِ الْإِنْسَانِ قُلْ بِهِ تَنْبُتُ فِي أَرْضِي
الْقُلُوبِ سُنْبُلَاتُ الْإِيْقَانِ وَتَنْظَرُ مِنْ أَشْجَارِ الْوُجُودِ أَوْرَادُ الْمَعَانِي وَ
الْبَيَانِ فِي ذِكْرِ الرَّحْمَنِ وَتَوْحِيدِ حَضْرَةِ الشُّبْحَانِ .

دوست روحانی مدتیست که بعلمت مسافرت مکتوبی ارسال نشده حق
شاهد و گواه است که هیچ وقت فراموش نشده و انشاء الله نخواهد
شد هنگام مسافرت در یکی از منازل مکتوبی از آن جناب ملاحظه شد
و مختصری در جواب مرقوم و ارسال گشت پس از شرفیابی بحضور ذکر
آنجناب از لسان فضل و افضال جاری و عنایتی در حق آنجناب مشهود
که قلم و لسان از ذکر و احصای آن عاجز و قاصر طوبی لك ثم طوبی لك
فی الحقیقه در این ظهور اعظم الطاف مالك قدم بنوعی دوستان خود را
احاطه نموده که فوق وصف و احصای و اصفین و محصین است لَنَا
أَنْ تَشْكُرِيَدَامَ الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ اللَّهُ مَا لِكَ الْجَبَرُوتِ وَسُلْطَانِ الْعِزَّةِ
وَالْأَهْوَاتِ قبل از مسافرت این عبد لوحی از مصدر عنایت بجهت آن
جناب عنایت شده بود نظر ببعض ملاحظات حکمتیه در ارسال آن
تاخیر واقع و حال نظر بظهور امر مبرم لقا ارسال میشود أَسْأَلُ اللَّهَ
أَنْ يَشْرَفَكَ بِسَاحِدَتِهِ كَمَا شَرَّفَكَ بِنَزْوِلِهِ لِيَتِمَّ الْفَضْلُ وَتَقَرَّ عَيْنُكَ بِعِنَايَةِ
مَا لِكَ مَلَكُوتِ الْجُودِ وَالْعَدْلِ دوستان الهی را از جانب این عبد تکبیر
منیع بدیع زاکر شوید و بگوئید حق جل جلاله در جمیع ظهورات مظاهر
خود بآسائ و خیرات را بجهت دوستان خود خواسته و حطام دنیوی را

برای مغلین و غافلین قرارداد و بلا یارا امتحان و محک دوستان معین
فرموده چنانچه از قبل میفرماید وَلَمَنبَلُوكُمْ بِشَىْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ
وَتَقْصُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ الْخَ باید در جمیع احیان
بحیل استقامت متشبث باشید و بذیل فضل متمسک فنائی دنیا و زوال
اشیای آن امری است که هیچ شکی در آن نه و هیچ عاقلی بر آنچه بشبهه
زایل است دل نبندد و براحات ایام معدوده خورسند و قانع نشود
کدام مسافر عاقل بزخارف منازل قانع و از وطن و مقصد خود بگذرد
لا والله عاقلان راهیج سدی منع نکند و ظرایف اشیای فانیه دنیا ایشانرا
از وصول بمقصد اصلی و وطن الهی باز ندارد از حق جل جلاله سائل
آملیم که در جمیع اوقات احتیای خود را بغلعت استقامت مفتخر فرماید
و در موارد باسا ایشان را چون جبال را سخ ثابت و برقرار دارد اگرچه
جسم را از توان بلایا کسالت حاصل و لکن این زایل است و ملک باقی و
راحت و خیر کلی دائمی از عقب أَوْصِيكُمْ يَا أَجْبَاءَ اللَّهِ بِحِفْظِ مَا لَكُمْ
مِنْ لَأَلِي مَحَبَّةَ اللَّهِ لِأَنَّ الْكَارِفِينَ عَلَى الْمَرَاصِدِ وَيَنْظُرُونَ الْفُرْصَةَ
لِإِخْطَافِ مَا مُمِيزَتْ بِهِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ بِالْبَيْتِ الْقَوْمَ يَعْلَمُونَ فَوَاللَّهِ لَوْ يُدْرِكُونَ
لَيَدْرُونَ مَا عِنْدَهُمْ وَيَقْدُونَ أَرْوَاحَهُمْ شَوْقًا لِلْوُصُولِ إِلَى مَا عَرَفْتُمْ مِنْ
بَدَائِعِ أَسْرَارِ الْعِرْفَانِ وَطَلَبًا لِحَصُولِ مَا أَعْطَاكُمْ اللَّهُ مِنْ جَوَاهِرِ مُرُورَاتِ
الْأَيَّامِ قُولُوا يَا إِلَهَ الْبَشَرِ وَمَا لِكَ سِرِّ الْقَدَرِ نَسْتَلِكَ بِسُلْطَانِكَ الْغَالِبِ
عَلَى الْعَالَمِ وَحُجَّتِكَ الظَّاهِرَةِ بَيْنَ الْأُمَمِ بِأَنْ تُؤَيِّدَنَا عَلَى الْأَسْفَافَةِ فِي أَمْرِكَ

الَّذِي أَضْطَرَبَ مِنْ ظُهُورِهِ أَقْدَامُ الْبَطَالِ وَأَرْنَعَدَتْ فَرَائِصُ الرِّجَالِ
 أَمَى رَبِّ نَحْنُ ضِعْفَاءُ وَأَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ لَا تَنْظُرُ إِلَيْنَا بِعَيْنِ الْعَدْلِ
 بَلْ يَلْحَظَاتِ الْعِنَايَةِ وَالْفَضْلِ وَخَدَّيَا دِينَا بِيَدِ عَطَائِكَ وَنَجِّنَا مِنَ الْغَا^{ضِبِ}
 فِي غَمَرَاتِ الْبُعْدِ وَالْجُرْمَانِ وَخَلِّصْنَا مِنْ مَكْرِ الَّذِينَ بَعْدُوا عَزْ شَاطِئِ
 شَرِيعَةِ الْأَيْمَانِ يَا إِلَهَنَا وَمَا لِكَ رِقَابِنَا عَرَفَ عِبَادَكَ مَا اخْتَصَصْتَنَا بِهِ
 فِي بِلَادِكَ لِيَعْلَمُوا يَا مَا أَرَدْنَا الْفَسَادَ وَمَا أَمَرْتَنَا بِهِ فِي كُنْهِكَ وَالْوَاجِبُ بَلْ
 يَنْتَشِرُ أَنْارُ الْوِدَادِ وَتَزِينُ الْعَالَمِ بِخَلِجِ الْأَنْسِ وَالْأَيْحَا دِيَا مَا لِكَ الْعِبَادِ وَ
 مَلِكِ يَوْمِ التَّنَادِ ازْحَقْ جِلَّ كِبْرِيَانَهُ مَا ثَلِمَ أَنْ جَنَابَ رَا دَرَجَمِيعِ احْيَا^{نَظَرَ} حِفْظِ
 فَرْمَايِدِ وَبِرَآنِيهِ خَيْرِ مُحَضَّرِ اسْتِ مَوْفُوقِ دَارِدِ أَنْ أَطْمَئِنَّ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ
 عِنَايَتِهِ إِنَّهُ مَعَكَ وَيُقَدِّرُ لَكَ كُلَّ خَيْرٍ فِي كِتَابِهِ هَمِيشَه شَرْحِ حَالِ انْزَاوِشْتِه
 اِرْسَالِ دَارِيدِ وَدَرَجَمِيعِ اَوْقَاتِ بِحَكْمَتِ نَازِرِ بَاشِيدِ اَزْ قَبْلِ فَرْمُودِهِ
 لَا تَيْتَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ وَالْإِهَاءِ عَلَيْكَ وَالرُّوحُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ مَعَكَ مِنْ
 أَحِبَّاءِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

از کلام المهر مرکز میثاق جل ثنائه

هُوَ اللَّهُ

ای عزیز روحانی در این صبح نورانی نظر به محبت رحمانی و توسط ورقه‌های منجذبه
 روحا خانم و خانم ضیا به تحریر این ورقه نورا برداختم تا بدانی در این بساط
 چه قدر عزیزی و فراموش نشدی و خاموش نباشی و همدم سروش گردی
 و پر جوش و خروش باشی و عليك البهاء ضجیع محترمه و سایر متعلقین
 و متعلقات را تحت ابداع الهی ابلاغ نمایند ع ع

هُوَ اللَّهُ

حبیباً همشیره زاده‌ها را نهایت محبت و مهربانی بدرجه‌ئی مجری دارید
 که جاذب قلوب باشد و بکوشید که نور ایمان در قلوبشان سالح گردد حقیقاً
 که در میان خویشان بی‌خبر مانند و از فیض رحمن محروم مانند مواظبت
 و معاشرت و ملاطفت و محبت لازم ع ع

هُوَ اللَّهُ

ای بازماندگان د و نفس مقدس مبارک نامه شمارسید از مضامین واضح و
 مبرهن بود که بعون و عنایت جمال قدم بعد از صعود حضرت صادق ^{علیه السلام} سلیل
 حضرت شهید بر امر الله ثابت و مستقیمید شماها منتسب بجناب بنده نور
 مبین حضرت مشکینید و آن نفس بزرگوار مدت حیات را در محویت و فنا
 و محبت و خلوص در امر الله بانتهی رسانید شخصی بود روح مجسم و نور مصور
 و در کمالات ظاهره از جمیع اقران ممتاز و چون مشام بفرحه رحمانیه معطر
 نمود بکلی فانی و منقطع از دوزخ کشت حتی راحت و آسایش خویش را فدای
 سبیل الهی نمود از ایران باقلیم عثمانیان هجرت کرد مدتی در عراق بود بعد
 برومیلی شتافت و از رومیلی سفر بمدینه کبیره اسلامبول نمود و در آنجا ^{مستقر} بقصد
 پرداخت شهیر آفاق شد و اسیر زنجیر محبة الله و از مدینه کبیره سرگون
 گردید و در کالیبولی باحت اقدس مشرف شد و در معیت حضرت احدیت
 در کشتی بنهایت روح و ریحان گذراند چون بعکار رسیدیم ایشان را بقبرین
 بردند و در قلعه ماکوسا حبس نمودند مدت مدیدی در آن قلعه با نهایت ^{رحمت}
 و مشقت بسر برد چون جزیره مذکوره بتصرف دولت انگلیس افتاد ایشان را
 آزاد نمود فوراً بسجن اعظم شتافت و از مجاورین گردید شب و روز

مشغول بتحریر و ترتیب الواح و تنسيق قطعات اسم اعظم بود و آن قطعات
 بجمع آفاق منتشر شد در ایران و توران و در اروپا و امریک و در آسیا و
 افریک شهری نیست که اثرنامه او در آن نباشد و اکثر الواح اسم اعظم است
 حتی یکی از وزرای ایران در پاریس حکایت نمود که من بممالک روس شتافتم
 و از آشت بپاریس آمدم در مدینه مسکود در نهایت حزن و الم و یاس بودم
 تا بغانه شخص بسیار محترمی از دوستان خود داخل شدم چشم بر لوحه ای
 افتاد که بر صدر آن اطاق معلق بود و آن لوحه بخط حضرت مشکین
 در نهایت اتقان بود بغشتا فرج و سروری عظیم رخ داد که الی الآن آن
 فرج و سرور در خاطر است ابدا فراموش نمیشود این شخص وزیر معبر
 الممالک داماد ناصر الدین شاه بود و بایمان و ایقان فائز گشت و در
 پاریس بمخدمات مشغول و همچنین شماها منتسب شمع باریق حضرت
 صادقید آن وجود مبارک پدر بزرگوار حضرت محبوب الشهداء را در قریه گاه
 عشق قتیل و شهید مشاهده نمود دیگر معلوم چه صدمانی بر او وارد شد
 در جمیع موارد صابر و در جمیع امتحانات ثابت تا آنکه بملکوت ابهی جهنما
 بی پایان پرواز نمود شما منتسبین این دو نفس مبارک مقدسید و در نزد
 عبدالبهاء بسیار عزیز لهذا تضرع بآستان مبارک مینمایم که در ظل
 عنایت و حمایت از جمیع طوارق و عوارض محفوظ و مصون باشید
 و سراج منیر آن دو بزرگوار در روشن و تابان نمائید اقتدا بآنان کنید
 فردوسی در شه نامه در حق کیخسرو میگوید :

نشان از دوشه دارد این نیکپی زافراسیاب وز کاوس کی
وعلیکم البهاء الابهی ع ع

امه الله بنت شهید ورقه معظمه روحا - حوریه - فرنگیس - اقدس - عذرا
حسین آقا - حسن آقا

هُوَ اللَّهُ

ای اثمار دوحه شهادت کبری آن روح مصور بمیدان جا نفسانی شتافت
و آن نور مجسم از افق فدا اشراق نمود و پرتوی بر آن خاندان انداخت
که الی الابد روشن و تابان است شما اوراق آن شجرید و اثمار آن سد
رحمانی قدر این موهبت بدانید و علو این شرف بشناسید بکوشید
که بنهایت طراوت و لطافت و خلوت جلوه نمائید و علیکم البهاء الابهی ع

اصفهان امه الله منجذبه روحا صبیة مرحوم حاج میرزا محمد صادق علیه
بهاء الابهی :

هُوَ اللَّهُ

ای حفید شهید سبیل الهی محبت عبد البهاء بیازماندگان شهدا
بدرجه نیست که ملاء اعلی تحسین مینماید این نفوس مبارک جان نثار غور^{اند}
بقول عوام شوخی بر نمیدارد زهر شمشیر چشیدند و سینه چون آینه را
هدف صد هزار تیر نمودند بزبان آسان میآید حال ملاحظه آنان کنید و

ملاحظه دیگران که از ذره‌ئی هوی و هوس نمیگذرند اسیر شهوات نفسند
 و دل‌بند بسرور و خوشی این جهان تاریک و تنگ لهذا فرق بی پایان در میان
 عبد البهاء و آرزوچنان است که بترا ب معطر این مرقدهای منور مشام
 مخبر نماید هدا منتهی آمالی و غایه مقصدی اسال الله بان یثرفنی بذلك
 و یوفقنی علی الناس بهم روحی لهم الفداء قلبی لهم الفداء از عون و صون
 خداوند آفرینش امیدوارم که محفوظ و مصون و بخدمات حضرت بیچون
 و وفی گردی و سبب عزت امراته شوی بیجناب آقا میرزا حسین آقا
 و حسن آقا و جناب میرزا نصرت الله از قبل من تعلق خاطر برسان و پیام
 عاطر نامه ای به امة الله الموقنه آغابی بی مرقوم کردید در جوف است برسانند
 و علیک البهاء الابهی عبد البهاء عباس ۲۱ ربیع الاول ۱۳۴۰

هُوَ الْأَبْهَى

ص منسبین حضرات سلطان الشهداء و محبوب الشهداء علیهم البهاء الله

الابهی

هُوَ الْأَبْهَى

ای فروع شجره شهادت کبری هر چند در این ایام مصیبت جدیده رخ نموده
 و رزیه شدید حاصل گشته طبر تقدیس از لانه بیگانه بیزار گشته و باشیانه
 ملکوت ابهی پرواز نموده ولی این ایام بید از صعود جمال قدم بقا حکم فنا
 دارد و فنا حکم بقا هر متوفی موقن ثابت از غریبی نجات یافته در وطن حقیقی

استقرار یابد و از بیگانگی خلاص گشته در حلقه مقربین درگاه کبریا درآید
 ذره رجوع به آفتاب کند و قطره استمداد از بحر فرات جوید تشنه به سر
 چشمه بقای برد و علیل بشفاخانه طیب دانا وارد گردد باری از جهت نفس
 متوئی موهبتی عظمی و رحمت کبری است اما از جهت باز ماندگان حرقت
 و فرقت است ولی این هجران و حرمان چون موقت است و عاقبت کل
 در اینجمن عالم بالا و درملاء اعلی در ملکوت الهی مجتمع خواهیم گشت و
 این فرقت پر حرقت فراموش خواهد گشت لهذا باید متسلکی بود و صبر و تحمل
 نموده بنفحات روح بخش ریاض میثاق مشغول گردید تا هر دمی روحی تازه
 یافت و جانی جدید پیدا کرد والیهاء علیکم ع ع

لوح مبارک بافتخار فاطمه بگم یگانه دختر محبوب الشهداء که در جوانی وفات یافت.

هُوَ اللَّهُ

ارض صادر امة الله الورقة الثورانية فاطمه بگم علیها بهاء الابهی .
 هو الله یا بضعة الشهداء غم مخور محبوب مهربان غمگسار است یعنی
 حضرت بهاء الله محزون مباش دل و جان شادمان گردد گریه مکن مویه
 منما آیت بشارت کبری ترتیل نما تا فرح جهان توحید بینی و موهبت خداوند
 مجید یابی پر تو عنایت الهی بدان خاندان و دودمان چنان جلوه نمود که
 اشراقش در مطلع آفاق فجر ساطع است و صبح اثر لامع پدر جلیل از این مو

کبری در تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر پس از درپای سرورش بهره گیر
و از فیض عبودیتش نصیبی بر با وجود این عنایات و فیوضات و مواهب چرا
گریه نمائی و مویه فرمائی فرح اندر فرح است و سرور اندر سرور . ع ع

اصفهان امة الله فاطمه بگم بنت شهید :

هُوَ الْإِبْهِيُّ

ای بازمانده و یادگاران شهید محبوب حضرت کبریا آنچه میخواهی و
آنچه بطلبی و آنچه بگوئی جمیع مقبول درگاه خدا است این عبد رضای آن خاندا
سبب رضای حق می شمرم زیرا جمال مبارک نهایت عنایت را بشما داشته اند
پس آنچه میخواهد دل تنگت بگو ولی این مساله چون تعلق بشریعة الله
دارد این عبد نفس نمیتواند بزند زیرا بحکم محکم کتاب پیش از دخول
در سن ۱۵ زفاف جائز نه و تسمیه و تخصیص نیز باید قبل از زفاف نبوده یعنی
بعد از نامزدی نکاح نباید بیشتر از ۹۵ روز طول بکشد و همچنین رضایت طرفین
شرط اول است و رضایت قبل از بلوغ حکمی ندارد و بلوغ حدش سن ۱۵ است
لذا این عبد هیچ نتواند گفت زیرا مخالف نص صریح شریعة الله و الا والله
روح خویش را مضایقه نمایم . ع ع

لوح مبارك طلب مغفرت برای آقا میرزا محمد علی سلیل حضرت محبوب الشهدا علیه بها الا

هُوَ اللَّهُ

إلهي إلهي إني أشكو بك وحزني بما أصرتني الإحزان أما سمعت صوت الناعي
 يبنّي عبدك الرفيع سليل الرجل الجليل المجيد من استشهد في سبيلك وشك
 دمه الطاهر على التراب في معبثك مستهلل الوجه منجد ب الفؤاد مستبشر
 الروح بالقيود إلى ملكوت تقديسك رب أن هذا السليل أتبع أباء الجليل
 في السلوك على الصراط المستقيم والمنهج القويم وقضى أيامه وهو قدير العين
 بشهادة آياتك ومنشرح الصدر بنفحات قدسك وطابق اللسان بذكرك
 وقوى القلب على حبك رب أنه قد أصابت البأساء والضراء وتحمل كل
 مشقة وبلاء وهو يشكوك على كل مصيبة كبرى ورزية عظمى رب أنه ما
 استراح في حياته أبداً ولم يألُ جيداً في خدمة الاحتباء إلى أن سمع النداء
 من الملاء الأعلى يا أيها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية
 فلبى النداء وترك هذا الوطن الثرابي وطار إلى ملكوت البقاء الوطن الإلهي
 رب أكرم مثواه واجعل له مقعد صدق علياً مترنحاً بصهباء اللقاء في
 الفردوس الأعلى مستغرقاً في بحار الأنوار في ملكوت الأسرار أنك أنت
 العفو العزيز الغفار . عبد البهاء عباس ٢٢ ج ٢ سنة ١٣٢٧

هُوَ اللَّهُ

ورقه مقدسه امه الله فاطمه بكر هشير جناب ميرزا صادق عليها بهاء الله الابهي ص

هُوَ الْإِلَهِيُّ

ای ورقه مقدسه نورانیّه فی الحقیقه در سبیل الهی در هر زمان مطلع بلایا
بودی و مرکز رزایا جرعۀ آبی نوشیدی و روزی بی آه جاشوزنزیستی
و شبی در بستر راحت نیارمیدی و دمی از شهد آسایش جان و راحت وجدان
نچشیدی ولی محزون مباش دلخون مباش زیرا اگر راحت دل و آسایش
روح و خوشی تن مهمّ و مقبول و مرغوب بود حضرت سید الشهداء البته
میجست و آرزو مینمود و جمیع انبیاء و اولیاء از برای خود اختیار میکردند
پس بدان که مصائب در راه حق مواهب و رضای بقضاء از خصائص اهل الله
حرم آن متصاعد الی الله را نهایت رعایت مجری دارید و بیش از پیش
محترم دارید و اطفال را بکمال روح و ریحان تربیت نمائید . ع ع

از کلت اظهر حضرت ولی محبوب امر الله :

ایتها القنیسة من نادمیة الله هر چند مدتی مجابره و مکاتبه بظاهر موقوف بود
ولی روابط معنویه و محابرات روحانیّه هر دم باقی و برقرار آن خادمه فعاله آستان
مقدس از مؤمنات مقربات محسوب و در سلك کنیزان ثابت قدم پروفای جمال
ابهی محشور از یاد نرود و در این بساط فراموش نگردید پس بادی شاد و قلبی

مطمئن در سبیل خدمت مداومت نمائید نصرت

بخشد و فتح و ظفر عنایت فرماید

بندۀ آستافش شوقی

امه الله روحا خانم مغزی علیها بهاء الله ملاحظه نمایند :

خانم محترمه عریضه شما بمحضرا نور وارد و بلحاظ اقدس محبوب
 عالمیان حضرت ولی امرا لله روحی لا لطفه الفداء فائز محتویات ناعه
 دلیل بر عنایات الهیه و تائیدات صمدانیه بود که الحمد لله از هرجهه
 شامل احوال گشته چه برهانی اعظم و اعلی و اکمل و ابهی از آنکه موفق بر تشکیل
 انجمن شده اید که جمعی از اماء الرحمن ثابته راسخه منجذبه را در محفل
 انس روحانی مجتمع ساخته اید و درس تبلیغ میدهید نفس این خدمت
 عظمی موهبت کبری است که بدان فائز و سرافراز و مفتخر شده اید
 لهذا باید در نهایت سرور و بشاشت و روحانیت باشید که بچنین فضلی
 مخصص گشته اید البته مداومت فرمائید و اسباب اکمال و انتظام این جمع
 نورانی را چنانکه باید و شاید فراهم کنید تا از هرجهه محبوب و مطبوع و مقبول
 و پسندیده آید البته این زحمت و اهتمام آن معظمه در درگاه ملیک عالم
 بعز و رضا و قبول فائز اماء الرحمن اعضاء لجنه مبارکه صفری بیگم نوری زان
 بی بی مشکین فخر الملوك محبوبیه رقیه خانم بادکوبه ملیکی جان آبا ده
 عذرا خانم محبوبیه منور خانم رضوانیه خانم آذر میدخت مغزی علیهن
 بهاء الله الابهی کل را از صمیم قلب تهنیت میگوئیم و مزید موفقیت و
 ترقیات معنویه برای هریک از آستان مقدس تمنا و رجا مینمائیم بیقین
 مبین بدانید که در ظل لحاظ عنایتند و منظور نظر الطاف حضرت رحمانیت
 حسب الامر مبارک مرقوم گردید نورالدین زین رجب ۱۳۴۷-۲۱ دسامبر ۱۹۲۸

قسمت ہفتہ

شہادتِ جنابِ ملا کاظم طالحونجی

و گرفتاری جنابِ قاسم

آغا جاز علیہ بہاء اللہ

شرح شهادت جناب ملا کاظم طالقونچه شی

طالقونچه یعنی از مضافات اصفهان است در آن ایام معدودی
 از اعیان الهی در آن قریه بودند روزی جناب ملا کاظم و آقا
 سید آقا جان که از بندگان آستان جمال مبارک بودند در مجلسی
 بودند و جمعی از مسلمین هم حضور داشتند جناب ملا کاظم
 مشغول قلیان کشیدن بودند ناگهان یکی از حضار متعصب
 بدون هیچ سابقه و علتی فریاد برآورد که ای وای قلیان نجس
 شد زیرا این شخص بهائی است از حاضرین هم بمتابعت آن
 مرد جهول فریاد برخاست سید آقا جان خواست با آب نصیحت
 و پند آتش آن مردمان نادان را خاموشی بخشد ولی مردم
 نادان گوش بنصیحت ناصح مشفق ندادند و آن د مظلوم
 هجوم کرده با ضرب و شتم شدید آنان را آزرده ساختند و
 باین مقدار هم اکتفا نکرده شرح داستان را بشیخ باقر ذنب
 نوشتند و او نیز بظل السلطان پیغام داد که مأموری چند
 بفرستد و آن د مظلوم را باصفهان بیاورند حاکم حسب الامر
 فقیه جهول رفتار کرد و آنان بطالقونچه رفتند و آن د مقرب
 درگاه الهی را با سر و پای برهنه و پیاده باصفهان آوردند
 و به محضر شیخ باقر بردند شیخ را چون نظر بر آن د مظلوم
 افتاد پس از پرغاش و زشت خوئی بسیار آنان را امر به تبری

و سب و لعن کرد و تهدید بقتل نمود ولی آن دودل داده —
 محبوب حقیقی از تبری تحاشی کردند و گفتند از خدا خواهیم
 صد هزار جان داشته باشیم که در راه او فدا کنیم شیخ با قرا
 آتش خشم شعله ور شد و بظل السلطان پیام داد که آن دونفر
 را مصلوب بسازد و زینت دار نماید ظل السلطان که از قتل آن
 د و مظلوم در اول تردید داشت چون تهدید های متتابع شیخ
 با قرا شنید از ریاست و مقام خود ترسید و عاقبت قرار بر آن
 گذاشت که یکی از آن د و مظلوم را بقتل برساند و برای این
 منظور تصمیم بقتل جناب ملا کاظم گرفت و سید آقا جان را به
 ملاحظه سیادتش از قتل معاف داشت شیخ در ظاهر باین
 معنی رضاداد و از حاکم درخواست کرد میر غضب خود را مأمور
 اجرای حکم نماید آنگاه جارچی در شهر انداخت و مردم را
 خبر کرد و آن د و غیر مظلوم را با طبل و شیپور بمیدان برد آن روز
 بیستم ماه صفر سال ۱۲۹۶ هـ ق بود یکی از مریدان شیخ گفت
 امروز اربعین سید الشهداء است و اگر قتل این شخص را بروز
 دیگر محول کنید بهتر است شیخ فرمود چون امروز اربعین است
 ثواب این عمل بیشتر است و ملا کاظم را تسلیم دژخیم نمود ابتدا
 او را بتوبه و تبری امر کرد اما اثری نبخشید و همچنان بر محبت
 محبوب ابهی ثابت و مستقیم بود عاقبت دژخیم سر از بدن آن
 بزرگوار جدا کرد و برای آنکه آن مظلوم بیشتر زجر بکشد شمشیر
 را آهسته و بتدریج بکاربرد آنگاه با مر شیخ بدن او را بسدار
 آویختند در حین صلب ریسمان پاره شد شیخ فرمان داد د و پاره

او را بدار کشیدند ولی بطوریکه گردن و سینه اش بطرف زمین و پایش بطرف بالا بود شیخ گفت هرکس باین مصلوب سنگی زند اجر عظیم دارد گویند زنی را در زادن گرفته بود و با آن حال از جا برخاست و بمیدان رفت تا بآن مظلوم سنگی بزند و هرچه او را نهی کردند که تودرحال زائیدن هستی و ممکنست گرفتار درد و مصیبت شدیدی شوی ولی او گوش نداد و رفت و سنگی بآن شهید زد آن روز بچه ها که بهم میرسیدند میگفتند مادر مرده سنگ بزند .

آن جسم مطهر همانطور مصلوب بود شبانگاه جمعی رفتند و آتشی افروختند و ریش آن مظلوم مصلوب را سوزانیدند و لیب و گوش و بینی او را بریدند و هر دو چشمش را از حدقه بیرون آوردند بعد هم بفرمان شیخ جمعی رفتند او را سنگسار کردند و شب دوم هم جمعی رفتند و بند بند او را از هم جدا ساختند روز سوم شیخ وارد میدان شد و آن جسم مطهر را پاره پاره — بخاک و خون آغشته دید و بلافاصله فرمان داد تا جمعی بر اسب سوار شدند و بر آن بدن شریف اسب ها تاختند و زیر سم ستوران آن جسم مقدس را بهم کوفتند و سپس او را بچاهی افکندند اما درباره سید آقا جان حکم شیخ باقر بر این جاری شد که همان روز اول گرفتاری او را بچوب بستند و کتک بسیار زدند و سپس امر کرد کوشهایش را بریدند و مهارش کردند و در کوچه و بازار گردانیدند و عاقبت بزندانش انداختند و مدت یکماه در حبس بود تا روزیکه نورین نیرین را بفرمان شیخ و امام بشهرت

رسانیدند خواستند سید آقا جان را هم مقتول سازند ظل السلطان
 خبر یافت و او را بحضور خواست و چون از اول او را امان داده
 بود فرمان داد تا سید آقا جان در اصفهان نماند و از شهر خارج
 شود سید آقا جان از اصفهان با مأمورین خارج شد و در بین راه
 بملاقات جناب نبیل قاضی و جناب امین فائز شد و شرح حال خو
 را برای آنان نقل فرمود آنگاه نبیل و امین بجانب قزوین رفتند و
 شرح داستان را برای احباب بیان فرمودند سید آقا جان پسر از آن
 رنج و زحمت مورد عنایت الهیه واقع و در لوحی باین مضمون
 میفرمایند که اگر چه شهید نشد ولی عند الله دارای مقام عظیم
 است .

جناب میرزا اشرف آبادی نیز از شهدای ارش صاد است که
 بفتوای ابن الذئب بشهادت رسید حضرت ولی امر الله جلثائه
 در لوح مبارک " گاد پسیزیای " شرحی میفرمایند که مضمونش
 بفارسی این است :

" در اصفهان میرزا اشرف را شهید کردند و بدنش در زیر پا
 لگدمال گردید و این عمل بواسطه شیخ محمد تقی ابن الذئب
 انجام گرفت و جسدش را بالاخره بمردم دادند تا طعمه آتش
 و حریق ساختند و بقایای جسدش را در محلی نهاده دیواری
 را روی آن خراب کردند " انتهى .

جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی میفرمایند قوله " . . .
 آقا میرزا اشرف اصلا بشرویه ای بود و سید بود و مولود نجف آباد و
 تحصیل کرده در اصفهان از علماء و فضلا و بسیار ساده و مؤمن

احبای آباده او را بآباده بردند و در آنجا خانه و دستگاه دادند قریب سی سال در آباده ماند و حتی معروف بمیرزا اشرف آباده‌ای گردید . انتهى . شهادت میرزا اشرف در حدود سال ۱۳۰۷ هـ ق بوده است .

شهادی دیگر نیز در اصفهان بمیدان شهادت شتافته اند . چه در دوره حضرت رب اعلی و چه در دوره جمال قدم و مرکز میثاق . استاد محمد علی سلطانی متوفی در عشق آباد بسال — ۱۳۲۴ هـ ق در شرح حال خود که بقلم خود نوشته جمعی از بابیه‌ها را اسم میبرد که بچشم خود دیده بود که بعضی را کشتند و بعضی را گرفته و گوششان را بستونی میخ گوب کردند

برای تفصیل احوال سایر شهدا ۶۱ بتاریخ امر مبارک و الواح طاهره در آن باب مراجعه شود . در اینجا برسم نمونه قسمتی از خاطرات جناب نایب رضاقلی نیکوبین را درباره چند نفر از شهدا و مضطهدین احبا نقل میکنم قوله :

در آن اوان که ندای جانفزای امر نازنین الهی در کلیه آفاق و انفس انعکاس شدید حاصل نموده بود در هر شهری آشوبی و در هر سرزمینی ولوله‌ئی بود خلق اسلام تحت نفوذ علمای خود نسبت بمجموع بهائیان از ظلم و ستم فروگذار نمینمودند و از جمله واقعه بسیار مهمی که در سال ۱۳۲۱ هجری قمری برپا شد موضوع^ی معروف بقونسلخانه روس بود که چنان شدید بود که شعله آتش صفحه ایران را فرا گرفته اما نتیجه این شد که آهنک امر الهی بر موج تر و نعره عاشقان شیدائی بگوش بی خبران

بیش از پیش برسد . اگر بخواهیم مقدمات آن ضوضا را مذکور و چگونگی بلا یا و صدماتی را که در آن واقعه با عبا ی نسا زین وارد آمده بنگارم تصدیق دارد و انحراف حاصل گردد . همینقدر اشارتاً عرض میشود که در نتیجه صدمات و بلیات دیرینه ای که از طرف مسلمین نسبت به بهائیان پی در پی وارد می آمد بهائیه ها به تنگ آمده بنا بر صلاح دید عده ای از رجال آن زمان از جمله جناب میرزا حسن ادیب که در آن موقع تازه از طهران با صفهان تشریف آورده بودند و مسافر شیراز بودند و جناب میرزا اسد الله خان وزیر و جناب میرزا محمد خان لشکر نویس و جناب میرزا احمد خان فاتح الملک و جناب حاجی میرزا محمد صادق ابن محبوب الشهداء و یکی دو نفر از صاحب منصبان فوج جلالی کلیه احباب از رجال و نساء در محل قونسولگری روس پناهنده شدند و کسب تکلیف قلحی که حاکی از حصول آزادی بود خواستند چون خود قونسول در اصفهان نبود نایب او قضایا را بدربار سلطنتی مظفرالدین شاه تللم و داد خواهی نمودند و یکی از دو امسر ذیل را جدّاً تقاضا نمودند که یا باید بهائیان بکلی آزاد باشند و یا تکلیف دیگری بجهة آنان معین گردد . برای اجرای این مقصد متجاوز از دوازده روز در محل مزبور مجتمع بودند حال در این چند روز با چه روحانیت ندای یا بهاء الابهی فضای محل را پر نموده و آهنگ جانبخش الواح و مناجات قلوب را — با هتزاز در آورده و اطفال خورد سال بنغمات روح بخش شب و روز بتفنی بودند برای آن وقت آنها جناب خبان وزیر

جناب مشرف (لشکرنویس) کمر همت بمیان بست از بذل وجوه نقد برای خرید خواربار خود داری نمیفرمودند تا آنکه از طرف مسلمین تأمین گرفته شد. بدین ترتیب که با قرآن مجید قسم یاد نمودند که نسبت به بهائیان دیگراذیت ننموده و آن طائفه را بحال خود واگذارند چون اندک اطمینانی حاصل گشت مصمم شدند از قونسول خانه خارج شده بامور خود پردازند لهذا شروع به خارج شدن نمودند و گرفتار حمله و جنجال و بلوای شدید مردم بازاری گشتند. در نتیجه سید ابوالقاسم نام اهل مارنان اصفهان در آن هنگامه شهید و نعش او کلی مفقود الاثر گردید و نفر دیگر حاجی حسین و حاجی هادی که از تجار اصفهان بودند در میدان شاه شهید شدند و نعش آنها را بانفت آتش زدند. مابقی بهر سختی بود خود را از زیر دست و پای مردم نجات داده بعضی ها بمنازل خود رسیدند بعضی ها از شهر خارج شدند. دامنه این ضوضا و بلوای عام بسایر شهرهای ایران فی الحین سرایت نمود مخصوصا در یزد و نقاط دیگر که هنگامه غریبی برپا شده. از جمله شبی را که در باغ کاج ظل السلطان جشن و آتشبازی مهیا کرده بوده و عده موزیک فوج ما را هم حاضر نموده بودند ظل السلطان بصدای بلند که همه حاضرین شنیدند اظهار داشت که آیا میدانید امشب چه شبی است امشب شبی است که خدای بابیها مرده است و بنده در همان شب از استماع این جمله آنهم از دهن شخص بزرگ ایران در آن زمان با خود فکر میکردم و متحیرانه تعجب میکردم

و میگفتم این چه خدائی بسود که مرد خلاصه مدتها در بحر
 تحیر فرورفتم از جمله در اصفهان ملا صالح نامی بود از اهل
 طالعونچه از توابع اصفهان که دارای مکتبی بود خیلی مشهور
 و معروف که بیشتر مورد توجه اعیان و اشراف قرار گرفته بسود
 فی الجمله شناسائی هم با والد داشت بدین لحاظ پدر مرا
 بمنظور تحصیل با و سپرد بدین ترتیب که پس از خاتمه مشق
 نظامی سایر اوقات را بفرار گرفتن درس و مشق بپردازم مدتی بر
 این منوال گذشت چون موقع مرخصی فوج در رسید مطابق معمول
 بولایت رفته پس از چندی که بشهر مراجعت نمودم روزی صبح
 برای مشق میدان در اثنای عبور در میدان شاه جمعیت
 زیادی را مشاهده نمودم که یک نفر را میان گرفته با چوب و ضرب
 و شتم آن بیچاره را گشان گشان بطرف مسجد شاه میبرند
 نزدیک شدم و پرسیدم کیست گفتند یک نفر یا بیست میخواهند او
 را نزد آقا نجفی برده حکم قتل او را گرفته بقتل رسانند از این
 مشاهده متأثر شده جلورفتم ناگاه ملا صالح مزور را دیدم
 بی اختیار گفتم آقا میرزا شما هستید (آقا میرزا در آن زمان بمعلم
 اطلاق میشد) مردم از مشاهده این کیفیت بمن نگاههای
 خیره نموده مثل اینکه میخواهند همان عمل را نسبت بمن هم
 انجام دهند لیکن بمناسبت لباس نظامی که در برداشتم جرئت
 جسارت نداشتند ولی در نیال ملا صالح را گرفته بکتاب زدن -
 بیچاره پرداختند ملا در اثنای کتک خوردن نگاههای حاکی
 از استمداد بطرف بنده دوخته گویا منتظر کمک و دادرسی

بود ولی البته يك طفل ضعیف در مقابل يك عده دشمن قوی چه
 میتواند کرد با این حال تعلق قلبی و حب باطن که نسبت
 بآموزگار خود داشتم بر من غالب آمده بی اختیار بگریه افتادم
 شروع بفریاد نموده بطرف جمعیت متوجه شدم در این اثنا یکی
 از نظامیها که اهل طالخونچه و با پدرم آشنائی داشت پدید
 آمد فوراً بطرف او دویده گفتم این شخص معلم ماست نگذارید
 او را بزنند میخواهند او را بکشند نظامی مزبور گفت مگر نمیدانی
 این بابیست بگذار او را بزنند میخواهند او را بکشند بتو چه
 که معلم تو بوده است برو دنبال کار خود . چون از ممانعت
 او تخفیری در من داده نشد لهذا مرا با خود برداشته از
 جمعیت خارج شده نزد والد رفتم و قضیه را گماهو نقل نمودم —
 پدرم چون از قضایا مطلع گشت بر آشفته گفت آخر وکیل علی
 (همان نظامی مزبور) کینه خود را نسبت بملا صالح بیچاره بروز
 داده با ادای این کلمات از جای برخاسته و برای نجات ملا از
 اطاق خارج شد و پس از ساعتی ملارا با همان حالت سروپا برهنه
 بمنزل آورد و شب مخفیانه از شهر خارج نمود خلاصه تا پس از
 مدت زمانی که قضایا کهنه شد ملاد و باره بشهر آمده و مشغول
 کار خود شد .

قسمت هشتم

مآل حال مسبین

شهادت نورین

نثرین

پس از شهادت نورین نیرین طولی نکشید که ظالمان پرکیس
و مسبین شهادت آن د و مظلوم هر یک باشد عذاب مبتلی و بقهر
الهی گرفتار شد ند یکی تبعید و از ۴ صفهان اخراج شد و بکمال زلت
و حقارت عمر را بیایان برد و دیگری بزخمی مهلت و مرضی شد ید
مبتلی گردید که همه نزدیکان و زن و اولادش از او متنفر و بیزار
شد ند ظل السلطان مورد قهر ناصرال دین شاه قرار گرفت و دائره
حکومتش که اغلب بلاد ایران بود محصور د ر اصفهان شد و عاقبت از
از ایران بخارج سفر کرد و مدت ها حیران و بیقرار بود و پس از
مراجعت بایران مبتلی بجنون شد ید گردید بطوریکه از همسه
شئون عقل و درایت بی نصیب شد تا بعدی که زوائد وجود خود
را میخورد و باگمال بد بختی جان داد و جسدش را به مشهد
خراسان برد ند و دفن کردند در بین راه سگی گرسنه شبانه خو
را بجسد او د ر تابوت رسانید و مقداری از گوشت و استخوانش
را خورد و مضمون بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که د ر باره اش
فرمود ند اللهم سلط علیه کلبا حتی یقضم عظمه کاملا (۱) تحقیق
یافت مورخین معاصرش مانند محمد حسن خان صنیع الد ولسه
(پسر حاجی علی خان حاجب الدوله مراغه ئی) و غیره د رمؤلفات
خود از مشارالیه تعریف ها کرده و از او سرود تحمید و تسبیح
داده اند و از جمله د رمجلد پنجم مرات البلدان ناصری تألیف

(۱) - این بیان مبارک د ر لوحی که بعد از شهادت حاجی
کلبعلی نجف آبادی باعزازیا زماند گانشر از قلم مرکز پیمان جل ثنائ
صادر شده است نازل گردیده است .

صنیع الدوله تصویر ظل السلطان را رسم کرده و شرحی از عظمت مقامش گفته است و با آنکه ظل السلطان احوال و لوح بوده تصویر او را صحیح و درست کشیده و تملق را بآنها رسانیده است در الواح مبارکه از او بظل زائل تعبیر فرموده اند در این مقام آنچه را که در کتاب رخیق مختوم جلد ثانی نگاشته^{ام} بمناسبت نقل مینمایم :

ظل زائل

مقصود مسعود میرزای ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه است که در اصفهان سبب شهادت نورین نیرین و جناب اشرف نجف آبادی آباده^م مسکن و جناب ملا کاظم طالخونچه^م گردید و نسبت بامر مبارک خیلی مخالفت کرد علت قیام او را بسبب مخالفت امرالله جمال مبارک در لوحی میفرمایند .. قوله تعالی:

در لوح میر محمد حسین بیک بشرویه ای

عجب در آنستکه پادشاه ایران الی حین آگاه نشده بر عنایت و صبر و حلم ربانی از حق بطلبید سلطان را آگاه نماید دشمن حقیقی او پسرش ظل السلطان است کل میدانند سیاح را بسجن اعظم فرستاد مخصوص از برای ظهور فساد اکبر و چون منع شد بر عناد قیام نمود و پادشاه هم اوها مات و مفتریات او را قبول کرد و مدن و دیار الهی را بذنب اعظم دنیا واگذار در جمیع دنیا در شقاوت و نفاق مثل و شبیه نداشته و ندارد چندی — قبل باین کلمه علیا نطق نمودیم انه شرب من دم الاولیاء مالا تعادله الدجلة ولا الفرات ولا الجیحون ولا السیحون

(تاریخ لوح ۹ ج ۱ سنه ۱۳۰۹ هجری قمری است)
حضرت ولی اموالله در لوح قرن احبای آمریک بیانسی باین
مضمون میفرمایند :

"... شاهزاده جبار و ستمکار مسعود میرزای ظل السلطان
که ارشد ابناء ناصرالدینشاه بود و بد و خمس از قلمرو فرمانروائی
پدرش حکومت داشت و از قلم حضرت بهاء الله به "شجره حیم"
ملقب شده بود آخر کار بوهال و نکبت گرفتار گشت دایره فرمانروائی
محدود به اصفهان گردید از جمیع احترام و بزرگواری و جاه
جلال خود برکنار و مهجور گشت شاهزاده جلال الدوله که از
قلم اعلی "ظالم ارض یاء" نامیده شده یکسال پس از سفاکی
و شرارتی که مرتکب شد از مقام خود معزول و بطهران احضار
گردید و قسمتی از اموالی را که از مظلومین سرقت کرده بود
مجبور شد مسترد دارد (لوح قرن آمریک ص ۲۳۲)
قسمتی از بیانات مبارکه راجع بظل السلطان در این مقام
ذکر میشود : قوله الاحلی .

"... در سویش راه میرفتیم بسمت هتلی که بالای کسبوه
ساخته اند یکدفعه نگاه کردم دیدم هیکل غریبی با کلاه فرنگی
در میان جمعیت ما افتاد نزدیک من راه میرود چون باو نگاه
کردم پیش آمد و تعارف کرد و گفت آقا شما عباس افندی نیستید
گفتم چرا گفت خیلی میل داشتم خدمت شما برسم میآیم باز هم
میآیم آنوقت مرا وداع کرده و رفت بعد خیلی ملاقات شد در پیار
یک هتلی گرفته بود روزی پانزده جینه فرانسوی کسرایه آن بود

هتل چي ها هم پانزده جينه از او ميگرفتند محض خوش آمد او پرنس ميگفتند خوشش ميآمد ما را در آن هتل مهماني كرد و خيلي در ستگاه چيده بود مهماني مفصلي بود و مكرر خواست كه قتل سلطان الشهداء را از خود دور كند و خود را بي تقصير قلم دهد يك وقتي مناسب پيدا كرد گفتم خوب قتل حضرات در دست شما نبود اموال آنها را خوب بود رد كنيد اين را گفتم ابتدا جواب نداد تمام در صد بود كه از آتیه او خبر دهم و اصرار داشت كه در ايران نفوذ تام پيدا كند اسم سلطنت نمي برد ولي ميخواست اول متنفذ ايران باشد تا اينكه يك روز زبان آورد و گفت من ميخواهم آتیه خود را از زبان شما بشنوم چه ميشود من با و گفتم ما غيب دان نيستيم لا يعلم الغيب الا هو ولى انسان عاقل ميتواند بعضى مطالب را استنباط كند من آنچه ميدانم اين است كه شما بايد همه خيالات را از سر خود بيرون كنيد آنها كه شما ميخواهيد نميشود ولى من متمم ميشوم كه ثروت شما محفوظ بماند بدون هيچ خطري ايمن ثروت براى شما و مصارف شما همانند صريحاً با و گفته شد كه چيزهاى ديگر نميشود ولى ثروت شما محفوظ است مطمئن باشيد تا يك اندازه مطمئن شد اگرچه باطنا ميل به نفوذ و قدرت داشت يك روز رفتم در بواد بولونى براى گردش يك دفعه ديدم ظل السلطان رسيد از عربانه پياده شد و يك زنى هم با او بود در اين بين كه نزد من آمده بود مشغول صحبت بود پسر نظام العلما تبرى پيدا شد او هم تعارف كرد ظل السلطان

بنا کرد از او تحریف کردن که آقا زاده نظام العلماء است
این سلسله چقدر با سلسله قاجاریه دوست صمیمی بوده اند
چقدر خدمت کرده اند چقدر هم همیشه مورد التفات قاجاریه
بوده اند هی گفت تا ما را خسته کرد تا آنکه پسر نظام العلماء
وداع کرد و رفت بعضی رقتن ظل السلطان گفت آقا این را ...
ملاحظه میفرمائید يك پدر سوخته ایست که در عالم نشده است
و بنا کرد با و فحش دادن گفت حالا میروید پیش رفقای شما میگویند
ظل السلطان همراه آقا بود اسمعیل میرزا و اکبر میرزا (پسرهای
ظل السلطان) و جلال الدوله نزد من آمدند جلال الدوله
خیلی تضرع کرد و چند دفعه آمد از اعمال خود توبه نمود ...

(نطق مبارک در حیف ۲ سنه ۱۶۱۶)

ظل السلطان بسیار جبار بود و از هیچ گونه عمل و اقدامی هر چند
زشت و قبیح هم بود فروگذار نمی کرد گویند دوسگ بسیار بزرگ
درنده داشت که بدست خود بآنها غذا میداد و مواظبت میکرد
و روزی بعزم تفریح با آن دو حیوان درنده بخارج شهر رفت
در بین راه یکی از زارعین بیچاره برای تظلم از جور و جفای
گد خدای قریه نامه ای با و تقدیم کرد ظل السلطان که سواره بو
نامه را گرفته نظری افکند و ناگاه بآن دوسگ درنده اشاره ای
کرد آن دو حیوان خونخوار بجان آن زارع مظلوم بی پناه
افتادند و جسدش را پاره پاره ساختند شاهزاده قاجار که
نسل جلیل شاه کامگار ناصرالدین شاه قدر قدرت قوی شوکت
گردون رفعت بود آن منظره مهیب را تماشا میکرد و از شدت

لذت و سروری که از آن منظره باو دست داده بود قاه قاه
میخندید بشهادت تاریخ از اینگونه نفوس که از درد و رنج
مظلومان لذت میبردند در جهان بسیار بوده اند اسامی کاترین
ملکه روسیه قدیم و حجاج بن یوسف ثقفی و تیمورلنگ و امثال
آنان در کتب تواریخ ثبت و ضبط است ولی مظالم ظل السلطان
از همه آنان بیشتر و شدیدتر بوده است گویند چون میانه
شاهزاده و شیخ با قریب دوازده هزار نفر نورین نیرین بر سر تقسیم
اموال آنان بهم خورد شیخ با قریب راه نجف را در پیش گرفت و از
خوف شاهزاده اصفهان را ترك كرد ظل السلطان در دوره -
پدرش همت گماشت که او را از بین بردارد و خود بر سر سر
سلطنت ایران جایگزین شود باین امید حاجی سیاح ندیم
مخصوص خود را بمکاک حضور جمال قدم فرستاد و پیغامی عرض کرد
که اگر امر به بهائیان فرمایند تا او را مساعدت کنند و او
برسد قول میدهد که بهائی ها را رسمیت بخشد و چنین و چنان
کند حاجی سیاح بحضور مبارک رسید و پیام ظل السلطان را عرض
کرد فرمودند ما را در امور سیاسی دخالتی نیست و ناظر بقلوب
عبادیم نه سیاست بلاد حاجی سیاح که در لوح مبارک از او به
جاهل تعبیر فرموده اند جواب را بظل السلطان گفت شاهزاده
خشمناک شد و به مخالفت امرالله قیام کرد و از جمله بشهادت
جناب ملا کاظم طالخونچهئی و حضرت سلطان الشهداء و محب
الشهداء اقدام کرد و با حجاب از بیت بسیار وارد کرد جمال قدم
جل جلاله این مطالب را در ضمن لوح مبارکی بتفصیل ذکر

فرموده اند و از ظل السلطان بظل زائل تعبیر فرموده اند
عاقبت ظل السلطان از رسیدن بسلطنت مأیوس شد و مورد خشم
و قهر پدر قرار گرفت و ممالك و سیمه را از او گرفت و بحکمرانی
اصفهان اکتفا نمود .

عاقبت حال رقصاء

مقصود میرسید حسین امام جمعه اصفهانی است که بمساعدت
شیخ باقر اصفهانی نورین نیرین را بشهادت رسانید و در لوح
برهان جمال قدم جلجلاله امام جمعه را برقصاء و شیخ باقر
را بذنب ملقب ساختند تفصیل شهادت نورین نیرین در ذیل
کلمه خو نخواستار مسطور است ذنب و رقصاء هر دو بجزای عمل
خود رسیدند در اولواح الهیه باین معنی اشاره شده از جمله
در لوحی میفرمایند . قوله تعالی :

” در ارض صاد ملاحظه نمائید آن خبیث اعظم که سبب و علت
شهادت نورین نیرین بود بیدترین عذاب اخذ شد بشأ نیکه
جميع من فی البیت از او اجتناب نمودند انتهی

و نیز در لوحی دیگر شرح نزول عذاب و سخط الهی را برقصاء
و ذنب ذکر فرموده اند . قوله المزیز

” یا حبیب ان افرح بما غفرك الغفور وطهرک عن الاثام ان ربک
لهوالمطوف قد اخذ الرقصاء بقهر من عنده و ترکه تحت سیاط
عمله المنکر المبخوض انه کان من اس الفساد و جرثومه قد سلطنا
عليه قبل العقبی عقابا فی الدنیا استعاض منه اهل النار الی الله

المقتدر القدير قد احاطته نفحات العذاب من كل الجهات وهذا
قبل خروج الروح ومعه ساقته ملائكة القهر الى اسفل السافلين
(الى قوله تبارك وتعالى) واخذنا الذئب بوجع ما اطلع به الا^{لله}
رب العالمين وكان ذلك اول سنة اعترض على اسمي الحاء ان ربك
لهو المنتقم الشديد لصرى لا يبرئه الدواء ولا يعالج مافي ملكوت
الا نشاء يزيد ولا ينقص الى ان يرجع الى مقره اذ ايرى ما لا يحصيه الذئب
ولا كل محص عليم واخذنا من قبله الرؤى يسقذرة من عندنا كما اخذنا
من كان اكبر منه فى القرون الخالية وانا المبين الخبير . الواح بسيار
از جمال مبارك راجع به نزول سخط الهى برقشاء^{ست} وذئب موجود
در كتاب بهجت الصدور مرحوم حاجى راجع بقاتلين سلطان الشهد^{اء}
ومحبوب الشهداء ميفرمايد : قوله عليه الرحمة . "... ويعد از
شهادت حضرت سلطان الشهداء^ا روحى لرشحات دمه ودم اخيه
الفداكه بواسطه اموال و ثروت آن شهيدين فى سبيل الله جزاى ظلم
اما جمعه را كرو و كر كرد و با حضرت والا ظل السلطان مخالفت نمود و
خلق را بر حكومت شورانيد روز چهلم شهادت آن شهيدين مظلومين
بود كه اما جمعه را حضرت والا از اصفهان مجبوراً محبوساً حركت
داد چنانكه در لوح برهان معاتبابا و از قلم من فى قبضه ازمة الامور
نازل شده فسوف تاخذك نفحات العذاب من كل الجهات كما
اخذت قوما قبلك انتظري انتهى "

حضرت ولي امر الله در لوح قرن احباى آمريكا بيانى باين مضمون
ميفرمايند " شيخ محمد باقر كه حضرت بهاء الله در لوح برهان
او را ذئب ناميده اند و نيز او را بجمله مثلك كمثل بقية الشمس

علی روس الجبال مخاطب داشته اند در نهایت بد بختی و مسکنت و ندامت و پشیمانی جان داد میر محمد حسین ملقب بر قشاه که جمال قدم او را از ظالم ارض طف بیرحم تر و شریر تر نامیده اند در همان ایام از اصفهان تبمید و نفی گردید و از قریه بقریه پناه میجست و ناگهان بمرضی گرفتار شد که بدنش بوی عفنی داشت و رائحه گریه اش بدرجه بود که زن و دخترش نیز باو نزدیک نمی شدند با این حال زار بمرد و هیچکس از اهل محل جرئت نکرد او را بخاک بسپارد عاقبت بواسطه چند نفر حمال مدفون گردید ص ۲۳۳ هـ ۲۳۲ انتهی :

قبر میر محمد حسین قشاه برادر رسید محمد سلطان العلمای امام جمعه در محلی است در اصفهان بنام (سر قبر آقا) سال وفات سلطان العلماء بسال ۱۲۶۱ هـ ق نوشته اند میر محمد حسین برادر امام بود که بعد از او بمنصب امام جمعه رسید با مرضی عجیب در نهایت دلت جان داد سال وفاتش بدست نیامد زیرا در تذکره هائی قبور و مزارات نامی از قبر او برده نشده و چون برای تحقیق بمحل مرقدش که در قبرستان سر قبر آقا است مراجعه شد سنگی بر روی قبرش نبود سر قبر آقا مقصود میر رسید محمد امام جمعه بزرگ است که قبرش در آنجا یعنی در محله در دشت واقع است و بنام او معروف و بعد از شهادت نورین نیرین بین ظل السلطان و امام جمعه در سر تقسیم اموال بهم خورد و چندین مرتبه شاهزاده در شکارگاه مخصوص معروف "بقامش لو" امام را دعوت کرد و مسخره مخصوص

خود میرزا حسن سنتوری را وادار نمود که با حضور جمعی از مردم در محضر شاهزاده در حالیکه امام هم حاضر بود خود را بشکل و هیأت امام جمعه میساخت و بتوهین او میپرداخت سرانجام زخمی مهیب در گردن امام پیدا شد که برخی گویند سرطان بوده است و طولی نگذشت که بهستی او در این جهان خاتمه داد در لوحیکه از قلم جمال مبارک صادر و قبل مندرج شد صریحست که ابتلا و گرفتاری رقشاه در همان سال اول بعد از شهادت نورین نیرین بوده است و علی المشهور سال وفاتش در دومین سال بعد از شهادت شهداء بوده یعنی بسال ۱۲۶۸ هـ ق .

(لوح مبارك معروف بلوح ابن الذئب از قلم جمالقدم جلجلاله خطاب باقا نجفی مزبور نازل شد و بوسیله یکی از احبای الهی بطور غیر مستقیم بمشار الیه رسید و علی المشهور اصل آن لوح مبارك در نزد اولاد اوست) اولاد و احفادش امروز در اصفهان موجود و دارای ضیاع و عقار و املاك بسیار هستند بقول شاعر "خود مظلّمه برد و دیگری زر" مظلّم و رفتار ناهنجار این مرد هم اسباب تعجب اولوالنظار است در این که آقا نجفی شبانه روزی چند مرتبه شراب مینوشیده هیچ شبههئی نیست جناب اردشیر هزاری که از احبای ثابت و مستقیم الهی و از یاران پارسی نژاد اصیل و نجیب و منقطع است برای نگارنده حکایت فرموده که در دوران حیات و ریاست آقا نجفی من در اصفهان شاگرد حجره تجارت ارباب جمشید تاجر پارسی معروف بودم روزی ارباب مرا حامل پیغامی ساخت که باقا نجفی بگویم رفتم و او را ملاقات کردم و پیام را رسانیدم و جواب گرفتم در وقت بازگشتن مجدداً مرا باز خواند و آهسته در گوشم گفت بارباب جمشید بگو که آقا نجفی گفت شربت من تمام شده هر چه زودتر مقداری تهیه کند و بفرستد من این پیام را که بارباب جمشید گفتم اوقاتش تلخ شد و بالحن ناراضی گفت سبحان الله این مرد که چه قدر شراب مینوشد که باین زودی تمام میشود من دوسه روز قبل برایش يك صندوق شراب فرستادم حالا باز میگوید که شربت من تمام شده انگاه ارباب من صندوقی از مشروبات

برای آقا نجفی فرستاد خلاصه جمیع مال و جان و ناموس مردم در دست این مرد بود ولی گوشه و کنار مردمی بینا و صاحب نظر بودند که اعمال و افعالش را نگوشت می کردند و بوسائل مختلفه نیشها باو میزدند میگویند کریم شیرکی مسخر معروف شاه چندی در اصفهان بود وقتی که آقا نجفی سوار خرس میشد و بیرون می آمد مردم از هر طرف برای بوسیدن دستش هجوم می کردند غوغائی بپا میشد بعضی هم کسه دسترسی با آقا نداشتند سم و دم خر را میبوسیدند روزی کریم شیرکی خود را با آقا نجفی که سوار خر بود و مردم هم برای بوسیدن دستش مهاجم بودند رسانید و دست بگردن خر انداخت و سر و گوش خر آقا را میبوسید و بعدای بلند میگفته "ای آقا ای پناه ما ای پیشوای ما ای آقا بقربان سر خرت بروم" آقا نجفی معنی این لطیفه فهمید ولی بروی خود نیارزد . جناب سید صدرالدین درخشان که از احبای فاضل و دانشمند اصفهان و عضو محفل مقدس روحانی آنسان هستند از قول والد بزرگوار خود مرحوم حجة الاسلام آقا سید جواد علیه الرحمة برای نگارنده روایت فرمودند که در دوران ریاست آقا نجفی یکی از علمای وارسته شهر که صاحب نظر بود خود را بجنون زد تا آنکه دلش هر چه میخواهد بگوید نام این مرد که مسلمان واقعی و باتظاهرات ریاکارانه امثال آقا نجفی مخالف بود آقا سید حسن بود اغلب اوراق قرانهای پاره و کاغذهای جور بجور را جمع میکرد و دور خود میچید و

و روی هر کدام مطلب مناسبی می یافت و آن را بهانه اظهار مقاصد واقعی خود قرار میداد رویه آقا نجفی این بود که هر روز برای تدریس طلاب علوم دینی به مسجد شاه میرفت روزی مرحوم آقا سید حسن مزبور که معروف بآقای مسجد حکیمی بود در جلو درب مسجد شاه نشسته بود و اوراق قرآن در دست داشت و با خود زمزمه میکرد در آن اثناء آقا نجفی از دور پیدا شد و جمعی از طلاب علوم و مریدان عقب سرش راه می رفتند و مصداق "و اذا یسمع صوت النعال من خلفه یری نفسه اکبر من نمرود" مجسم می ساخت آقا نجفی مقداری کتاب زیر بغل داشت و چون بدرب مسجد رسید چشمش بآقا سید حسن مسجد حکیمی افتاد پرسید آقا سید حسن اینجا چه میکنید؟ سید تبسمی بر لب آورد و گفت آقا الان داشتم قرآن میخواندم و فکر میکردم که البته این آیات الهیه در این عالم مصداقی دارد الان این مسأله بر من مسلم شد زیرا مصداق این آیه که الان میخواندم در مقابل چشم من مجسم شد آقا نجفی گفت کدام آیه مصداقش ظاهر شد. آقا سید حسن ورق قرآن را جلو چشم آقا نجفی نگاه داشت و خواند "ان الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا" و بعد گفت آقا وقتی که دیدم شما با این کتابهای زیر بغل آمدید مصداق این آیه را اشکار و واضح دیدم آقا نجفی سکوت کرد و راه خود گرفت و نیز فرمود که روزی آقا نجفی در زمستان و سرما در مسجد شاه از آب حوض که سراسر یخ بسته بود وضو میگرفت آقا

سید حسن مسجد حکیمی آمد گفت آقا هوا خیلی سرد است
 آقا نجفی گفت بلی ولی در راه خدا اینگونه سختی ها چه
 مانع دارد ؟ آقا سید حسن گفت اگر آب این حوض گرم بسود
 برای ما فقرا خوب میشد آقا نجفی گفت چطور ممکنست آب
 این دریاچه را گرم کرد ؟ آقا سید حسن گفت آقا این خیلی
 آسان است گفت چطور ؟ گفت من راهش را میدانم آقا نجفی
 گفت چطور ؟ آقا سید حسن گفت آقا بفرمائید مؤمنین بروند
 قبر مرحوم پدرتان را بشکافند و او را بیاورند نزدیک این حوض
 دفن کنند فوراً از حرارت قبر ایشان آب این حوض بجوش
 خواهد آمد مؤمنین خندیدند و آقا نجفی سکوت کرد از این
 قبیل وقایع بسیار از او نقل شده است .

بعد از شهادت نورین نیرین لوح مبارک برهان از قلم
 حضرت رحمن خطاب بذئب و رقشاء صادر گردید و در همین
 لوحست که آن دو را بر رقشاء و ذئب ملقب فرموده اند صورت
 آن لوح مبارک را در این دفتر ثبت و مندرج میسازد لوح
 مبارکی هم بنام ابن الذئب با آقا نجفی از قلم جمال مبارک
 صادر شد که بوسیله احبای اصفهان با و داده شد آن لوح
 بسیار مفصل و مطبوع و منتشر و در دسترس احباء میباشد .

لوح مُبارك برهان

نازل از قلم جمال قدم جل

اسمه الأعظم

هُوَ الْمُقَنِّدُ الْمَجْرِي الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

قَدْ أَحَاطَتْ أَرْيَاحُ الْبَغْضَاءِ سَفِينَةَ الْبَطْخَاءِ بِمَا اكْتَسَبَتْ أَيْدِي الظَّالِمِينَ
يَا بَا قَرَّ قَدْ أَقْنَيْتَ عَلَى الَّذِينَ نَاحَ لَهُمْ كُتُبُ الْعَالَمِ وَشَهِدَ لَهُمْ دَفَاتِرُ الْأَدْيَانِ
كُلُّهَا وَإِنَّكَ يَا أَيُّهَا الْبَعِيدُ فِي حِجَابٍ غَلِيظٍ تَأَلَّاهُ قَدْ حَكَمْتَ عَلَى الَّذِينَ بِهِمْ
لَا حُفُوفُ الْأَدْيَانِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَطَالِعُ الْوَحْيِ وَمَظَاهِرُ أَمْرِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ

الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَرْوَاحَهُمْ وَمَا عِنْدَهُمْ فِي سَبِيلِهِ الْمُسْتَقِيمِ قَدْ صَاحَ مِنْ ظُلْمِكَ
دِينَ اللَّهِ فِي مَا سِوَاهُ إِنَّكَ تَلْعَبُ وَتَكُونُ مِنَ الْفَرِحِينَ لَيْسَ فِي قَلْبِي بَغْضُكَ
وَلَا بَغْضُ أَحَدٍ مِنَ الْعِبَادِ لِأَنَّ الْعَالَمَ يَرَاكَ وَأَمْثَالَكَ فِي جَهْلِ مُبِينٍ
إِنَّكَ لَوْ أَطْلَعْتَ عَلَى مَا فَعَلْتَ لَأَلْقَيْتَ نَفْسَكَ فِي النَّارِ أَوْ خَرَجْتَ عَنْ
أَلْبَتِ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْجِبَالِ وَنَحْتًا إِلَى أَنْ رَجَعْتَ إِلَى مَقَامٍ قَدَّرَ لَكَ
مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ يَا أَيُّهَا الْمَوْهُومُ أَنْ أَخْرُقَ حُجُبَاتِ الطُّنُونِ
وَالْأَوْهَامِ لَتَرَى شَمْسَ الْعِلْمِ مُشْرِقَةً مِنْ هَذَا الْأُفُقِ الْمُنِيرِ قَدْ قَطَعْتَ
بَضْعَةَ الرُّسُولِ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ نَصَرْتَ دِينَ اللَّهِ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لَكَ نَفْسُكَ
وَأَنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ قَدْ احْتَرَقَ مِنْ فِعْلِكَ قُلُوبُ الْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى الَّذِينَ
طَافُوا حَوْلَ أَمْرِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ ذَابَ كَيْدُ الْبَتُولِ مِنْ ظُلْمِكَ
وَنَاحَ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ فِي مَقَامِ كَرِيمٍ أَنْصَفَ يَا اللَّهُ بِأَيِّ بُرْهَانٍ اسْتَدَلَّ
عُلَمَاءُ الْيَهُودِ وَأَفْتَوْا بِهِ عَلَى التَّوَجُّعِ إِذَا أَنَّى بِالْحَقِّ وَيَأْتِي حُجَّةٌ أَنْكَرَ
الْفَرِيسِيِّونَ وَعُلَمَاءُ الْأَصْنَامِ إِذَا أَنَّى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بِكِتَابِ حَكَمٍ
بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ يَعْدِلُ أَضَاءَتْ بِنُورِهِ ظُلُمَاتُ الْأَرْضِ وَعَزَّ وَرَأَاهَا
قُلُوبُ الْعَارِفِينَ وَإِنَّكَ اسْتَدَلَلْتَ الْيَوْمَ بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْعُلَمَاءُ الْجَمِيلُ
فِي ذَاكَ الْعَصْرِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا لَكَ عَصْرُ الْفَضْلِ فِي هَذَا السَّجَنِ الْعَظِيمِ
إِنَّكَ أَقْتَدَيْتَ بِهِمْ بَدَلِ سَبَقْتَهُمْ فِي الظُّلْمِ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ نَصَرْتَ الدِّينَ
وَدَفَعْتَ عَنْ شَرِيعَةِ اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَنَفْسِهِ الْحَقِّ يَنْوَحُ مِنْ
ظُلْمِكَ النَّاسُ الْأَكْبَرُ وَتَصْبِحُ شَرِيعَةُ اللَّهِ الَّتِي بِهَا سَرَتْ سَمَاتُ

الْعَدْلِ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ هَلْ ظَنَنْتَ أَنَّكَ رَيْحَتَ فِيمَا أَنْتَ
 لَاوَسُلْطَانِ الْأَسْمَاءِ يَشْهَدُ بِخُسْرَائِكَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ فِي لَوْحٍ حَفِيفٍ
 قَدْ أَقْنَيْتَ عَلَى الذِّهْنِ حِينَ إِفْتَائِكَ يَلْعَنُكَ قَلَمُكَ يَشْهَدُ بِذَلِكَ قَلَمُ اللَّهِ الْأَعْلَى
 فِي مَقَامِهِ الْمُنْبِيعِ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ إِنَّكَ مَا رَأَيْتَنِي وَمَا عَاشَرْتَ وَمَا أَتَيْتَ
 مَعِيَ فِي أَتَلٍّ مِنْ أَنْ فَكَيْفَ أَمَرْتُ النَّاسَ بِسَبِي هَلِ اتَّبَعْتَ فِي ذَلِكَ هَوَاكَ أَمْ
 مَوْلَاكَ فَأَتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ نَشْهَدُ أَنَّكَ نَبَذْتَ شَرْعَةَ اللَّهِ
 عَنْ وَرَائِكَ وَأَخَذْتَ شَرْعَةَ نَفْسِكَ إِنَّهُ لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ
 إِنَّهُ لَهُوَ الْفَرْدُ الْخَبِيرُ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ أَنْ أَسْتَمِعَ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْقُرْآنِ
 لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا كَذَلِكَ حُكِمَ مِنْ فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتُ
 الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ إِنْ أَنْتَ مِنَ السَّامِعِينَ إِنَّكَ نَبَذْتَ حُكْمَ اللَّهِ وَأَخَذْتَ
 حُكْمَ نَفْسِكَ قَوْلُكَ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ الْمُرِيبُ إِنَّكَ لَوْ شِئْتُ لَوَسَّيْتُ بِأَيِّ بُرْهَانٍ
 يَكْتُبُ مَا عِنْدَكَ فَأَتِ بِهِ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ يَا اللَّهُ وَالْمَعْرُضُ عَنْ سُلْطَانِهِ الَّذِي
 أَحَاطَ مِنْ فِي الْعَالَمِينَ يَا أَيُّهَا الْجَاهِلُ فَاعْلَمْ أَنَّ الْعَالِمَ مَنْ اعْتَرَفَ
 بِظُهُورِي وَشَرَبَ مِنْ بَحْرِ عِلْمِي وَطَارَ فِي هَوَاءِ حُبِّي وَنَبَذَ مَا سِوَانِي وَاخَذَ
 مَا نَزَلَ مِنْ مَلَكُوتِهِ بَيَانِي الْبَدِيعِ إِنَّهُ يُنْزِلُ الْبَصَرَ لِلْبَشَرِ وَرُوحَ الْحَيَوَانِ
 لِحَسَدِ الْأَمْكَانِ تَعَالَى الرَّحْمَنُ الَّذِي عَرَفَهُ وَأَقَامَهُ عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِهِ الْعَزِيزِ
 الْعَظِيمِ يُصَلِّينَ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْأَعْلَى وَأَهْلُ سُرَادِقِ الْكِبَرِيَاءِ وَالَّذِينَ شَرُّوا
 رَحِيقِي الْمَخْتُومَ بِأَسْمَى الْقَوَى الْقَدِيرِ يَا بَاقِرُ إِنْ تَكُنْ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْمَقَامِ
 الْأَعْلَى فَأَتِ بِآيَةٍ مِنْ لَدَى اللَّهِ فَاطِرِ السَّمَاءِ وَإِنْ عَرَفْتَ عَجَزَ نَفْسِكَ خُذْ

اعْتَنَ هَوَاكَ ثُمَّ ارْجِعْ إِلَى مَوْلَاكَ لَعَلَّ يَكْفُرُ عَنْكَ سَيِّئَاتِكَ الَّتِي بِهَا احْتَرَقَتْ
 أَوْرَاقُ السِّدْرَةِ وَصَاحَتِ الصَّخْرَةُ وَبَكَتْ عُيُونُ الْعَارِفِينَ بِكَ انْشَقَّ سِرُّ
 الرُّبُوبِيَّةِ وَغَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَعُقِرَتِ الثَّاقَةُ وَنَاحَ الرُّوحُ فِي مَقَامٍ رَفِيعٍ اُنْتَهَرُ
 عَلَى الذِّهْنِ أَنَاكَ بِمَا عِنْدَكَ وَعِنْدَ أَهْلِ الْعَالَمِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ وَآيَاتِهِ أَنِ
 افْتَحَ بَصْرَكَ لِتَرَى الْمَظْلُومَ مُشْرِقًا مِنْ أَفْقٍ إِرَادَةِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبِينِ
 ثُمَّ افْتَحَ سَمْعَ قَوَائِدِكَ لِتَسْمَعَ مَا تَنْطِقُ بِهِ السِّدْرَةُ الَّتِي ارْتَفَعَتْ بِالْحَقِّ
 مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبِيلِ إِنَّ السِّدْرَةَ مَعَ مَا وَرَدَ عَلَيْهَا مِنْ ظُلْمِكَ
 وَاعْتِسَافِ امْتِثَالِكَ تَنَادَى بِأَعْلَى التَّنَادِ وَتَدْعُو الْكُلَّ إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى
 وَالْأَفْقِ الْأَعْلَى طُوبَى لِنَفْسٍ رَأَتْ آيَةَ الْكِبَرِيِّ وَلَاذُنٍ سَمِعَتْ نِدَائَهَا
 الْأَحْلَى وَوَيْلٌ لِكُلِّ مُعْرِضٍ أَثِيمٍ يَا أَيُّهَا الْمَعْرِضُ بِاللَّهِ لَوْ تَرَى السِّدْرَةَ
 بِعَيْنِ الْأَنْصَافِ لَتَرَى آثارَ سُيُوفِكَ فِي أَفْنَانِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَوْرَاقِهَا
 بَعْدَ مَا خَلَقَكَ اللَّهُ لِعِرْفَانِهَا وَخِدْمَتِهَا تَفَكَّرْ لَعَلَّ تَطْلُعُ بِظُلْمِكَ وَتَكُونُ
 مِنَ الثَّائِبِينَ أَظَنَنْتَ إِنَّا نَحْنُ مِنْ ظُلْمِكَ فَاعْلَمْ ثُمَّ أَيُّقِنُ أَنَا مِنْ أَوَّلِ
 يَوْمٍ فِيهِ ارْتَفَعَ صَرِيرُ الْقَلَمِ الْأَعْلَى بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَنْفَقْنَا أَرْوَاهُنَا
 وَأَجْسَادَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَأَمْوَالَنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَنَفْتَحُ بِذَلِكَ
 بَيْنَ أَهْلِ الْأَنْشَاءِ وَالْمَلَاءِ الْأَعْلَى يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا فِي هَذَا الْبَصْرِ
 الْمُسْتَقِيمِ تَأَلَّاهُ قَدْ ذَابَتْ الْأَكْبَادُ وَصَلَبَتِ الْأَجْسَادُ وَسَفِكَتِ الدِّمَاءُ وَالْأَنْفُسُ
 كَانَتْ نَظَرُهُ إِلَى أَفْقٍ عِنَايَةِ رَبِّهَا الشَّاهِدِ الْبَصِيرِ كُلَّمَا زَادَ الْبَلَاءُ زَادَ
 أَهْلُ الْبَهَاءِ فِي حُبِّهِمْ قَدْ شَهِدَ بِصِدْقِهِمْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ

يَقُولُ فَتَمَتُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ هَلِ الَّذِي حَفَظَ نَفْسَهُ خَلَفَ
 الْأَحْجَابِ خَيْرٌ أَمْ الَّذِي أَنْفَقَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْصَفَ وَلَا تَكُنْ فِي تَبَةِ الْكُذِبِ
 لِمَنِ الْهَاتُئِمِينَ قَدْ أَخَذَهُمْ كَوْثُرُ مَحَبَّةِ الرَّحْمَنِ عَلَى شَأْنٍ مَا مَنَعَهُمْ مَدَافِعُ
 الْعَالَمِ وَلَا سِيُوفُ الْأُمَمِ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى بَحْرِ عَطَاءِ رَبِّهِمُ الْمُعْطَى الْكَرِيمِ
 تَا اللَّهُ مَا أَعْجَزَنِي الْبَلَاءُ وَمَا أَضْعَفَنِي إِعْرَاضُ الْعُلَمَاءِ نَطَقْتُ وَأَنْطَقُ
 أَمَامَ الْوُجُوهِ قَدْ فَتِحَ بَابُ الْفَضْلِ وَأَنَا مُطْلَعُ الْعَدْلِ بِآيَاتٍ وَاضِحَةٍ
 وَحُجَجٍ بَاهِرَاتٍ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ أَنْ أَحْضَرُ بَيْنَ يَدَيِ
 الْوَجْهِ لَتَسْمَعَ أَسْرَارًا مَا سَمِعَهُ ابْنُ عِمْرَانَ فِي طُورِ الْعُرْفَانِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ
 مَشْرِقُ ظُهُورِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ مِنْ شَطْرِ سَجْنِهِ الْعَظِيمِ أَغْرَنَكَ الزِّيَامَةُ
 أَنْ أَقْرَأَ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ لِلرَّائِسِ الْأَعْظَمِ مَلِكِ الزُّوْمِ الَّذِي حَبَسَنِي فِي هَذَا
 الْحِصْنِ الْمَتِينِ لِيَتَطَّلَعَ بِمَا عِنْدَ الْمَطْلُومِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْغَرِيدِ
 الْخَبِيرِ أَتَفْرَحُ بِمَا تَرَى هَمَجَ الْأَرْضِ وَرَائِكَ إِنَّمَا أَتَّبِعُونَ كَمَا اتَّبَعَ
 قَوْمٌ قَبْلَهُمْ مِنْ سَعْيِ بَحْتَانِ الَّذِي أَفْتَى عَلَى الرُّوحِ مِنْ دُونِ بَيْتِنَا وَلَا كِتَابَ
 مُبِيرٍ إِقْرَأْ كِتَابَ الْأَيْفَانِ وَمَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ لِمَلِكِ بَادِيَسٍ وَأَمثَالِهِ لِيُطَّلَعَ
 بِمَا فَضَى مِنْ قَبْلِ وَتَوْقِنُ يَا نَا مَا أَرَدْنَا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا إِنَّمَا نَذَكُرُ
 الْعِبَادَ خَالِصًا لَوَجْهِ اللَّهِ مَنْ شَاءَ فَلْيَقْبَلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَعْرِضْ إِنْ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ
 لَهُوَالْغَيْبِ الْحَمِيدُ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَلَا
 اسْمٌ مِنَ الْأَسْمَاءِ إِلَّا بِهَذَا الْأَسْمِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَظْهَرِ أَمْرِهِ وَمَطْلَعِ أَسْمَائِهِ الْحُسْنَى
 لِمَرْئِي فِي مَلَكُوتِهِ الْأَنْشَاءِ نَعِيمًا لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الرَّحْمَنَ وَكَانَ مِنَ الرَّائِخِينَ

وَلَا يُنَبِّئُكُمُ الْيَوْمَ عُلُومُكُمْ وَفُتُوكُمْ وَلَا زَحَا رُفُكُم وَعِزُّكُمْ دَعَا الْكُلَّ وَرَأَيْتُكُمْ
مُقْبِلِينَ إِلَى الْكَلِمَةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِهَا فُصِّلَتِ الرُّبُودُ وَالصَّحُفُ وَهَذَا الْكِتَابُ
الْمُهِينُ يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ ضَعُوا مَا أَلْفَعْتُم مِّنْ قَلَمِ الطُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ تَاللهِ
قَدْ أَشْرَقَتْ شَمْسُ الْعِلْمِ مِنْ أَفْقِ الْبَقِيَّةِ يَا بَا قِرْ أَنْظِرْ لِمَ أَذْكَرُ مَا نَطَقَ بِهِ
مُؤْمِنٌ أَيْكَ مِنْ قَبْلِ أَنْفَعِلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كُذُّهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي
يَعِدُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ يَا أَيُّهَا الْعَاقِلُ إِنْ كُنْتَ
فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَحْنُ عَلَيْهِ إِنَّا نَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ اللهُ قَبْلَ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ وَنَشْهَدُ أَنَّهُ كَانَ وَاحِدًا فِي ذَاتِهِ وَوَاحِدًا
فِي صِفَاتِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ شُبْهَةٌ فِي الْأَبْدَاعِ وَلَا شَرِيكَ فِي الْأَخْتِرَاعِ قَدْ أَرْسَلْنَا لِرُفُكُمُ
وَأَنْزَلْنَا لَكُمُ الْكِتَابَ لِيُبَيِّنَ إِلَى سِوَاءِ الصِّرَاطِ هَدًى السُّلْطَانُ أَطْلَعَ
وَعَصَى الظُّرْفَ عَنِ فِعْلِكَ أَمْ أَخَذَهُ الرُّعْبُ بِمَا عَوَتْ شَرْدَمُهُ مِنَ الدُّنْيَا
الَّذِينَ نَبَذُوا صِرَاطَ اللهِ وَرَأَتْهُمْ وَأَخَذُوا سَبِيلَكَ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا
كِتَابٍ إِنَّا سَمِعْنَا يَا تَ مَمَّا لَكَ الْإِبْرَانِ تَرَيْتَ بِطَوَارِزِ الْعَدْلِ فَلَمَّا فَتَرَسْنَا
وَجَدْنَاهَا مَطَالِيعَ الظُّلْمِ وَمَشَارِقَ الْأَعْيَاسِ إِنَّا نَرَى الْعَدْلَ تَحْتَ مَخَالِبِ
الظُّلْمِ نَسْأَلُ اللَّهَ بِأَنْ يُخَلِّصَهُ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَسُلْطَانٍ مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ
الْمُهَيِّمُ عَلَى مَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ لَيْسَ لِإِحْدَى أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَى نَفْسٍ
فِيمَا وَرَدَ عَلَى أَمْرِ اللهِ يَنْبَغِي لِكُلِّ مَنْ قَوَّجَهُ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى أَنْ يَمْسَكَ بِحَبْلِ
الْأَصْطَبَارِ وَيَتَوَكَّلَ عَلَى اللهِ الْمُهَيِّمِ الْمُخْتَارِ يَا أَجْبَأَ اللهُ أَشْرَبُوا مِنْ عَيْنِ

الْحِكْمَةِ وَسَبِّحُوا فِي رِيَاضِ الْحِكْمَةِ وَطَهِّرُوا فِي هَوَاءِ الْحِكْمَةِ وَتَكَلَّمُوا بِالْحِكْمَةِ
 وَالْبَيَانَ كَذَلِكَ يَا مُرْكُمُ رَبِّكُمْ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ يَا بَابُ فِرَاقِ تَطْمَعَتِ بَعْرِكَ وَاقْتِلَا
 مَثَلُكَ كَمَثَلِ بَقِيَّةِ أَثَرِ الشَّمْسِ عَلَى رُؤُسِ الْجِبَالِ سَوْفَ يَذُرُّهُ الْزَوَالُ مِنْ
 لَدَى اللَّهِ الْغَنِيِّ الشُّعَالِ قَدْ أَخَذَ عِزُّكَ وَعِزُّ امْتِلَاكِ وَهَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مِنْ
 عِنْدِهِ أُمُّ الْأُلُوحِ آيِنٌ مِنْ حَارِبِ اللَّهِ وَآيِنٌ مِنْ جَادَلِ بَابَانِهِ وَآيِنٌ مِنْ مَنَاحِنِ
 عَنْ سُلْطَانِهِ وَآيِنٌ الْكَذِبِ قَتَلُوا أَصْفِيَانَهُ وَسَفَكُوا دِمَاءَهُ أُولِيَانِهِ تَفَكَّرْ لَعَلَّ
 تَجِدُ نَفَحَاتِ أَعْمَالِكَ يَا أَيُّهَا الْجَاهِلُ الْمُرْتَابُ بِكُمْ نَاحِ الرَّسُولِ وَصَلَا
 الْبَتُولِ وَخَرَبَتِ الدِّيَارُ وَأَخَذَتِ الظُّلْمَةُ كُلَّ الْأَقْطَارِ يَا مَعَسِرَ الْعُلَمَاءِ بِكُمْ
 أَنْحَطَ شَأْنُ الْيَلَةِ وَلَيْسَ عِلْمُ الْأَسْلَامِ وَفَلَّ عَرْشُهُ الْعَظِيمُ كُلَّمَا أَرَادَهُ مُمِيزٌ
 يَتَمَسَّكَ بِمَا يَرْتَفِعُ بِهِ شَأْنُ الْأِسْلَامِ أَرْتَفَعَتْ ضَوْضَاؤُكُمْ بِذَلِكَ مُنِعَ عَمَّا أَرَادَ وَ
 بَقِيَ الْمَلِكُ فِي خُسْرَانٍ كَبِيرٍ فَانْظُرُوا فِي مَلِكِ الزُّومِ إِنَّهُ مَا أَرَادَ الْحَرْبَ وَلَكِنْ
 أَرَادَهَا أَمْثَالَكُمْ فَلَمَّا اسْتَعَلَتْ نَارُهَا وَارْتَفَعَ لَهْبُهَا ضَعُفَتِ الدَّوْلَةُ وَالْيَلَةُ
 يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ مُنْصِفٍ بَصِيرٍ وَزَادَتْ وَبِلَانُهَا إِلَى أَنْ أَخَذَ الدُّخَانُ
 أَرْضَ السَّيْرِ وَمَنْ حَوْلَهَا لِيُظْهِرَ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِي لَوْحِ التَّرْبِيسِ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ
 فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْمُهَيِّمِ الْقَيُّومِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ يَا قَلَمُ
 الْأَعْلَى دَعِ ذِكْرَ الذُّبِّ وَادْكُرِ الرَّقْشَاءَ الَّتِي يَظْلِمُهَا نَاحَتِ الْأَشْيَاءِ وَارْتَفَعَتْ
 فَوَائِصُ الْأَوْلِيَاءِ كَذَلِكَ يَا مُرْكُ مَا لَيْكَ الْأَسْمَاءُ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ
 قَدْ صَاحَتْ مِنْ ظُلْمِكَ الْبَتُولُ وَتَطْنُ أَنْتَ مِنْ آلِ الرَّسُولِ كَذَلِكَ سَوَّكَ
 لَكَ نَفْسُكَ يَا أَيُّهَا الْمَعْرُضُ عَنِ اللَّهِ رَبِّ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ أَنْصِفِي يَا أَيُّهَا

الْزُقَّاءُ يَأْتِي جُرْمٌ لَدَغَتْ أَبْنَاءَ الرَّسُولِ وَنَهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ أَكْفَرَتْ بِالَّذِي
خَلَقَكَ بِأَمْرِهِ كُنْ فَيَكُونُ قَدْ فَعَلْتَ يَا بَنَاءَ الرَّسُولِ مَا لَا فَعَلْتَ عَادُ وَشَوْدُ
بِضَالِحٍ وَهُودٍ وَلَا إِلَهُودٌ بِرُوحِ اللَّهِ مَا لَكَ الْوُجُودُ أَتُنْكِرُ آيَاتِ رَبِّنَا أَنِّي
إِذْ نَزَّلْتُ مِنْ سَمَاءٍ الْأَمْرِ خَضَعْتَ لَهَا كَتَبْتُ الْعَالَمَ كُلُّهَا تَفَكَّرْ لِيَطْلُعَ بِفِعْلِكَ
يَا أَيُّهَا الْعَافِلُ الْمَرْدُودُ وَسَوْفَ تَأْخُذُكَ نَفْعَاتُ الْعَذَابِ كَمَا أَخَذُوا
قَبْلَكَ أَنْتَظِرُ يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ مَا لَكَ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ هَذَا يَوْمٌ أَخْبَرَ
بِهِ اللَّهُ لِسَانِ رَسُولِهِ تَفَكَّرْ لَتَعْرِفَ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْقُرْآنِ وَفِي
هَذَا اللَّوْحِ الْمَسْطُورِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ أَنَّى مَشَرَّقُ الْوَحْيِ يَا آيَاتِ بَيِّنَاتٍ عَجَزَ
عَنْ إِحْصَائِهَا الْمُحْصُونَ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ وَجَدْتُ كُلَّ ذِي شَيْءٍ عَرَفَ نِعْمَةَ الرَّحْمَنِ
فِي الْأَمْكَانِ وَسَرَعَ كُلُّ ذِي بَصَرٍ إِلَى قُرَاتِ رَحْمَةِ رَبِّهِ مَا لَكَ الْمُلُوكُ يَا أَيُّهَا الْعَافِلُ
تَاللَّهِ قَدْ رَجَعَ حَدِيثُ الذَّبِيجِ وَالذَّبِيجُ تَوَجَّهَ إِلَى مَقَرِّ الْفِدَاءِ وَمَا رَجَعَ بِمَا
اكَتَسَبَتْ يَدُكَ يَا أَيُّهَا الْمُبْغُوضُ الْعَنُودُ أَطْنَنْتَ بِالشَّهَادَةِ يَحْطُ شَأْنُ الْأَمْرِ
لَا الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَهْبِطَ الْوَحْيِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَفْقَهُونَ وَبِذَلِكَ
يَا أَيُّهَا الْمُشْرِكُ بِاللَّهِ وَلِلَّذِينَ اتَّخَذُوا إِمَامًا مَالًا أَنْفُسِهِمْ مِنْ دُونِ بَيِّنَةٍ وَلَا
كِتَابٍ مَشْهُودٍ كَمْ مِنْ ظَالِمٍ قَامَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ قَبْلَكَ وَكَمْ مِنْ فَاجِرٍ قَتَلَ
وَنَهَبَ إِلَى أَنْ نَاحَتْ مِنْ ظُلْمِهِ الْأَفْئِدَةُ وَالنَّفُوسُ قَدْ غَابَتْ شَمْسُ الْعَدْلِ
بِمَا آسَتَوْى هَيْكَلُ الظُّلْمِ عَلَى أَرْبَكَةِ الْبَغْضَاءِ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ
قَدْ قِيلَ أَبْنَاءُ الرَّسُولِ وَنَهَبَ أَمْوَالَهُمْ قُلْ هَلِ الْأَمْوَالُ كَفَرَتْ بِاللَّهِ أَمْ مَا لَكُمْ
عَلَى زَعْمِكُمْ أَنْصِفَ يَا أَيُّهَا الْجَاهِلُ الْمَحْجُوبُ قَدْ أَخَذْتَ الْأَعْيُسَافَ

وَنَبَذْتَ الْأَنْصَافَ بِذَلِكَ نَاحِيَةِ الْأَشْيَاءِ وَأَنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ قَدْ قُلْتَ
 الْكَبِيرَ وَنَهَبْتَ الصَّغِيرَ هَلْ تَنْظُرُ أَنَّكَ تَأْكُلُ مَا جَمَعْتَهُ بِالظُّلْمِ لَا وَنَفْسِي كَذَلِكَ
 يُخِيرُكَ الْخَيْرُ تَاللَّهِ لَا يُعْنِيكَ مَا عِنْدَكَ وَمَا جَمَعْتَهُ بِالْأَعْتِسَافِ يَشْهَدُ
 بِذَلِكَ رَبُّكَ الْعَلِيمُ قَدْ قُمْتَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ الْأَمْرِ سَوْفَ تَنْخِيدُ نَارَكَ أَمْرًا
 مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ لَا تُعْجِزُهُ شُؤْنَاتُ الْعَالَمِ وَلَا سَطْوَةُ الْأَمْرِ
 يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ يُسَلِّطَانِهِ وَيَحْكُمُ مَا يَرِيدُ تَفَكَّرْ فِي الثَّاقَةِ مَعَ أَتَمِّهَا مِنَ الْحَيَاةِ
 رَفَعَهَا الرَّحْمَنُ إِلَى مَقَامٍ نَظَقَ أَلْسُنُ الْعَالَمِ بِذِكْرِهَا وَثَنَّا بِهَا إِنَّهُ لَهُوَ الْمُهَيَّمُ
 عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْعَظِيمُ كَذَلِكَ زَيْنَا أَفَاقَ
 سَمَاءِ الْوُجُحِ بِشُمُوسِ الْكَلِمَاتِ نَعِيمًا لِمَنْ فَازَ بِهَا وَاسْتِصْنَاءً بِأَنْوَارِهَا وَوَيْلٌ
 لِلْمُعْرِضِينَ وَوَيْلٌ لِلْمُنْكَرِينَ وَوَيْلٌ لِلْغَافِلِينَ الْعَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

1
r

قسمت فہم

آنچه را کہ قدماى امر

و مطلعین بآراء شہاد

نویان بیان

فرمودہ اند

1

قسمتی از رساله

مرحوم ابوالفضائل گلپایگانی در شرح شهادت

نورین نیرین

مرحوم ابوالفضائل محمد بن محمد رضای گلپایگانی المدعو
بابی الفضل در ضمن رساله‌ای که در جواب سائل از رمی بابیان
بشاه پرسیده مرقوم فرموده شرحی درباره شهادت نورین
نیرین نوشته اند . قسمتی از رساله ایشان که از روی دفتر

۱- لوحی با افتخار جناب ابوالفضائل مؤلف کتاب فرائد از قلم
حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه بلحن مناجات نازل شده
صحت
قوله الاحلی : الله ابهی . یا بهاء الابهی
فی هذا الیوم النیروز و انوار تقدیسك متلااة من کل الارحاء و
آیات توحیدك متلوة فی العین کل الاشیاء و بینات تفردك موضحة
فی منشور کتاب الانشاء فطوبی لمن رتلها ترتیلا یرنج اهل الصلاء
الاعلی و یسمعه اهل ملکوت الابهی فسیبحان ربی الاعلی ولما یا
الهی استقری المقام مقبلا الی مطاف المقربین و ان امانی کتاب
مسلور و لوح محفوظ و رق منشور یحتوی علی حجج بالغة و براهین
واضحة و دلائل لا تحصى رداعلی من ردعلیک ایراب اید منشئها
بتأییدات ملکوتك الابهی و اشد دازره بشدید القوی و انطقه
بثنائك فی المجامع العظمی و اجعله آیتك الکبری و الحجة
البالغة فی اثبات امرک بین الوری و الایة الباهرة فی عالم
الانشاء و الرایة المرتفعة علی صروح المجد الاعلی و الدرة الیتیمة
و الجواهر الفريدة المتلااة فی اکیل العلی ای رب نور وجهه

یادداشت‌های جناب آقای فضل‌الله شهیدی (فرزند حضرت شهید استاد علی‌اکبر معمار یزدی که در سنه ۱۳۲۱ هـ ق در یزد بشهادت رسید) در این مقام نقل و درج میگردد .
 قوله علیه ال ۹ — .

جناب آقا میرزا حسن اصفهانی که غصنی برومند از اغصان شجره علویه بود و قریب هیجده هزار تومان از میر محمد حسین امام جمعه اصفهان طلب داشت و در این ایام مطالبه میفرمود امام جمعه را خیانت باطن و زناالت فطرت بر آن داشت که بجای احسان

بانوار ساطعة من ملکوت الابهی و اشعة بازغة من الافق الاعلی بما خدم امرك و اشهر برهانك و اظهر دليلك و بین سبيلك و زين صحائف البیان بآیات توحیدك انك انت الکریم الرحیم ع
 جناب ابوالفضائل در سال ۱۲۶۰ هـ ق متولد شده و در سال نزول لوح رئیس و لوح کظ که توسط جناب ذبیح کاشانی بایران رسید بامر مبارک بر اثر مشاهده ظهور مصداق مضامین آیات الواح مزبوره مؤمن شد و صدقات لا تحصی کشیده در سال ۱۳۰۰ هـ ق با سایر احباب بامر کامران میرزا حاکم طهران محبوس شد و آنچه را داشت اغیار و اعدا بفارت بردند و بالاخره به سفرهای تبلیغی پرداختند اغلب صفحات ایران و روسیه و ترکستان و آذربایجان را سیرو سیاحت نمود و مدت‌ها در بخارا بنشر نفعات الله مشغول بوده و عاقبت در مصر رحل اقامت افکند و بامر مبارک سفری بامریکا فرمود و براین منوال بخدمت امرالله مألوف بود تا آنکه در ماه صفر ۱۳۳۲ هـ ق در

های میرزا در صد دقت آن سید کریم برآید و در این باب اندیشه بسیار نمود و گرد فراز و نشیب کار برآمد که چگونه این امیر را بانجام برد و روزی را در حمام با شیخ باقر مشورت نمود و حاصل شورای عدلیه علمای اثنی عشریه آن شد که نواب ظل السلطان را بمال میرزا تطمیع کنند و او را بدین وسیله بسا خود متفق نمایند تا آنکه اجزای حکومت و اصحاب شریعت بقتل میرزا یکدل و یکجهت گشتند چون روز ۱۷ ربیع الاول که یوم عید مولود نبوی است اخوان جناب میرزا محمد حسین و میرزا

مصر بملکوت ابهی صعود فرمود و ابتدا در منزل جناب حاج میرزا حسن دفن شد و بعد ارمس اطهرش را بگلستان جاوید مصر منتقل ساختند مؤلفاتش مشهور و مقامش عندالله مذکور و دارای الواح بسیار از قلم جمال قدم و عنایات بیشمار از حضرات عبدالبهاء است پس از صعودش مرحوم فصیح المطلق شوریده شیرازی متوفی بسال ۱۳۴۵ هـ ق که از فصحای بلیغ و شعرای شیرین کلام دوره ناصری و عصر اخیر محسوب و از احبای با وفا و مؤمنین بامر مبارک بوده است در تاریخ صعود جناب ابوالفضائل چنین فرمود .

سال هزار و سیصد و سی و دو و بد که کرد

بوالفضل در صفر سفر ملک جاودان

تاریخ دیگرش بحساب جمل بجوی

بوالفضل بین که دید بهار او داد جان

پس از صعود ابوالفضائل بیانات مفصله در عظمت مقامش از لسان

محمد حسن و میرزا اسمعیل بمعزم دیدن پختانچه در عیدها
 رسم است بخانه امام جمعه رفتند آن پست فطرت قسی القلب
 فرصت را غنیمت دانسته امر نمود آن دو برادر والا گهر را
 گرفتند و بفرستاد تا جناب میرزا را نیز در خارج گرفته آن سه
 برادری همال را خدمت نواب ظل السلطان ارسال داشت و
 نواب والا نیز حکم بحبس ایشان نمود و در ایام حبس چندین
 مرتبه میرزا را بخواست و با آنجناب گفتگو نمود از جمله روزی
 بمیرزا فرمود که امام جمعه و سایر علما از شما شکایت دارند

اطهر حضرت عبدالبهاء جل ثنائه صادر شده که در محل خود
 ثبت و موجود است مرحوم ملک خان که از سیاستمداران معروف
 ایران بود راجع بقضیه تیرانداختن بابیان به ناصرالدین شاه
 از جناب ابوالفضائل سؤال کرده بود ایشان در جواب مشارا^{لیه}
 رساله مفصله ای تألیف فرمودند و تا ریخ امر و تعالیم مبارکه
 را بتفصیل بیان نموده اند و در ضمن همین رساله است که
 شرح شهادت نورین نیرین را مفصلا نوشته اند درباره ملک خان
 مزبور که نامش بمناسبت بمیان آمد در الواح صادره از قلم مبارک
 حضرت عبدالبهاء اشارتی موجود است از جمله در لوحی راجع
 بملک خان میفرمایند . قوله الاحلی :

در این جهان هزاران سیاسیون آمدند و رفتند و نشریات بسیار
 مهم در روی زمین نمودند والا لاتجد لهم ذکر او اثر ملک
 خان علیه الرحمة والرضوان پنجاه سال بنشریات سیاسیّه
 پرداخت و ایران را ملو از روزنامه قانون نمود و مؤسس تحریک

که مصدق امر جدید هستید میرزا پاسخ داد که بلی راستست
 لکن دشمنی امام جمعه بامن از آنستکه چندین سال مخارج
 مأکول و ملبوس خود و عیالش را داده ام و مبلغی از او طلب
 دارم چون این ایام مطالبه طلب خود کرده ام بدشمنی او
 مبتلا گشته ام نواب والا گفت درست است ولی اکنون از این آئین
 تبری نما و بر بزرگان این دین لعن کن جناب میرزا سکوت
 فرمود و ظل السلطان مبالغه از حد برد و گفت بنمک اعلیحضرت
 شهریارى سوگند و بروج مطهر امیر المؤمنین قسم که اگر لعن
 کنی در هرجا از معاونت و جانب داری تو کوتاهی نکنم و طلب
 تو را از امام جمعه وصول کنم و دشمنانت را مجاب و مأیوس
 گردانم باز هم آن مظهر استقامت جوابی نفرمودند در آخر

افکار گشت عاقبت دیگران در میان آمدند و های و هوی بلند
 نمودند و زحمات پنجاه ساله و دریدوی و آوارگی او این شد که
 در وقت شدت مرض آنچه نوشت و خواست که یک نفر از رفقای
 ایران در وقت وفات حاضر شود وصیت های آن آواره را بشنود
 ممکن نشد در اواخر رنهایت یأس و ناامیدی و گله از یاران
 فوت شد رحمه الله علیه فی الحقیقة بیچاره از منصب عظمی و لقب
 نظام الدوله و عزت و اقبال در ایران محروم شد و در جهل
 سیاسی طرفی نیست و ثمری ندید و نامی که متاهی آرزوی او بود
 نیافت مأیوس و محزون از این عالم رفت و هر يك از جمهوری
 طلبان خود را اعظم از او می شمرد . . .

انتهی

نواب والا گفت من بمیرم لمن کن معذلك ثمری نبخشود از مشاهده این وضع نواب والا متغیر شده و گفت آخر چرا لمن نمیکنی جناب میرزا فرمود اگر آنچه من میدانم حضرت والا میدانستند امر بلعن نمیفرمودند از استماع این کلام تفسیری فوق العاده در مزاجش ظاهر شد و غضب شدید بر او عارض و آتش سبعیت و حرارت نفسانیت چندان در مزاجش اشتعال یافت که از حال طبیعی بیرون شد و رنگ چهره اش بسیاهی تبدیل یافت و چندین مرتبه دست بشمشیر برد و تا نیمه بیرون کشید و آخر چوب تعلیمی برگرفت و چندان بز سر و صورت آن کوه استقامت زد که عارض مبارکش مجروح شد و در مجلس استنطاق میرزا محمد حسین نیز از لمن و تبری ابسا فرمود جناب میرزا اسماعیل را حداث سن و جوانی از متابعت آن دو برادر فرخنده اختر مانع آمد و از دین حق تبری نمود و بدین جهت مستخلص و آزاد گشت باری امام جمعه و دیگران را اندیشه اینکه مبادا رتبه سیادت یا مکنت موجب نجات و استخلاص میرزا شود موجب آمد که در اتمام اینکار نوبت دیگر مشاوره کنند در مجلس مشاورت آراء بر این اتفاق یافت که شرح حال را بحضرت سلطنت معروض دارند و در قتل میرزا از نسی حاصل نمایند بناءً علیهذا بحاجی ملاعلی کندی که امروز رئیس فقها طهران است تلگرافی کردند که به حضرت اعلیحضرت شهریاری معروض دارد که علماء اصفهان بدولتخواهی اعلیحضرت همایونی و نفر باهی را گرفته و محبوس داشته اند استدعا آنکه

ایشان را در قتل آنها مأذون فرمایند تا بدین خدمت در جزو
دولتخواهان حقیقی محسوب گردند چون این تلگراف بشسبانه
رسید حکم نمود که نواب ظل السلطان ایشان را مفلولا روانه
طهران دارد از ملاحظه این حکم ظل السلطان در قتل میرزا
تعمیل ننمود ولی امام جمعه و شیخ باقر دانستند که پادشاه
بقتل آن دو بیگناه داخل نشود و سفر دارالخلافت بی شک موجب
استخلاص ایشان میگردد لهذا دفعه ثالثه مشاورت نموده
رأی هر دو بر این قرار گرفت که بشورش عام این امر انجام
دهند لهذا در یوم ۲۳ ربیع الاول سنه ۱۲۹۶ نخست امر
نمودند که اصناف کسبه بازاری دکانهای خود را بستند پس از آن
هریک از علماء مانند امام جمعه و شیخ باقر و حاجی میرزاها^{شم}
پسر امام جمعه سابق و میرزا عبد الجواد پسر آقا محمد مهدی
کلباسی و آقا سید علی بروجرودی و غیرهم از فقهای اصفهان که
زیاده از پنجاه نفر بودند هر یک با جمع کثیری از الواط و اشراف
و کسبه و اهل بازار سوار شده بجانب ارگ حکومت رفتند و بفریاد
و ادینا و امدها شور و غریب در شهر افکندند بنوعی که یکی از
ثقات حکایت کرد که صداهای وحشیانه ایشان تا قلمه گرکه
در سه فرسخی اصفهان است مسموع شده بود در این وقت
نواب ظل السلطان در حمام بود از هیاهوی مردم مضطرب
گشت و از موجب ازدحام و اجتماعشان مستفسر آمد گفتند
جماعت علماء و مقلدین ایشانند و عرضشان این است که ما را
در امر میرزا بیش از این صبر و سکون نیست استدعا آنکه

حضرت والا او را بقتل رسانند والا ما خود بغلبه اینکار را بانجام
 بریم . نواب ظل السلطان از حمام بیرون آمد و علماء را بار
 داد و آنها پس از حضور مطلب خود را معروض داشتند نواب
 والا فرمود اینان خلاف و خیانت دولتی نکرده اند شما را بسا
 ایشان گفتگوی دینی و ملتی است و مرا در امر مذمب مدخلیتی
 نیست و اعلیحضرت شهریار نیز امر فرمودند که ایشان را روانه
 طهران نمایم علیهذا حکم قتل ایشان را نتوانم کرد علماء
 معروض داشتند که ما حکم بقتل ایشان میکنیم و جواب پادشاه
 را خود میدهیم نواب والا فرمود که من بمیر غضب خود اجماع
 حکم شما را نمیدهم چند نفر از علماء که یکی از ایشان شیخ
 محمد تقی پسر شیخ باقر مشهور بشیخ نجفی بود در مجلس
 آستین بر زدند و مدعی شدند که ما خود بدست خود ایشان را
 بقتل میرسانیم چون نواب والا آن سنگدلان را بدین حد در
 خون بیگناهان جری و دلیر دید فرمود علیهذا شما حکم
 وجوب قتل ایشان را در صفحه ای بنویسید و بمن بسپارید تا
 سند من باشد علماء نیز حسب الامر صحیفه در وجوب قتل میرزا
 نگاشتند و گما بیش نزدیک شصت نفر که همه حاضر و مجتمع
 بودند سجل و شهادت خود را در آن صحیفه ثبت نمودند و
 بحضرت والا ارسال داشتند چون آن ورقه بنظر نواب والا رسید
 حکم فرمود که بنیاد معالی و مفاخر را بتیشه ظلم منهدم گردانند
 و نهال بسرومند مکرمت و فتوت را بسیف بغی و عداوت مقطوع
 نمایند چون حکم قتل آن دو رخشنده کوکب آسمان سیادت

صادر شد و ژخیمان دیو خوی ایشان را از محبس بیرون کشید^{ند}
و در جنب عمارت طالار طویلله که از عمارات معروفه اصفها^{نست}
و از بناهای سلاطین صفویه است خون ایشان را که روح
صفوت و روان مردمیت بود بر زمین ریختند و پس از شهادت
ریسمانی بیای ایشان بسته ابدان مطهرشان را بیسای دار
کشیدند نواب والا امر فرمود که یکدسته فراش در حول نمش
ایشان مواظب باشند و مردم را از سنگ زدن و حرکات دیگر که
از آنها مشهود گشته بود منع کنند و آن دو بدن پاک تا عصر
آن روز در پای دار بخاک افتاده بود در آن هنگام شیخ باقر
حکم کرد که نمش ایشان را در زیر طاقی که نزدیک نهر نیاسرم
بود بردند و طاق را بر روی آنها خراب کردند پس از آن نواب
ظل السلطان جناب میرزا اسمعیل را بخواست و فرمود آن دو
بدن مطهر را دفن کنند لهذا ایشان را در مقبره تخت پولاد
بخاک سپردند . . انتہی .

**

فوشته مرحوم

میرزا اسدالله فاضل

مازندرانی و مبارزه

شهاب نورین نیر

شرح شهادت نورین نیرین بقلم مرحوم
میرزا اسد الله فاضل مازندرانی (۱)

شهیدین شهیرین روحا و جسدا از سلاله طاهره محمدی
و دو گل خوش رنگ معطر از بوستان احمدی بودند و نامد و حفید
شهید آن حضرت حسن و حسین را داشتند مولد و مسکنشان
مدینه اصفهان از بلاد معظمه ایران بود و در شرافت و عزت
و ثروت ممتاز از همگنان و در سماء امر حضرت بهاء الله دو
کوکب درخشان بودند در اثناء سنه ۱۸۴۴ و سنه ۱۸۴۵ که
صبح طلوع فجر حقیقت بود افق این دودمان بانوار الهیه
منور و بخلع هدایت مزیت و اختصاص یافتند و در سنه ۱۸۴۶

(۱) که متجاوز از هفتاد سال در این جهان عمر کرده و پس از
تصدیق بامر مبارک خدمات شایان بامر الله نمودند و
حسب الامر حضرت عبدالبهاء سفری بامریکا نمودند و سپس از
مراجعت و تشریف بحضور مبارک مجدد ابد از صعود حضرت
عبدالبهاء حسب الامر حضرت ولی امر الله بامریکا بتبلیغ امر الله
سفر کردند و تاریخ امر متبع را پس از سی سال زحمت و کوشش که
برای بدست آوردن مدارک و اسناد لازم تحمل فرمودند جمع
آوری کردند و آخر کار در حین اشتغال بامر تبلیغ در
بلده خرمشهر خوزستان در همین سال جاری ۱۳۳۶
هـ ش بملکوت ابهی صعود فرمودند .

که حضرت باب بملت ضوواء علماء اسلام و حکم حکومت از
 موطن خود مدینه شیراز خارج و باصفهان ورود نمودند و
 تشنگان سلسبیل معرفت و طالبان حقایق دیانت در آن مدینه
 بلقاء آن حضرت فائز و سیراب میگشتند والد ماجدشان میرزا
 ابراهیم شبی آن حضرت را بخانه خویش دعوت نمود و کلبه را
 بانوار قد و مش منور ساخت در آن شب امطار سحاب فیض و عطا
 لزال هاطل و موائد سماویه اش پیوسته نازل بود و از آنگاه
 انوار هدایت ساحت ضمیر آن عاقله را متدرجا بتمامه روشن
 فرمود چنانچه بانتساب باین امر مشهور و در بوستان الهی
 نخل باسق و شجر بارور بودند و پس از آنکه حضرت بهاءالله
 حسب حکم و تبعید حکومت ایران از آن مملکت سرگون و موکب
 مبارک در سنه ۱۸۵۲ در بغداد نزول اجلال نمود و وازده
 سنه آن مدینه مطلع انوار هدایت و مرکز نشر حقیقت و مرجع
 صاحبان دیانت و درایت بود نوبتی آن دوبرادر معالز اصفهان
 به بغداد عزیمت نمودند و اوقاتی چند به پیشگاه حضور مشول
 و به جنت وصل و لقاء وصول یافتند و از نهر عذب سائغ جاری
 از سرچشمه الهی نوشیدند و از باره جانبخش محبت الله
 سرمست گشتند و آنچه را خواستند یافتند و بمنتهی آمال خود
 گامیاب شدند و از محضر فضل و عطا ارتقاء به معارج عزت
 و ثروت را رجا نمودند و بمنز قبول و استجاب فائز گشتند و
 چون مراجعت باصفهان کردند مانند دوشاهباز با دو جناح
 قوی باوج ترقی ملکی و ملکوتی در پرواز بودند خلق جدید مشاهده

میشدند و روح بدیعی در آن هیاکل مقدسه جلوه داشت
 وجوهشان مستبشر بنعم و آلاء الهی بود و قلوبشان مجلای
 انوار سبحانی صورتی متالء^۱ و روشن و اخلاقی مانند گلشن
 لسانی شیرین و بیانی فصیح و دلنشین مخزن فکر و قلب مملو
 از جواهر ثمینه معرفت و احساسات روحانی غنی بفناء الله و
 مستغنی از ماسواه و مع ذلك در ثروت مادی نیز شار بالبنان
 شدند و در تجارت که اشتغال داشتند مکت و دولت از هر
 جهت متواتر و متوالی رسید چنانکه جاه و جلال و ثروت فراوان
 حاصل و دستگاه مشاغل وسیع و روابط تجارت بسائر مدن متواصل
 مرجع مهم امور بلد و بارگان و اعظم از علماء متنفذ و تجار
 متمول و اعیان دولت در مراوده و مرابط و طرف احتیاج و اعتماد
 و ملاحظه بوده اند و در عین حال جنابشان مایه فقر و
 ملاز ایتام و ارامل دستگیر هر افتاده‌ئی بودند و گنج فراوان
 برای هر حقیر^۲ گمانده طبیب هر مریضی بودند و مجیر هر مسافر
 بی زاد و توشه‌ئی هرگز سائلی را محروم نمینمودند و محل امید
 هر مأیوس بودند باب جود و کریشان بروی هر کس مفتوح بود
 چندانکه در سینه قحطی که در اصفهان رخ داد این دو برادر
 خلق گرسنه را به بذل مال و جمع آوردن آن‌وقت و بخشیدن بهر
 کسی نگاهداری و از هلاکت رهائی دادند و با آنکه در آن‌زمانه
 هیچان متعصبانه مردم بر ضد بهائیان بسیار شدید بود ملا
 های متنفذ اسلامی همی حکم تکفیر و قتل میدادند و حکومت وقت
 نیز طوعاً ام‌کرها اجرا مینمود و هرروز اخبار انواع و اقسام قتل و

و یغما و اسیری بهائیان بمسامع عالمیان میرسید بالاخص
 اصفهان که از این جهات در صف اول بلاد بود چنانچه در آن
 مدینه یکی از ملاهای کثیرالتمول شد دیدالنفوذ اسلام بکرات و
 مراتبفتواء و اغواء موجب قتل عده کثیری از این طائفه گشت و
 مانند گرگی که بره گان بی آزار را یکایک بریاید و چنگ و دندان
 بخونشان بیالاید خون جمعی بی گناهان بریخت از این روی
 را نذب خواندند و حال او و پسرش که بعد از او جای وی را گرفت
 بنام نذب و ابن نذب مشهور و رساله مشروح معظمی از
 حضرت بهاء الله که بعنوان تنبه او صادر اکنون در همه
 جای جهان بنام کتاب شیخ یا رساله ابن الذئب معروف است
 و نیز حکومت اصفهان در تصرف خود شرانه پادشاه زاده -
 مستبد ظالم شهوت ران طمع کاری بود که نفوس کثیره عسی را
 بلاجرم معدوم نمود و اموال بیحسابی را ربود و گویا از ریختن
 خون مظلومان و ستم بر بی گناهان لذتی مخصوص میبرد و اگر
 شرح جور و ستم همین عالم و حاکم تنها نوشته شود کتابی
 ضخیم حجیم گردد در چنین روزگاری د و برادر مزبور در خانه
 خود از برای عموم بهائیان باز داشته و در اجرای وظائف
 بهائیت خویش دمی کوتاهی نکرده و خوف و وهم از احدی
 نمینمود بلکه علمدار این امر مبارک در آن مدینه و حامی
 مظلومان بودند و هرگاه از جمع دشمنان حمله و هجوم بر یکی
 از این مظلومان میشد ایشان بوسائل متنوعه حمایت و سعی در
 نجات میکردند و بالجمله خانه ایشان مرکز ایّاب و نهاب

مسافرین بهائی و محافل و مجامع شمرده میشد و ابداء
 خمواف و هراس از عداوت ملاها و هجوم عام ناس نداشتند و
 چنان سرمست باده محبت و ایمان بودند که خود را بکلسی
 فراموش کردند و گویا در زمین نبودند بلکه در فضای بی پایان
 دیگری در پرواز بودند چنانچه عریضه بحضور حضرت بهاء الله
 در ایام توقف مبارک در بغداد عرضه داشتند و آرزوی شهادت
 و ریختن هونشان را برای نمو شجره امر الله و صمسود
 بملکوت الله نمودند و فی الحقیقه در عالم جان و فواد بمقام
 شهادت حقیقی یعنی انقطاع از اراده و میل خود و فنا در
 اراده حق رسیده بودند که آرزومند این شهادت گشتند .
 باری حال بر این منوال میگذشت تا در سنه ۱۸۷۹ که واقعه
 هائله عجیبه آن دو برادر واقع شد و شرح آن این است که
 در همان مدینه اصفهان يك پیشوای اسلامی شدید النفوذ
 حاکم مستقل مقتدر نیز ملاحظه داشت مشارالیه که حضرت
 بهاء الله وی را رقصاء (مار خوش خط و خال پر زهر) خوانند
 طرف محاسبه با آن دو برادر بوده و املاکش در سرپرستی
 ایشان واقع و متدرجا مبالغ کثیری که شاید قریب بیست هزار
 دالر میشد از او طلبکار شدند و در سنه مذکور مطالبه دیون
 را خواستند پیشوای مزبور را خیالی شیطانی بنظر آمد و مصمم
 شد که آنرا بجرم انتساب به امر الهی از میان بردارد و از اداء
 دیون مذکوره سر باز زده دست تعدی باموال باهظه ایشان
 دراز نماید لذا این فکر شیطانی خویش را با شیخ ذئیب

سابق الذکر سراً در میان نهادند و مشارالیه بابر از کمال
 عداوت و خونخوارگی خود وی را به اتفاق و همدستی خویش
 امیدوار ساخت و بعزم واحد بر این عمل شنیع مصمم شدند و
 متفقاً با شاهزاده حاکم ملاقات کرده و مهر از این راز مکتبوم
 برداشتند و عنوان نمودند که اینان بواسطه اهمیت مقام و
 محبوبیت عامه و خصائل حسنه‌ئی که دارند مردم را متدرجا بامر
 حضرت بهاء الله جلب و جذب مینمایند و اسلام را از میان
 میبرند لذا وظیفه شما این است که قیام کنید تا ایشان را قلع
 و قمع کنیم شاهزاده در ابتدا تأنی نمود و بعد رهای چندی
 متعذر گشت اولاً اینکه کسی از ایشان عمل نالائقی ندیده بلکه
 بخصائل و اعمالی که مرضی خدا و خلق است آراسته اند پس
 بچه جرمی میتوان ایشان را معذب داشت در جواب گفتند
 که هیچ جرمی اعظم از خروج از ربه اسلام و ورود در ظل
 امر جدیدی نیست شاهزاده گفت ثانیاً ایشان از احفاد
 حضرت محمدند و این مسئولیت درگاه خداوندی دارد در جواب
 گفتند که جواب آن با ما و وزیر آن در گردن ما چه که قاتل
 حقیقی ما هستیم و رقصاء که دل‌بی صبر و قراری در شهادت
 آنان داشت دست بگردن خود گذاشت اشاره باینکه مسکن
 مستحل این وزیر میشوم شاهزاده گفت ثالثاً ایشان طرف
 حساب با تجار بلادند و البته این واقعه موجب خسارت
 تجار و ارتفاع صدای آنان میشود و شاید شخص شاه بازخواست
 نماید جواب دادند که ما مسئولیت را بتمامه در عهده گرفته‌

و سند کتبی میدهیم که جواب تجار و شاه را خود مان بد هیم
 لذا بخط خودشان سند سپردند و شاهزاده را تطمیع کردند
 که از اموال فراوان ایشان نصیب وافر برای او خواهد شد
 از این رو شاهزاده نیز با آنان همراه و دمساز گردید و متفقا
 مصمم بر این عمل گشتند و مقرر داشتند که عجاله مطلب را مکتوم
 بدارند که احدی از آن مطلع نشود تا آنکه روز مولد حضرت
 محمد که عید معتادست رسید و عاده مردم به ملاقات حاکم
 و علماء میروند در محضر رقشاء که جمعیت معظمی از طبقات
 مختلفه مردم حاضر بودند دستهائی از عوانان شاهزاده حاکم
 نیز حاضر و مهیا و اوضاع را نوعی مرتب کرده بودند که چون
 آن دو برادر حسب الرسم بملاقات رقشاء بیایند آنان را خوار
 و دستگیر نمایند آن روز اتفاقا برادر مهتر محبوب الشهداء
 با برادر کوچکترشان بآن محضر وارد شدند و در اثنائیکه
 نشسته و مشغول بشرب چای بودند رقشاء بناء توبیخ شدید
 میگذارند که شما بهائی و کافر و نجس و مضر مسلمانان هستید
 و حکم داد که ریختند و ظرفهای چای را از دستشان گرفته
 دور انداختند و آن دو برادر را جمع فراشان شاهزاده حاکم
 بکمال توهین به محضرش کشاندند ولی چون رقشاء از برادر
 کهتر والا گهر سلطان الشهداء خبر نداشت جمعی را به
 تجسس و تفحص گماشت تا خبر رسید که معظم له در خانه یکی
 از ملاهای مشهور بلد میباشد لذا جمعی از عوانان خود را
 برای دستگیر کردن ایشان بخانه عالم مذکور ارسال داشت

ولكن آن عالم کمال دوستی با سلطان الشهداء داشت و خوشنود از افکار و اخلاق و معارفش بود و کمال احترام و مراعات مینمود و ایشان نیز لدی الورود باو گفته بودند که امروز واقعه هائله بدسیسه رقصاء محض طمع با موال من واقع خواهد شد برای شهادت من تهیه محکم دیده است عالم مذکور بواسطه تقرب و خویشی که به شاهزاده داشت و از این رو مطمئن بود ایشان را در خانه خود مأمن مقرر داشت و با دلگرمی تمام اظهار نمود که من شاهزاده را از دسیسه رقصاء اطلاع خواهم داد و نخواهم گذاشت مکره‌ی واقع شود در این اثناء همه عوانان رقصاء که بطلب ایشان آمده بودند شنیده شد عالم مذکور بگماشتگان خود سپرد که آنان را جواب یأس دادند لذا آنان مراجعت برقصاء کرده و شرح ماجری گفتند و او شاهزاده را از موقع اخبار و به تنبّه عالم مذکور اصرار نمود شاهزاده فوراً یکی از بزرگترین گماشتگان شدید خود را بسا متجاوز از صد تن از غلامان مخصوص بخانه مشارالیه بدستگیر سلطان الشهداء حکم اکید داد و مکتوبی بحالم مذکور نوشت و او را تحذیر نمود که حمایت ننماید چه که مخالفت تصمیم و اتفاق این چنین ملامهای متنفذ الکلمه عاقبتی بس وخیم دارد و چون آن مأورین غلاظ و شداد بآن خانه سرازیر شدند و عالم مذکور تفصیل را دانست ناچار بکمال حزن و حسرت نزد سلطان الشهداء واقعه را اظهار داشت ایشان بی حزن و ملال با کمال خرسندی از مأمن بیرون دویدند و بسوی

قربانگاه عشق شتافتند و آن عده مأورین وی را مانند مجرم
 شدیدا التقصیری احاطه نمودند و به محضر حاکم کشیدند در آن
 حالت حزن و حسرت انگیز که ایشان را میبردند انبوه مردم در
 گوی و برزن برآمده و انگشت حیرت و عبرت بدندان میگزیدند
 و برخی میگریستند ولی خودش چندان شادمان و سپاسگویان
 بود که گویا بهزمگه عیش و سرور میرفت و چون بقرب سرای عالی
 حکومتی رسیدند در محضر ناس ساعت و بعضی ملبوسات ثمین
 خود را بهمان گماشته شاهزاده بذل و بخشش نمود و لب بعد
 گشود که حال بیش از این مقدورم نبود چون وارد در محضر
 حکومت شد برادران را آنجا مشاهده کرد شاهزاده حاکم
 بمجرد حضورش با او بنای معاتبه را گذاشت و راجع بامر و
 عقیده و ایمانش توبیخ و زشت گوئی آغاز نمود ایشان با کمال
 ادب اظهار داشتند که حضرت والا اگر شما هم میدانستید
 آنچه را من میدانم ابد چنین سخنان نالایق و کلمات ناصواب
 بر زبان نمیآوردید از این سخنان شاهزاده سخت در غضب
 شد و با سیلی و چوب دست و سر و صورت و بدنش را ضرب
 شدید و جرح نمود و سخت گرفت که از امر الهی تبری نماید و
 کلمات ناشایسته گوید ایشان سکوت اختیار کردند و شاهزاده
 «سخت در غضب بود آن عالم سابق الذکر محب ایشان حاضر
 بود چون دید از شدت عطش زبان در کامشان خشکیده فرمان
 داد آب حاضر کردند ایشان آب را گرفته و با کمال ادب کام
 و لبی تر نمود شاهزاده در کمال حیرت و تعجب بآن عالم

گفت عجیب است که حتی در چنین حالتی از ادب و اخلاق
 حسنه‌ئیکه شمار ایشان است دست برنمی‌دارند باری چون
 چنان استواری در بنیان ایمان و پای فشاری در کیش و آئین
 را مشاهده کرده با همه خشم فرمان داد تا آن برادران را
 در محبس سخت در بند و زنجیر گران کشیده ندو فراش‌سنان
 یغماگر لباسهایشان را درآورده و از آن سورششاء گروهی از
 گماشتگان خود را بفرستاد که در خانه ایشان ریختند و اهل و
 عیال و اطفال را که در حال خوف شدید و اضطراب و گریه
 بودند با جبار سخت در نقطه مجتمع و محصور بموانع نمود و
 مدتی آنان را گرسنه و تشنه در آن حال نگاه داشتند تا
 آنچه از نقود و جواهر و اثاث البیت بود تالان و تاراج کردند
 و بعد بحجره تجارتشان رفته آنچه یافتند بر بودند و خود
 کسی بمحبس فرستاد و آنچه از اسناد و برات که در جیب و بغل
 برادران بود اخذ نمود و نیز به بازار آنچه اسناد مطالباتیکه
 نزد صرافان و غیرهم داشتند گرفت و حتی همان روز شتران
 بارکش مخصوصشان را ضبط نموده مخصوص خودش داشت و
 در آن مدتی که ایشان محبوس بودند تجار بلاد تلگرافات متعدد
 با شاهزاده حاکم مخابره کردند که صدمه ایشان موجب
 خسارت مالی و وهن کلی بتجارت است و شنیده شد که از
 طرف شاه نیز تلگرافی بشاهزاده رسید که ایشان را به طهران
 روانه کند ولی طمع اموال و بیم عاقبت مخالفت ذنب و ریشش
 وی را بالاخره بر آن داشت که در اعدایشان شتاب و گناه

را بتمامه در ذمه نئیب و رقصاء گذارد و وصول تلگراف را بعد وقوع واقعه اظهار دارد اگر چه در آن ظرف مدت چند بار با آن دو بزرگوار اصرار میکرد که تبری از امر الهی نمایند و نجات و خلاص یابند و حتی همین قدر بگوئید ما بهائی نیستیم کفایت خواهد کرد و در هر نوبت آن دو آیت استقامت ندادند یا بهاء الا بهی بلند نمودند و با آواز بلند گفتند که نهایت آرزوی ما این است که جان خود را در سبیل محبت آن مظهر حقیقت و نشر تعالیم الهیه اش فدا کنیم و اخیراً رضاداد که مبلغی گراف از ایشان بستاند و از تبری و قتلشان صرف نظر نماید و مبلغی از آن وجوه مقرر را که قریب سیزده هزار دلار (۱) بود دریافت و برادر کوچکترشان میرزا اسمعیل را اذن رفتن به بیرون داد که باقی وجوه را فراهم آورد ولی نئیب و رقصاء که در شهادتشان عجله تمام داشتند در روز هفتم حبس مجلسی در محضر شاهزاده گرد آورده و جمعی کثیر از ملاهای اهل فتوی را حاضر نمودند و در آن مجلس شاهزاده را اصرار و ابرام کردند و هر مسئولیتی را که از هر جهت مترتب شود دنیوی و یا اخروی در عهده و ذمه خود قبول کردند و حکم شهادت آن دو بزرگوار را مهر و امضاء نمودند آنگاه

(۱) چون این مقاله در امریکا نوشته شده لهذا بجای تومان کلمه دلار که در امریکا مصطلح است ذکر شده و در تسمیر نرخ هر دو واحد در آن ایام یکی بوده است یعنی نه هزار تومان مطابق سیزده هزار دلار بوده است .

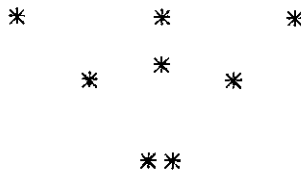
شاهزاده گفت پس قاتل شما هستید و سیاف امر داد که آنچه آن دو ظالم میخواستند مجری دارد و آنان سیاف را فرمان دادند که در قتلشان عجله نماید . دژخیم با تیغ کشیده بزدان در آمد موقعی بود که برادر مهتر والا گهر به برادر گهتر نصیحت میداد که ای برادر همانا مقصود اصلی این ظالمان من هستم هرگاه تو همین قدر بگوئی بهائی برادر من است و من نیستم نجات مییابی و پس از قتل من اهل و عیال و صغار مظلوم را نگاهداری و پرستاری میکنی و او در جواب میگفت که ای برادر آن محبوب یکتا بازماندگان ما را با حسن وجه محافظت مینماید و شرط وفا آن است که ما دو برادر در همه عوالم الهیه با هم باشیم و سیاف در آغاز از ایشان پوزش خواست چه که سالها از خوان جود و کریشان متنعم بود و خواهش کرد که کلمه تبری بگوئید مستخلص شوید تا من مرتکب چنین عمل فجیع نشده باشم سلطان الشهداء باو خطاب کرد که تو مأموری و بوظیفه خود مشغول باش لذا آن ظالم خو نخوار آن دو بزرگوار را به میدان شهادت آورد و — چشمهایشان را محکم ببست همینکه میخواست شروع به عمل نماید هر يك از آن دو سعی میکردند که در شهادت پیشقدم گردند و پیش از آن دیگر از جهان بگذرند ولی آن دیگری مانعت میکرد و قریب یکساعت بطول انجامید نوبت و رقشاء که با یکدیگر در محل مرتفعی قدم میزدند و مسرورانه و منتظرانه مکالمه مینمودند و با قلب قسی آن منظره رقت انگیز را مینگریستند

بسیاف اشاره تأکید کردند که فوراً آن عمل بانجام رساند و کار را تمام نماید لذا آن دو برادر را در حالیکه با همدیگر دست بگردن بودند و به یابهای الابهی متذکر و شکر الهی را بجای میآوردند سر برید و جسد مبارکشان در خاک و خون غلطید و پس ریسمانی به پای ایشان کرده بر زمین کشیدند و در میدان شاه بینداختند تا انبوه مردم بنگرند و پس از آن محل بکشیدند و در زمین باثری زیر دیوار مخروبهئی گذاردند و آن دیوار عظیم را بر آن دو جسد بیفکند بنوعیکه زیر فشار آن کوبیده و درهم شکسته و پنهان شدند ولی در دل شب تاریک برادر کوچکترشان میرزا اسمعیل با اتفاق چند تن از خدامشان آن جسد های نازنین را از زیر خاک و غاشاک و سنگ درآوردند و در کنار نهر (زاینده رود) در بیرون شهر برده و شستشو داده کفن نمودند و حفاران را حاضر کردند و در قبرستان قبری کنده و دفن نمایند ولی حفاران در بیم و هراس میگفتند مبادا کسی آگهی یابد و نذب و رقشاء مطلع گردند تا در آن حال دو قبر حفر کردند آن دو جسد را در آن محل دفن نمودند و با کمال خوف و اضطراب بمنازل خود مراجعت کردند و آن ظالمان غافل از حق خصوصاً شیخ نذب را گمان چنان بود که بکشتن این دو نفر بزرگوار مقتدر بر امحاء امر الهی خواهد بود و بقلع و قمع این دو شجره مثمره از بوستان الهی اثر و نشانی از بوستان نخواهد ماند و بعد از آن واقعه جاسوس گماشته بودند که هر نفسی از بهائیان مطلع گردند

که وارد بلد شدند و یا مجالس و مجامعی و یا ظهور و بروزی
است بقتل برسانند و به آهوند های مدارس و غیرهم تأکید
کردند و در جستجوی و تفتیش بودند که مدفن آن دو شهید
را پیدا کنند تا اجساد را از قبر بدر آورند ولی صبر و تحمل
این دو بزرگوار بر بلایا و گذشتن از مال و عیال در سبیل
حضرت مختار و قبولشان را در حالت سرور و با اختیار بزرگتر
دلیل بر قدرت و نفوذ عظمت این امر گردید و خصوصاً بزرگواری
و اهمیت مقام صوری و معنوی و دیانت و اخلاق و انقطاعشان
درجه بزرگی و تأییدات قویه این امر عظیم را در تربیت
روحانیه نوع بشر واضح و عیان نمود و سوء اخلاق زمام داران
و ظلم و نفس پرستی آنان را مشهور خاص و عام ساخت و
فی الحقیقه این مصیبت عظمی نه تنها مؤثر بر بهائیان بود
بلکه کثیری از بیگانگان متعصب سوگوار و عزادار بودند و به
خواندن ابیاتی که يك بيت آن این است (آسمان گوید جز
این يك تیر در ترکش نداشت) مترنم گشتند و بعد از آن طولی
نکشید که مابین رقصاء و شاهزاده بهم خورد و رقصاء فراری
و متواری گشت و پس در آن جای گردنش که دست زده و گفته
بود تمام مسئولیتهای شهادت ایشان برگردنم ملی درآمده
و چنان مجروح و متعفن گشت که همه بستگانش از او متنفر
شده و او را از خانه خارج و در يك باغی بیرون شهر گذاردند
و بالاخره بهمان درد درگذشت و شیخ نایب و ابن الذئب
دچار زلت و خواری شدند و مانند شجر بی ثمر عاطل و باطل

گشتند و شاهزاده پس از چندی مطرود و منفور پادشاهی شد و در حقیقت ذلت و هوان مقرر یافت و اخیراً مطرود عموم ملت ایران و مجبور بزندگانی در خارج مملکت گشت و نوبتی عزم مراجعت بایران نمود تا در وطن زیست نماید و از آن ثروت باهظله که بهر نوعی خواست جمع کرد ایامی براحت بگذراند ملت ممانعت کردند و محبوسش ساختند و با شد سختی و خواری با وی معامله کردند در این موقع مناسب است این حکایت مذکور آید یکی از بهائیان مظلوم اصفهان که در ایام حکومت مستبده همین شاهزاده دچار تازیانه ملاهای یغماگر گردید و از خوف و خطری که برای او بود در خفایا و زوایا پنهان میشد نوبتی شکایت به شاهزاده مزبور برد و او را متذکر بدو آه مظلومانه قلب سوخته و انین و حنین بی پناهیسی داشت و مسئولیت درگاه الهی را به خاطرش آورد شاهزاده در جوابش بکمال استکبار و تمسخر عتاب کرد که برو شکایتیم را نزد عبدالبهاء بکن آنچه میتواند در حق مجری دارد این عتاب و سرزنش قلب محزون آن بهائی مظلوم را بیش از هر چیز بسوخت تا پس از سالها که شاهزاده محکوم و منفور و محبوس ملت در سرحد مملکت بود و ممنوع از دخول بوطن خود و در نهایت ذلت و خواری زیست میکرد آن شخص بهائی از موطن بعید بآن محبس درآمده و شاهزاده را ملاقات و خود را معرفی نمود و مشارالیه را یادآور شد که در فلان سنه موقعی که به تو شکایت از مظالم و ستمهای وارده که تمام اموال را یغما

کردند و جای امن و راحتی ندارم و هر آنی از خوف اعداء
 متواری هستم بمن گفتی که شکایت به عبدالبهاء نما و من در
 ظاهر شکایت بحضورش نبردم ولی مقتضای عدالت الهیه
 مجازات و مکافات است چنانچه حضرت بهاء الله فرموده است
 (خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات)
 لذا وقوع آن محتوم و لاریب فیه میباشد باری آن
 اعدای مقتدر باین احوال از جهان درگذشتند و چراغشان
 خاموش گشت ولی حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
 چراغی روشن کرده اند که الی الابد روشنائی میدهد و عطرها
 خوش از ایام حیاتشان تا یوم شهادتشان ساطع که همواره
 مشام روحانیان را معطر میسازد حضرت بهاء الله السواح و
 عنایات و القاب ملکوتی سلطان الشهداء و محبوب الشهداء
 بآن دو عنایت فرمودند که حال به آن دو نام رحمانی مشهور
 در شرق و غرب آفاق میباشد . . . انتهی



نوشتہ مستشرق

معروف «اردو ادب» در

بارہ شہادت

نورین پیرین

100

100

مستشرق معروف ادوارد برون در کتاب معروف خود موسوم به (یکسال میان ایرانیان) در چند موضع راجع بامیر مبارک عموما و در باره شهادت نورین نیرین خصوصا گاهی باجمال و زمانی بتفصیل نوشته است در اینجا خلاصه بعضی از مطالب او را از اصل انگلیسی بفارسی نقل میکنیم و حتی الامکان در نقل مطالب جانب اختصار را رعایت مینمائیم :

از جمله در فصل پنجم آن کتاب که راجع به طهران نوشته است میگوید شاه در قتل بابیان مستقما دخالت ندارد پسر شاه ظل السلطان کسی بود که در سال ۱۸۷۹ میلادی دو نفر را در اصفهان بشهادت رساند و در سال ۱۸۸۸ میرزا اشرف آبادی را شهید کرد در بهار سال ۱۸۸۹ در سده و نجف آباد رنج و شکنجه بسیار باین طایفه وارد شد جلال الدوله پسر ظل السلطان و نوه شاه ۷ نفر بهائی را در شهر یزد در ماه مای سال ۱۸۹۰ بشهادت رساند این کشتارهای عجیب همه غیر مستقیم بواسطه شاه ایران انجام میشد او فرمان میداد و مطلع بود در جولای ۱۸۶۹ میرزا بدیع از عکا لوح مفصلی را که از قلم حضرت بهاء الله جاری شده بود در طهران بدست شخص شاه داد و شاه بقتل میرزا

بدیع فرمان داد .

و در فصل هشتم کتاب یکسال در بین ایرانیان شرح مفصلی
در باره نورین نیرین نوشته است، ملخص آن اینست که میگوید
یک هفته از ورود من با صفهان گذشته بود یکروز بعد از
ظهر بیکار میان اطاق نشسته بودم اطاق من مشرف بحیاط
بود با خود فکر میکردم که چه وقت باید بشیراز و یزد بروم
در آن هنگام دو نفر دلال وارد شدند مقداری قالی و سکه
های قدیمی و آلات برنجی و غیره با خود آورده بودند
من از اطاق بیرون رفتم و آن اشیاء را که آورده بودند دیدم
قیمتی را که آنها میگفتند بنظرم گران آمد یکی از دلالها
جوان بود و دیگری مرد پیری بود که ریش حنائی داشت دلال
پیر گفت آقا ما از راه دوری آمده ایم و این چیزها را برای
شما آورده ایم شما هم مقداری وقت ما را تلف کردید اگر با
ما معامله نکنید کار خوبی نیست من خواستم باو بگویم که تو
خودت اینجا آمدی منکه دنبال تو نفرستاده بودم در این
بین دلال جوان بطرف من آمد و دهنش را بیخ گوش من
گذاشت و آهسته گفت شما میترسید که ما شما را گول بزنیم
مطمئن باشید من مسلمان نیستم که بخوام شما را گول بزنم
من بهائی هستم (بابی) من مدتها بود مترصد بودم
که با این فرقه آشنا بشوم گمان میکردم او خیال میکرد که
مسیحیها بهائی ها را از مسلمانها بهتر میدانند بهر حال
کلام او در من اثر سحر آسایی کرد آرزوی که داشتم و چهار

ماه منتظرش بودم بالاخره بدست آمد از سخن او تمجب مرا
 فرا گرفته بود وقتی که توانستم از تمجب بیرون بیایم و حال
 حرف زدن پیدا کردم باو گفتم تو بهائی هستی من از آغاز
 ورود بایران مترصد بودم شخصی را ملاقات کنم اگر ممکن است
 کتابی بمن بده من باین چیزهائی که آورده ای اعتنائی ندارم
 آنچه من میخواهم کتابهای شما است کتابهای شما است دلال
 گفت من سعی میکنم منظور شما را عملی کنم من قول میدهم که
 لااقل یکی دو کتاب برای شما بیاورم اما بگوئید بدانم چرا
 اینقدر دنبال کتابهای ما میگردید از کجا اسم بهائوسی را
 شنیدید شما آنطوریکه میگفتید تا کنون با هیچ کس از بهائیان
 ملاقات نکردید گفتم سالها پیش از آنکه بایران سفر کنم و پیش
 از آنکه حتی سفر ایران بفکر من خطور کند در باره دین شما
 شنیده بودم یکی از علمای فرانسه که در دوره قیام حضرت باب
 در طهران زندگانی میکرده کتابی در خصوص بهائی ها نوشته
 است و تمام وقایع و شکنجه و آزاری که بابیان متحمل شدند
 در آن کتاب نگاشته این کتاب بفرانسه است من این کتاب را
 خوانده ام و از آن بیمد خواستم اطلاعاتی حاصل کنم تا حال
 موفق نشدم حالا بصنایت الهی بواسطه تو که مرا مساعدت
 خواهی کرد بمقصد خود خواهم رسید دلال گفت ندای —
 ظهور بفرنگستان هم رسیده است خیلی خوب مطمئن باشید
 هر چه در قوه دارم برای مساعدت شما بکار خواهم بست تا
 در باره این امر اطلاعات کامل پیدا کنید اگر میل داشته

باشید با شخصی که دانشمند و خدا پرست و بهائی است
 و در راه امر صدمه بسیار دیده ممکن است ملاقات کنید اگر
 بخواهید من وسیله ملاقات شما را با او فراهم میکنم این
 شخص در اصفهان رئیس و بزرگتر ماست و هر دو هفته یکمرتبه
 او به منزل هر يك از ما که بهائی هستیم میآید تا مطمئن
 شود که زندگانی ما مرتب است و ضمناً بتشویق و تحریص ما
 میپردازد من خودم يك دلال بیچاره بیسواری هستم اما او
 آنچه را شما میخواهید بدانید بشما خواهد گفت حرفهائی
 که او آهسته در گوش من میگفت بهمین جا ختم شد دلال پیر
 مرد در این جریان با کمال بی صبری منتظر بود وقتی ما از
 مذاکرات فراغت یافتیم پیر مرد چند تکه از آن اشیاء را جدا
 کرده بمن داد منهم مقداری پول در مقابل زحماتی که کشیده
 بود باو دادم و آنها را گذاشته باطاق برگشتم و در لحظه
 آخر بدلال جوان گفتم مه ادا کتابها را فراموش کنی اگر ممکن
 است فردا صبح بیا روز دیگر در حدود همان ساعت روز قبل
 انتظار من پایان یافت زیرا دلال بهائی آمد و دو کتاب -
 بمن داد من فوراً او را باطاق خودم بردم در اطاق من مرد
 مسلمان و متعصبی نشسته بود وقتی که من با دلال وارد اطاق
 شدیم خواست بفهمد چه قضیه‌ای است نام این شخص -
 مسلمان حاجی صفر بود من ترسیدم در حضور او حرفی بزنم
 ناچار صبر کردم وقتی که او رفت کتابها را از دلال گرفتم دو
 کتاب برای من آورده بود یکی کتاب ایقان بود که رفیق من

گفت این کتاب خیلی مهم است و شامل دلائل مهمه بسیاری اثبات امر مبارک است کتاب دیگر که کوچکتر بود بطوریکه بعد ها فهمیدم از آثار عباس افندی پسر بهاء الله بود که در این ایام پیشوای بهائیان و محل سکونتش در عکا از بلاد سوریه است این کتاب در جواب علی شوکت پاشا که از معنی حدیث گفت کنزاً مخفياً سؤال کرده بود نوشته است آشکاری بخط یکی از پسرهای حضرت بهاء الله و نیز از خطوط — مشکین قلم بدست آمد مشکین قلم یکی از بهائیان است که در سال ۱۸۶۸ بحکم دولت عثمانی بقبرس تبعید شد رفیق دلال من میگفت مشکین قلم در بین اعیان دارای آثار زیبا و زیبائیست مخصوصاً آنچه را که بشکل مرغ مینویسد و بخط مرغی مصروف است مشکین قلم در پایان نوشته های خود اینطور امضاء میکند :

د ر دیار خط شه صاحب علم

بنده باب بهاء مشکین قلم

من این جواهر گرانبها را از او گرفتم بعد از دلال پرسیدم آیا تو میدانی آن دوسیدیکه در سال ۱۸۷۶ برای خاطر امر بهائی بشهادت رسیدند در کجای دفن شده اند گفت بلی من آن نقطه را خوب میشناسم و اگر میل داشته باشید شمارا بآنجا راهنمایی میکنم اما آقا راستی شما که برای بدست آوردن کتابهای ما اینقدر رسمی دارید و حاضرید قبر شهدای بهائی را زیارت کنید و شما که بمکا رفته اید و

جمال مبارك را ملاقات کرده اید من خیال میکنم شما بهائی هستید آیا اینطور نیست لزومی ندارد که از من پنهان کنید گفتم رفیق من نه بهائی هستم و نه بمکا رفته ام اما میبینم دیانتی پیدا شده که فداکاران شجاعی تربیت کرده و پیروان جانفشانی مهیا ساخته زیارت قبر شهدای شما که در راه دین و عقیده خود از ثروت و جان خویش گذشتند برای تقدیم احترام باستقامت و شجاعت آنهاست

در این ضمن دلال پیر با مقداری عکس وارد شد اشیاء دیگر هم با خود آورده بود وقتی که آنها میخواستند برسوند دلال جوان فرصتی پیدا کرد و آهسته در گوش من گفت شبیه آینده را فراموش نکنید وسیله فراهم میکنم و شخصی را در جای معین در شهر میفرستم و یا خودم میآیم و شما را میبرم در منزل بملاقات شخص بزرگی که رئیس ماست فائز خواهید شد قبل از روز موعد میآیم و محلی را که در آنجا باید منتظر باشید بشما میگویم خدا حافظ بالاخره روز شنبه رسید صبح زود رفیق دلال من آمد و گفت دم فلان کاروانسرا که در شهر است بیایید منتظر باشید کمی بعد از ظهر من با رفیق بملاقات شما خواهیم آمد در ساعت معین حاضر شدم و بمحل موعود رفتم طولی نکشید که دلال پیر آمد و بمن اشاره کرد دنبال او بروم از میان بازار گذشتیم چون میدانست که من دنبال میروم چندان بعقب سرش نگاه نمیکرد نیم ساعت با سرعت راه پیمودیم تا بمنزل دلال جوان بهائی رسیدیم دم در بمن

خوش آمد گفت مرا با طاق پذیرائی برد در ضمنی که برای
 من و مهمانان دیگر مشغول تهیه جای بود منتظر ورود
 شخص دیگری هم بود بعضی اشیاء نفیسه دیگر را هم بمن
 نشان داد یکی عکس مشکین قلم بود با دو پسرش دیگری عکس
 قبور شهدای اصفهان بود میگفت این عکس را یکی از اروپائیان
 ساکن اینجا که با شهدا معاشرت و ارتباط داشته است از
 قبور شهدا گرفته پس از مدتی صدای در بلند شد میزبان
 من با عجله در را باز کرد مبلغ بهائی وارد شد صاحب خانه
 ایشان را بمن معرفی کرد تازه وارد مردی بود خوش سیما
 و موقر در حدود ۴۵ سال داشت در مقابل من نشست و
 بنوشیدن جای مشغول شد رفتارش بسیار پسندیده و صحبتش
 جالب و جاذب بود روی هم رفته مردی بود که انسان نمیتواند
 او را فراموش کند و هر کس را با او ملاقات حاصل شود همیشه
 صورت او در خاطرش نقش میبندد دلال پیر که از منزل
 بیرون رفته بود همراه یکی از تجار بهائی برگشت باری
 حضور آن شخص محترم تا اندازه ای دایره گفتگو را کوچک
 کرد و من نتوانستم هر چه میخواستم بپرسم همین قدر فهمیدم
 که او یکی از مبلغین معروف بهائیسست که در راه این امر
 رنج فراوان دیده و بارها بزندان افتاده و چند مرتبه تبعید
 شده از او پرسیدم بفرمائید بهیضم چه باعث شده که این همه
 بلا و مصیبت را درباره امر بهائی تحمل میکنید در جواب
 گفت شما باید بهر یکا بروید تا علت اصلی این موضوع را بفهمید

گفتم آیا شما همکا رفته اید اگر رفته اید چه دیده اید گفت
 من در عکا بوده ام و آنچه را که دیدم این بود که رجل کامل
 عالم انسانی را دیدم بیش از این چیزی نگفت پس از آن فرمود
 از قراری که معلوم است شما چند روز دیگر از اصفهان خواهید
 رفت خوشبختانه وسیله فراهم است که آنچه را میل دارید
 بدانید بشما بگویند من با حباب شیراز و آباده در باره شما
 خواهم نوشت که از شما پذیرائی کنند اگر بشهرهای دیگر هم
 میروید احباب همه جا هستند میتوانند آنها را ملاقات کنید
 آنگاه اسم دو نفر از احباب را در آباده و شیراز بمن داد گفت
 اینهارا یادداشت کنید اینها بملاقات شما خواهند آمد اگر
 خواستید میتوانید با آنها معاشرت کنید حالا دیگر من
 میروم خدا حافظ شما باشد و شما را براه راست هدایت کند
 دلال جوان باو گفت آقا ایشان میخواهند قبور شهدا را زیارت
 کنند من هم قول داده ام که ایشان را ببرم شما هم اگر با ما
 تشریف بیاورید در بین راه از محضر شما استفاده میکنیم آن
 مرد گفت زیارت قبور شهدا بسیار خوبست و من این اقدام -
 ایشان را تقدیس میکنم ولکن من با شما نمیآیم زیرا اغلب
 مردم مرا میشناسند و شاید از حکمت دور باشد خدا حافظ
 وقتی او رفت پس از مدت کمی من هم عازم رفتن شدم تاجر بهائی
 بمعهده گرفت که مرا بدر کاروانسرای سابق برساند در راه -
 برای صحبت کردن فرصت مناسبی نبود تاجر بهائی آهسته
 بمن گفت آقا ببینید ما در چه جایی هستیم مردم ما را مثل

حیوانات درنده درهم میشکند و میکشند گناه ما فقط اینست که خدا را شناخته ایم و بمظهر امرالله ایمان آورده ایم وقتی که بکاروانسرا رسیدیم با راهمقای خود خداحافظی کردم و یکسره بمنزل رفتم تا وسائل سفر شیراز را فراهم کنم .

شخصی از اهل قریه خراسکان موسوم به عبدالرحیم که مکاری و چارسا دار بود حاضر شد که سه رأس چهارپا بمن تا شیراز کرایه بدهد و برای هر رأس سه تومان کسرایه بگیرد و در بین راه هر جا که بخواهم توقف کنم موافقت کرد نصف کرایه را با و پرداختم و وسائل لازمه فراهم شد روز بعد کمی بعد از ظهر بود که رفیق من دلال جوان آمد تا مرا بزیارت قبور شهدا راعنمائی کند مدت یکساعت در میان آفتاب سوزان میرفتیم تا بقبرستان بزرگی بنام تخته فولاد رسیدیم رفیق من باطراف نگاه کرد و قبر کن فقیری را که از بهائیان بود از دور صدا کرد و سه نفری راه افتادیم تا بنقطه رسیدیم چند قطعه سنگ و مقداری ریگ ریزه بچشم میخورد دلال بمن گفت قبر این دو شهید اینجا است علت اینکه سنگی بر سر قبر آنها نگذاشته ایم این است که مسلمانان هر چه ببینند فوراً میآیند و خراب میکنند و میشکند حالا ما اینجا قدری مینشینیم و من برای شما شرح شهادت این دو برادر را نقل میکنم اما اول خوب است که این رفیق ما مناجاتی تلاوت کند و زیارت نامه شهداء را بخواند این را گفت و بقبری که نزدیک تر بود اشاره کرد و گفت این قبر حاجی میرزا حسن است که ملقب

به سلطان الشهداء است آن قبر دیگر مال برادر بزرگتر حاجی میرزا حسین است که ملقب به محبوب الشهداء است پس از آنکه قبر کن مقداری از آیات و مناجات بعربی و فارسی از روی کتاب کوچکی که از جیب خود بیرون آورد تلاوت کرد همانطور که ما پهلوی قبرها نشسته بودیم دلال گفت این دو برادر هر دو سید بودند شغلشان تجارت بود ولسی سیادت آنها از طرفی و بذل و بخشش بفقراء و مساکین از طرف دیگر هیچ کدام نتوانست آنها را از شر دشمنانشان محافظت کند این دو برادر مبلغ ده هزار تومان از شیخ باقر که یکی از علمای اصفهان بود طلب کار بودند شیخ باقر میدانست که این دو نفر بهائی هستند (۱) او پیش خود فکر کرد که برای رهایی از قرض خود که بآن دو برادر داشت از بهائی بودن آنها استفاده کند و آنها را بقتل برساند بنابراین با امام جمعه اصفهان که پیشوای علما بود در این خصوص مشورت کرد و گفت این دو برادر بهائیی هستند و بقانون اسلام قتل آنها واجبست زیرا آنها حضرت رسول را خاتم النبیین نمیدانند و معتقدند که میرزا سید علی محمد شیرازی ظهور جدید است و از این گذشته این هر دو برادر خیلی ثروتمند هستند و اگر بعنوان مخالف

(۱) - این مطلب اشتباه است زیرا آن کس که بآن دو - برادر مقروض بود امام جمعه اصفهان بودند نه شیخ باقر ولی ما در اینجا نوشته اصل انگلیسی را نقل کردیم .

اسلام کشته شوند ثروت آنها بما خواهد رسید امام جمعه
پیشنهاد او را قبول کرد این دو مرد نابکار نزد ظل السلطان
رفتند که شاهزاده و حاکم اصفهان بود شاهزاده ابتداء با
آنها همراهی نکرد و گفت چون این دو نفر برادر مخالف
دولت و حکومت نیستند من نمیتوانم آنها را بکشم مگر اینکه
شما فتوی بدهید که بر حسب قانون اسلام واجب القتل اند
آنوقت من میتوانم اقدام کنم شیخ باقر و امام جمعه با هفده
نفر دیگر از علماء شهر فتوی بقتل آند و مظلوم دادند ابتداء
آندورا در حبس انداختند گرفتاری آنها سر و صدای عجیبی
در بین مردم بپا کرد حتی اروپائی های ساکن اصفهان که
این دو برادر را بفضیلت و کرامت شناخته بودند ناراحت
شدند تلگرافهای بسیار بشاه در طهران مخابره شد شاه
بظل السلطان تلگراف کرد اما این تلگراف وقتی بشاهزاده
رسید که آندو برادر را کشته بودند گوی آنها را بریدند
ریسمان بهای آنها بستند و بدنهای آندورا در میان کوچه
و بازار کشیدند و تا دروازه بردند (۱) در آنجا آنها را
زیر دیوار گلی انداختند و دیوار را روی آنها خراب کردند

(۱) براون در حاشیه مینویسد از قرار معلوم تلگراف شاه
پیش از شهادت آن دو برادر بظل السلطان رسیده بود ولی
آنها مخفی داشت و پس از قتل آنان بشاه تلگراف زد که فرمان
ملوکانه دیر رسید وقتی رسید که کار از کار گذشته بود و
خیلی اظهار تأسف کرده بود .

هنگام شب یکی از نوکران پیر شهدا که محل ابدان آنها را
 میدانست آمد بدن آنها را از زیر دیوار بیرون آورد فشار خرابی
 دیوار آن دو بدن مقدس را درهم شکسته بود پیر مرد مزبور
 با آب زاینده رود خاک و خون را از بدن آنان شست و
 آنها را بقبرستان آورد دو قبر تازه کند و همانجا آنها را
 دفن کرد پیر مرد آمد و بدن را در کنار زاینده رود شست
 صبح روز بعد نوکران شاهزاده و سربازان متوجه شدند که
 بدن آنها را از زیر دیوار بیرون آوردند در صدر تفحص بر
 آمدند ولی عاقبت راه بجائی نبردند و این دو بدن محفوظ
 ماند اما همانطور که گفتم ما نمیتوانیم بر سر قبر آنها سزگی
 بگذاریم و حتی برای زیارت مخفیانه میآئیم زیرا عناد مسلمین
 بسیار است اگر بفهمند چون دشمنی آنها بسیار است قبور
 را زیر و رو میکنند بعد گفت این رفیق ما (قبر کن) -
 بواسطه این دو شهید بامر مبارک مؤمن شده و از او پرسید
 آیا اینطور نیست پیر مرد گفت بلی بعد از شهادت این دو
 برادر من خواب دیدم که خلق بسیاری در این قبرستان جمع
 شده اند مثل اینکه برای زیارت محل معین آمده اند در خواب
 از یک نفر پرسیدم این قبرها مال کیست که مردم آنها زیارت
 میکنند جواب شنیدم این دو قبر مال سلطان الشهداء و
 محبوب الشهداء است باین جهت بامر مبارک مؤمن شدم باین
 امریکه مؤمنین بآن بخون خود شهادت بحقانیت آن میدهند
 و آنها از طرف خدا دانسته اند از آن روز به بعد بحفظ و

حراست این دو قبر همت گماشتم و علامات مختصری قرار
دادم که از بین نرود دلال گفت این مرد آدم خوبی است
سابقا که احبا بزیارت این قبور میآمدند این مرد آنها را
بخانه خود میبرد و از آنها پذیرائی میکرد و چای و قلیان
میداد خانه اش همین نزدیکیها بود مسلمانان که باینمطلب
واقف شدند خانه او را ویران کردند و خود او را کتک زدند
و اسباب چای و قلیانش را شکستند این مرد خیلی فقیر است
بعد آهسته بمن گفت اگر پولی باو بدهید خیلی بجا است
من تقدیمی مختصری باو دادم برخاست و تشکر کنان دور
شد کمی دیگر ما آنجا نشستیم بعد براه افتادیم من آخرین
نگاه را بآن دو قبر انداختم و برای یادگار از روی هر کدام
سنگ کوچکی برداشتم بعد بطرف شهر آمدم در بین راه باز
همان قبر کن را دیدم که با پسر کوچکی میرفت و چون ما را
دید دو مرتبه تشکر کرد و گفت برو که سفرت بخیر باشد من
خیلی از این مردم فقیر و پر محبت متأثر میشوم قسمتی از
افکار خودم را برای رفیقم گفتم دلال گفت اینطور است شما
مسیحی ها بما بهائی ها خیلی نزدیکتر از مسلمانها هستید
میدانید که مسلمانها شما را نجس میدانند اگر بعضی هم با
شما معاشرت میکنند بظاهر است و تمصب دینی آنها
شدید است ولی ما بهائی ها اینطور نیستیم بما دستور
داده اند که همه مردم طاهر و پاکند دینشان هر چه
میخواهد باشد مخصوصا ما بشما مسیحی ها محبت داریم

مصائبی را که حضرت بهاء الله شارع دین بهائی که رجعت
 مسیح است تحمل فرمود عینا همان مصائبی است که حضرت
 مسیح مؤسس دین شما تحمل فرمود حضرت بهاء الله و حضرت
 مسیح هر دو دارای علم و حکمت الهی بوده اند از دوران
 کودکی آثار بزرگی از آنها پیدا بود از رسوم و عادات مذمومه
 محیط خود برکنار بوده اند حضرت باب هم بر همین قیاس
 و حضرت باب و حضرت مسیح هر دو بفتوای علمای متعصب و
 حکم فرمانروایان زمان خود بقتل رسیدند

ادوارد برون از این بعد از قول دلال بهائی شرحی
 درباره تمالیم مبارکه و پیشرفت امر و فداکاری احبا و صاها
 صیام و جز اینها نقل کرده که از ترجمه آن صرف نظر شد .
 و نیز در فصل دهم همان کتاب شرح مفصلی درباره وقایع
 امریه نوشته از جمله راجع به نورین نیرین چنین میگوید :

" . . . چند روز بعد از آن بملاقات رفیق میرزا علی
 رفتم کمی بعد از ورود من حاجی میرزا حسن هم آمد و در
 حدود سه ساعت یکسره درباره دین بهائی مذاکره میکردیم
 در آن میان سرخری رسید و مذاکره ما قطع شد بعد از آن
 درباره حضرت بهاء الله حاج میرزا حسن شرحی درباره
 آنچه که خودش مشاهده کرده بود برای من از قرار ذیل نقل
 کرد گفت شما درباره شهدای اصفهان البته شنیده اید کمی
 قبل از وقوع شهادت آنان در عکا بودم حاجی میرزا حسن
 علی که در اصفهان او را ملاقات کردید و آقا سید هادی هم

در عکا بودند یکی دو روز قبل از آنکه از عکا بایران مراجعت کنیم حضور حضرت بهاء الله مشرف بودیم در آنجا باغی بود که گاهی تشریف میبردند آن روز در آن باغ نشسته بودند و ما هم در محضر مبارك ایستاده بودیم هیچکس مبارك امر فرمودند که بنشینید ما نشستیم آنگاه امر کردند برای ما چای بیاورند در ضمن اینکه مشغول نوشیدن چای بودیم فرمودند بزودی واقعه مهمی بوقوع خواهد پیوست شبانگاه آقاسید هادی شخصا از حضور مبارك سؤال کرد که ایسن واقعه عظیم در کجا واقع خواهد شد فرمودند در ارش صاد سید هادی این مطلب را ببعضی از دوستان خود که در ایران بودند نوشت وقتی ما بایران رسیدیم حاج میرزا حسن علی در طهران ماند و من بسفر خود ادامه داده بجانسب اصفهان عزیمت کردم در کاشان خبر گرفتاری نورین نیرین را شنیدم با خود گفتم که آنها ثروت مند هستند ناچار خلاص خواهند شد هیچوقت خیال نمیکردم که بیان مبارك اشاره بشهادت آنها باشد و معتقد بودم مقصود از واقعه عظیمه مرض وباء یا قحطی یا زلزله است چهار یا پنج روز بعد خبر شهادت آنان در کاشان بمن رسید دیگر باصفهان نرفتم و بطهران مراجعت کردم و دانستم که جمله واقعه مهمه اشاره بشهادت شهداء بوده است امام جمعه که بقتل آنان فتوا داد دست بگلوی خود زد و گفت اگر کشتن ایسن بابی ها گناهی داشته باشد بگردن من کمی بعد از شهادت

شهادت امام جمعه بذلت دچار شد از اصفهان بمشهد
 رفت طولی نکشید که خنازیر شدیدی در گلو و گردنش پیدا
 شد و بهمان مرض مرد یکماه بعد از شهادت شهدا لوح
 مبارکی از عکاء شامل انذارات شدیده برای شیخ باقر رسید
 طولی نکشید شیخ بگریلا رفت و پس از مراجعت باصفهان
 دید که زن و دخترش را که بینهایت زیبا و جمیل بودند
 شاهزاده حاکم هر دو را بحر مسرای خود برده است بدبختی
 دیگری بلافاصله بشیخ باقر مسلط شد و همان طوریکه حضرت
 بهاء الله در ضمن لوح او فرموده بودند با ذلت تمام مسرد
 و از مال و ثروت خود که بظلم جمع کرده بود کوچک ترین
 بهره نبرد میرزا علی گفت من خودم آن لوح را زیارت کردم
 و از روی او استنساخ نمودم .

* * * *

* * * *

* *

نمونه خط سلطان الشهداء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر هذا المجلس

العلمي الشريف في يوم الاثنين

العاشر من شهر ربيع الثاني

سنة ١٣٢٤ هـ الموافق لـ ١٠

نوفمبر ١٩٠٦ م حضره

العلماء والطلاب والجمهور

الغفير في قاعة المجلس

العلمي الشريف في

الجامعة المباركة

بمدينة دمشق

وكانت الساعة

عاشية

در حضور

وفا

ادار

مدر

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

ادار

نمونه خط محبوب الشهد ۱

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

مرحومہ

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of notes. The text is written in a cursive style and is arranged in several columns, with some lines crossing over others. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored. The text is dense and covers most of the page, with some marginalia or smaller notes interspersed. The overall appearance is that of a historical document or a personal journal.



طوبی خانم حرم حاج میرزا محمد صادق

